ریاض السلاطین

(تاریخ بنگاله)

تالیف

غلام حسین - سلیم

بتصحیح

مولوی عبد الحق عابد

برای ایشیاٹک سوسائٹی بنگاله

فهرست مضامین ریاض السلاطین بالفاظ مؤلف *

دیباجه *

مقدمه مشتمل بر چهار چمن *

روضهٔ اول — در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطين دهلي بنيابت درين ملک فرمانروائي کرده‌اند *

روضهٔ ثاني — در ذكر سلاطين كه در ممالک بنگاله بر سرير سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

روضهٔ ثالث — در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

روضهٔ رابع — در ذکر مسلط شدن نصاراى انگريز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خيابان است *

بسم الله الرحمن الرحیم *

جهان جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی ست که - این مظاهر کونی را بید قدرت کاملهٔ خویش بحلیهٔ وجود محلی ساخته - علم خداوندی افراشت * و عالم عالم ثنا لائق درگاه پروردگاری ست که این نگارستان هستی را بقلم حکمت بالغهٔ خود بر صحیفهٔ کائنات بخط رنگارنگ نگاشت * حکیم علیمی که امور انتظام عالم و عالمیان و صلاح و سداد جمهور انام (را)[1] بوجود سلاطین - و[2] زمام حل و عقد کاربار اصناف بنی نوع انسان را بقبضهٔ اختیار فرمانروایان خطهٔ غبرا - وا گذاشت[3] * داور جهانداری که - رتق و فتق مهمات طوائف انام و خیر و شر مرکز نشینان دائرهٔ خاک را بمیزان مصالح جهانداری سنجیده - در هر اقلیمی و ملکی فرماندهی برگماشت * لمؤلفه -

---

(۱) (را) اینجا افزوده شد - در نسخهای قلمی که مدار تصحیح بر آنهاست مذکور نیست * (۲) در نسخهای قلمی بجای و که نوشته * (۳) متأخرین تحقیق کرده اند که در الفاظ زبان فارسی ذال نقطه نیامده *

ز ابر فیض او باغ جهان سبز -
زباد لطف او[1] گلزار جان سبز *
ز رنگ آمیزی نقاش صنعش -
زمرد میشود در جوف کان سبز *

سبحانه تعالی - جل شانه و عم نواله و آلائه - و الحمد علی نعمائه *

و صلوات بیضا نعمات و تحیات زاکیات بر جمیع فرمانبران بارگاه وحدتش که نفوس انبیا و رسل باشد - علی الخصوص بران آیهٔ رحمت عالمیان مستقتلی اهل ایمان - خاتم پیغمبران - شارع شرع قویم - سراج رهنمای صراط المستقیم - لمولفه -

مقصود ظهور این مظاهر - نور اول ظهور[2] آخر -

یعنی فخر انبیا - سید ازکیا - شفیع یوم الجزا - محمد مصطفی احمد مجتبی - صلی الله و سلم علیه و آله و اهل بیته الطاهرین و اوصیائه و اصحابه الصادقین *

اما بعد اضعف العباد[3] الراجی بشفاعة السید الکونین - غلام حسین - المتخلص سلیم زیدپوری[4] - چنین گوید که چون از چندگاه - بحسب اتفاق وقت بملازمت خدمت صاحب والا

---

(۱) محققین گلزار به ذای هوز نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ اول و نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمی همچنین * (۴) چنان بایستی نگاشت - غلام حسین زیدپوری متخلص به سلیم *

السلاطین]

مناقب - اعلی مناصب - خجسته سیرت - فرخنده صوریت - کریم الطبع - حلیم المزاج - ستوده شیم - سراپا همم - حاتم کشور سخاوت - نوشیروان ممالک عدالت - خداوند فیاض زمان - مشفق و مهربان - بسیار بخش و کم ستان - قدردان فیض رسان - ازهمه اوصاف مستغنی مستخرج ادنی (۱) - ادام الله تعالی اقباله - و زاد حشمته - و رفع درجته - وضاعف عمره و قدره - بسلک ملازمان منتظم گردیده - همواره مستفیض فیض و احسانش و بهره یاب انعام و نوالش بوده و هست * الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن جوهرشناسی - یگانهٔ عصر بل از مغتنمات روزگار و دهر - عدیم المثال (۲) است *

بود در هر فضیلت ذات او مجموعهٔ خوبی -
هران وصفی که آید در گمان افزون ازان دارد *
دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا دل -
ولی اقبال عمر و (۳) حشمت و بخت جوان دارد *
سخن سنجد بدامن گوهر معنی فرو ریزد -
دو لب همچون دو کفه وقت تکلم درفشان دارد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ادلی به لام نوشته مگر در تاریخ بنگالهٔ چارلس استوارت به نون است و همین صحیح است ه (۲) در یک نسخهٔ قلمی مثال نوشته و در دو دیگر مثل ه (۳) شاید که بعد لفظ اقبال و قلم انداز شده ه

ارباب بصيرت شود * التماس از واقفان آثار سلف آنست - ازانجا که فقير از ناقلي بيش نيست - مع هذا[1] - بمقتضاي الانسان مرکب[2] مع الخطاء و النسيان - اگر خطائي و سهوي ملحوظ نظر گردد - معذور و معاف داشته -

بقدر وسع در اصلاح کوشند - اگر اصلاح نتوانند بپوشند[3] *

و بناي اين رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد * و ترتيب فهرست آن برين نهج است -

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن -

چمن اول - در بيان کيفيت آبادي ممالک بنگاله و حدود و اطراف آن *

چمن دوم - در بيان بعضي خصوصيات آن ملک *

چمن سيوم - در ذکر بعضي بلاد آن ممالک *

چمن چهارم - در ذکر حکومت رايان هند بر سبيل اجمال و اقتصار[4] *

روضهٔ اول - در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطين دهلي بنيابت درين ملک فرمانروائي کرده اند *

روضهٔ دوم - در ذکر سلاطين که - در بنگاله بر سرير سلطنت

---

(۱) معهذا نيز رسم خط است * (۲) در نسخههاي قلمي مرکبه نوشته * (۳) اينجا شايد که سکتهٔ حرفي را جائز داشته يا بجاي بپوشند پوشند باشد * (۴) در نسخههاي قلمي اقصار نوشته و غالباً اختصار باشد *

جلوس فرموده - خطبهٔ سلطنت بنام خودها خوانده اند *

روضهٔ سیوم - در بیان احوال ناظماني که از حضور سلاطین چغتیه‌ها[1] درین ملک بنظامت پرداخته اند *

روضهٔ چهارم - مشتمل بر دو خیابان -

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک بنگاله و دکن *

مقدمه ــ مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول - در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله *

مشهود خواطر سیاحان اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبهٔ بنگاله در اقلیم دوم است - از اسلام آباد عرف چاتگام[2] تا به تیلیا گدهي[3] شرقاً غرباً چهار صد کروه طول - و عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان شمالي تا سرکار مدارن - که حد جنوبي این صوبه است - دو صد کروه مسافت دارد * و چون در زمان سلطنت جلال الدین محمد

---

(۱) جائي دیگر چغتائي نوشته و همین صحیح است . صفحه ۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بعض مردم چاټگانو نویسند و خوانند ۞ (۳) متأخرین گڑهي خوانند و به رای هندي نویسند ۞ صاحب سیر المتأخرین تلیاگدهي نوشته ۞

اکبر پادشاه غازي صوبهٔ اوڈیسه(۱) بردست کالاپهار(۲) مفتوح شد - و آن صوبه داخل ممالک محروسهٔ پادشاه دهلي گردید - و صوبهٔ اوڈیسه را نیز با بنگاله منتظم(۳) کردند - طول چهل و سه کروه و عرض بست کروه افزوده شد * در حدود جنوب این صوبه دریاي شور واقع است - و سمت شمال و مشرق کوهستان شوامخ - و طرف مغرب بصوبهٔ بهار اتصال دارد * و در زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه - عیسی خان افغان - بعضي ممالک مشرقي را مفتوح ساخته - سکه و خطبهٔ اکبري رائج نموده - متعلق صوبهٔ بنگاله کرد * بست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه است * در ازمنهٔ ماضیه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و سه صد و نوزده دام جمع مقرري آن صوبه بوده است - که یک کرور و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو روپیه پانزده آنه و کسری روپیهٔ سکهٔ میشود * و بست و سه هزار و سه صد و سي سوار - و هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیادهٔ مدامي - و یک صد و هشتاد زنجیر فیل - و چهار هزار و دو صد و شصت

---

(۱) آڑیسه نیز خوانند و اوپسله - صفحه ۹ حاشیه ۳ بنگرند ٭ (۲) در نسخههاي قلمي اینجا کاله نوشته و جا هاي دیگر کالا - صفحه ۱۵ سطر ۱۱ بنگرند ٭ (۳) ضم با بستي نگاشت - در نسخههاي قلمي منتظم و منظم نوشته و همچنان جائي دیگر - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند ٭

ضرب توپ - و چهار هزار و چهار صد کشتی متعین میبود *

و متصل حدود شمالی چاٹگام - ملک راجهٔ تپره است - و آن ملکی وسیع است * راجهای آنجا خطاب مانک دارند - چنانچه نیامانک وغیره * و خطاب امرای آنجا نرائن است * راجهٔ آنجا یک هزار زنجیر فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت * و سوار اسپ بهم نمیرسد *

ما بین شمال و مغرب بنگاله ماڈل بطرف شمال - ولایت کوچ بهار واقع است - طولش شرقاً و غرباً از ابتدای (۱) پرگنهٔ بهیتربند - که داخل ممالک محروسه است - تا پانڈکانو (۲) - که سرحد ممالک مورنگ است - پنجاه و پنج کروه جریبی - و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنهٔ ناج هات - که از جملهٔ ممالک محروسه (است) - تا پو (۳) شکرپور - که متصل کهرنتاکهات است - پنجاه کروه جریبی * و این ملک در گوارائی و عذوبت آب - و اعتدال و لطافت هوا - و نزاهت امکنه و بساتین - از سائر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است * نارنج ناتی بسیار خوب میشود - و دیگر فواکه هم افراط دارد * نهال فلفل دران ملک میشود - بیخش باریک - و شاخهایش بالای تالارها میدوانند - خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد * ساکنان آنجا دو قوم اند

---

(۱) در نسخه های قلمی ابتدا * (۲) بعضی کانو نویسند * (۳) در نسخه های قلمی تا پو شکرپور نوشته *

منج[1] و کوچ - و راجه از قوم اول است * و سکه بر زر میزنند * و روپیهٔ مضروب آن ملک را نرائینی میگویند * رایان عظیم الشان درانجا شده اند * یک هزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است * و ملک کامروپ[2] - که آنرا کامروپ کامته[3] گویند - در حکومت رایان آنجا بوده است * مردمان ملک کامروپ خوبصورت - و در جادوگری علم استادی می افرازند * و اکثر حکایات آنجا دور از عقل روایت میکنند * چنانچه از نباتات آنجا میگویند که بوی گلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قائم و بحال میماند - و قداس ازان میسازند * و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل میشود * و درخت انبه بطور انگور بر تالارها میبالد - و میوه انبه میدهد - علی هذا القیاس *

و کوهستان بهوتنت - که مسکن بهوتیه است - در سمت جنوبی کوچ بهار واقع[4] است * اسپان تانگن و بهوته و بری (؟) - و آهوی مشک دران کوهستان میشود * و در وسط آن ملک نهری

---

(۱) در تاریخ فرشته منج و کونچ نوشته - تاریخ فرشته چاپ بمبئی سنه ۱۸۳۲ع صفحه ۲۷۵ سطر ۹ بنگرند * و در طبقات ناصری کوچ و میچ نوشته - طبقات ناصری مطبوعهٔ کلکته سنه ۱۸۶۴ع صفحه ۱۵۶ سطر ۷ بنگرند *

(۲) کامرو و کامرود و کانورو نیز نوشته اند * (۳) در دیگر کتب تواریخ کامتا نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمی واقعه - دیگر جا در همان نسخه‌ها واقع - صفحه ۱۵ سطر ۹ بنگرند *

از میان دو کوه جاري ست - عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق * زنجیرے از آهن بالای آب بسته - هردو سر زنجیر را بسنگهای طرفین نهر بند کرده - و زنجیر دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قد آدم تعبیه نموده - میدارند * متوددین پا بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند * طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال و اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند * مردم آن ملک سرخ و سفید و تنومند میشوند * و موی سر میکرن از اطراف سر و گردن فرو هشته دارند * و لباس غیر از یک لنگ - که ستر عورت توان ساخت - دیگر ندارند * اناث و ذکور این ملک بهمین هیأت وضع میباشند * و لهجهٔ زبان شان با زبان مردم کوچ‌بهار موافقتي دارد * گویندکان فیروزه هم دران کوهستان ست *

و ما بین شمال و مشرق ممالک بنگاله - پیوسته بملک کامروپ - ولایت آشام واقع است (۱) * نهر برهمپتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده * طولش شرقاً و غرباً - از گواهتي تا سدیه (۲) - تخمیناً دو صد کروه جریبي - و عرضش شمالاً از کوهستان قوم مري و مجمي (۳) و دفله و والنده (۴) تا جبل قوم ناقنا (۵) -

---

(۱) صفحه ۹ حاشیه ۵ بنگرند * (۲) شاید که لفظ چتوپا اشتباهاً قلم انداز شده * (۳) در نسخه‌های قلمي این چهار نام مشکوک * (۴) در نسخه‌های قلمي با نوشته * (۵) در بعضی کتب ناگه *

قياساً هفت هشت روزه راه * جبال جنوبش با[1] كوهستان خسيه[2] و كچهار و كشمير در طول لاحق - و در عرض بارطان[3] مسكونهٔ قوم ناكا لاحق * و كوهستان شمالش در طول با راسي شامخ كامروپ پيوسته - (و) در عرض پيش روی[4] كوه هاى سابق قوم ولانده[5] كشيده * سر زمين ساحل شمال نهر[6] برمها پتر را اوتراكول (گويند) از گواهتي تا مسكن موري و مچيمي - و امتداد دكهن‌كول از ملک نكتي راني تا موضع سديه * آب و هواى سواحل نهر برمهاپتر في الجمله براى غير بومي سم است * هشت ماه بارش باران ميشود - و چهار ماه زمستان هم خالي از بارش نيست * و رياحين و فواكه هند و بنگاله دران ملک بهم ميرسد - و سواى[7] آن نيز ميشود كه در ساير ممالک هند نيست * محصول عمدهٔ آن ملک شالي‌ست * گندم و جو و عدس نميكارند - اما زمينش قابل است هرچه بكارند * نمک كمياب و عزيز - و آنچه در دامن بعضي از كوه ها بهم رسد تلخ و گزنده * عروس چنگي آن ملک رو از حريف نميتابد - اگرچه طرف ثاني توي و كالي

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي تا نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي بددماى نوشته * (۳) در نسخه‌هاى قلمي اطوان نوشته * (۴) در نسخه‌هاى قلمي رو * (۵) در بعض جا در نسخه‌هاى قلمي الانده * (۶) در نسخه‌هاى قلمي اينجا نصر نوشته و بالا (صفحه ۱۰ سطر ۱۵) نهر نوشته و همان صحيح * (۷) در نسخه‌هاى قلمي سوداى *

باشد - آنقدر بجنگند که مغز سر پریشان شود و بمیرد * و فیل کلان
متناسب الاعضا در صحاري و جبال وافر * و آهو و گوزن و نیله
و قوچ نیز بسیار میشود * از ریگ دریاي برمهاپتر طلا حاصل
میشود * دوازده هزار اسامي برین کار مقررانند * هر سال بحساب
فی نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میسازند - اما طلا
کم عیار - که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت میگردد - (و)
روپیه و اشرفي بنام راجهٔ آنجا مسکوک * و شرمهره رائج[1] دارد -
و فلوس مس رواج ندارد * و آهوي مشکین[2] در کوهستان آشام
است - نافه اش بزرگ پر از دانه هاي کلان و خوشرنگ و اذفر *
و چوب عود - که منبتش کوهستان نامروپ (؟) و سدیه و لکهوگره است -
سنگین و معطر میشود * و خراج از رعیت نمیگیرند * از هر خانه
در سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام مینمایند - و در اطاعت
حکم راجه تهاون نمیورزند - و اگر تهاونی واقع شود بقتل رسند *
راجهٔ آنجا بر مکان بالا میباشد - و پا بر زمین نمیگذارد - و اگر
پا بر زمین نهد از راجگي عزل شود * و اعتقاد باطل آنها بر آنست
که آبا و اجداد شان بر آسمان میبوده اند - وقتي نردبان طلا نهاده

---

(۱) رواج بایستي نگاشت - جائي دیگر نیز رائج نوشته -
صفحه ۵۵ سطر ۱۲ بنگرند * (۲) در نسخه هاي قلمي اینجا
یاي اضافت ننوشته - وهمچنان جاهاي دیگر - در صفحهٔ ۹ سطر ۱۲
آهوي مشک و اینجا مشکین *

بر زمین فرود آمده بود[۱] - ازان زمان بر زمین بماند - لهذا او را
راجهٔ سرگی گویند - و سرگ بزبان هندی آسمان است * و
راجه های آنجا زبردست و عظیم الشان بوده اند * گویند چون
راجای آنجا فوت میشود - ذکور و اناث و خواص و خدمهٔ متوفی را -
با برخی از اسباب تجمل و حوائج و فروش و لباس و ماکولات -
با چراغی پر روغن - با او در دخمه باستحکام تمام بچوبهای
قوی بپوشند *

و متصل ملک آشام تبت است - و متصل تبت خطا[۲]
و ماچین ست - و دار الملک خطا خان‌بالغ است - که از دریای
شور چهار روزه راه فاصله دارد * گویند از خان بالغ تا کنارهٔ دریای
شور نهر آب کاویده - و هردو کنارهٔ آن سنگین ساخته اند * و در
کوه ها جانب شرقی آشام - طرف اترا کول - بمسافت پانزده روز -
قوم مری و مجمی سکونت دارند * دران کوهستان آهوی مشکین
و فیل پیدا میشود * نقره و مس و ارزیز ازان جبال بهم رسد *
طرز و وضع آن قوم از آشامیان موافقتی دارد - و در حسن و
ملاحت از نسوان آشام بیشتر اند * و از تفنگ بسیار میترسند -
و گویند به چیزی سخت - نعره میزنند - و از جا حرکت نمیکنند -
و بچه از شکمش بر آمده آدم را میکشد *

---

(۱) بود بصیغهٔ واحد آورده و فاعلش مذکور نکرده * (۲) در آئین اکبری ختا به تای نوشته - جای دیگر در بیان این نام پیشتر به طای حطی نوشته *

و ما بین جنوب و مشرق بنگاله ولایتی وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چاتگام بآن متصل است * نر فیل (۱) در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتواند شد - و گاو و گاومیش معدوم مطلق * اما جانوری مشابه گاو و گاومیش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد * و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان است (۲) * سوای مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد * و از حکم سردار و پیشوای خود - که آنرا والی (۳) گویند - قاصر نشده همگی در اطاعت او راسخ اند * و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانهٔ خود میمانند * و سکنهٔ آنجا کلهم اسود اللون اند * و مردان ریش ندارند *

و متصل ملک ارخنگ (۴) ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است * و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سفید

---

(۱) در آئین اکبری صرف فیل نوشته - لفظ نر افزودهٔ مولف باشد * (۲) پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایستی نگاشت * در آئین اکبری چنان نوشته - " و کیش ایشان بر خلاف هندو و مسلمان نشان دهند " * (۳) در آئین اکبری راولی نوشته - در سیر المتأخرین ولی - در تحفة الهند راولا - و در خلاصة التواریخ راونی * (۴) در نسخه های قلمی اکثجا یرخنگ و رخنگ نوشته *

در جنگل آنجا[۱] * و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است - لهذا درمیان پیگوان[۲] و مردم ارخنگان[۳] خصومت میباشد *

و متصل این ملک ملک مگی است * حیوانی چند (به) لباس انسانی ملبس شده اند * از جانوران خشکی و تری هرچه بدست آید میخورند - هیچ جانداری را نمیگذارند * و دین و آئین و مذهب درست ندارند * و خواهر خود را - که از مادر دیگر باشد - بزنی میگیرند * و لهجهٔ زبان اینها با زبان مردم تبت نزدیک است *

و در حدود جنوبی صوبهٔ بنگاله ولایت اوڈیسه واقع است * از لانده دول تا مالوه و عبور رود خانهٔ چلکه حدود آن ملک است * در عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی آن ملک - بر دست کالا پهاز مفتوح شده - داخل دیوان اکبری گردیده - در بنگاله منتظم[۴] گشت * و کیفیت آن مجملاً اینست که کالا پهاز - از امرای بابری - (که شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبر پادشاه - با دوازده هزار[۵]

---

(۱) قمل را در چنین جا مذکور کردن خالی از رکاکت نباشد * (۲) پیگوبان بایستی نگاشت * (۳) ارخنگیان بایستی نگاشت * در نسخه های قلمی اینجا نیز پوخنگان و رخنگان نوشته * (۴) صفحه ۷ حاشیه ۳ بنگرند * (۵) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر یا لفظی دیگر مترادف آن قلم انداز شده *

جوار انتخابي - به تسخیر آن ملک پرداخت * راجه مکند دیو مرزبان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود * شش ماه بار عام داده - بضبط و ربط و تنظیم[1] و تنسیق امورات ملکي پرداخته - تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید * و تا شش ماه ایام استراحت و آرام او امتداد میکشید * و احیاناً (اگر) کسی او را درین عرصه[2] بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود * چون خبر در آمدن کالاپهار بافواج پادشاهي دران ملک سامعه آشوب راجه شد - براي حفاظت و خود داري قلعهٔ باره باتي را - که جاي مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت * و افواج شایسته بمقابلهٔ حریف تعین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت مشغول خواب غفلت گردید * کالاپهار - افواج او را بجنگ و جدل بسیار انهزام داده - تمامي قلمرو اوڑیسه را بحیطهٔ تصرف و ضبط خود در آورد - حتی[3] که راني را معه[4] اموال و اسباب[5] خانه اش بغنیمت برد - با این همه[6] - از خوف قتل - کسی را یاراي بیدار ساختن آن سر مست خواب غفلت نشد - تا آنکه

---

(۱) در نسخه هاي قلمي تنضیم * (۲) اهل زبان بجاي این لفظ عرض نویسند - مولف نیز جائي دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۱۴ سطر ۱۵ بنگرند *
(۳) در نسخه هاي قلمي حیثي نوشته * (۴) مختار متأخرین مع * (۵) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ اسباب و نوشته * (۶) در نسخه‌هاي قلمي باز اینهمه نوشته *

کالاپهار از تسخیر تمامي ولايت او مفروغ شد - (و) قلعهٔ
باره باتي را - که محل خواب او بود - محاصره نموده بجنگ
پرداخت * اهلکاران و متصدیان راجه - سوناچیان را طلبیده -
تمامي ماجراي اینحال را در نامي سونا دمیدند * چون خبر کالاپهار
بگوش آن خفته بخت بستر النوم اخو الموت[1] خورد - آن واقعه را
نمودار واقعهٔ قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفخ صور -
سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مذبوحي نموده -
سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود * ولایت اوڑیسه و قلعهٔ
باره باتي مفتوح شده داخل ممالک محروسهٔ پادشاه اسلام گردید *
دین متین محمدي و شرع مبین احمدي دران ولایت رواج
یافت * پیش ازین عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز (و)
بوم نبوده * از کرامات کالاپهار یکي این ست که هرجا که دران
ملک آواز نقارهٔ او میرفت دست و پا و گوش و بیني اصنام
معبود هنودان از بدن سنگین شان از هم میپاشید - چنانچه الآن
بتان سنگین دست و پا شکسته و بیني و گوش بریده دران سرزمین
جا بجا افتاده است * و هنود باطل پژوه از کوردلي خود دیده
و دانسته به پرستش آن[2] اشتغال دارند * بیت -

بود معلوم کز سنگي چه خیزد -
ز معبودیش جز ننگي چه خیزد *

---

(۱) در نسخه هاي قلمي اخو الموت نوشته * (۲) آنها باید خواند *

گویند کالا پهاز در زمان مراجعت در سرزمین کیونجهر در جنگلی نقارهٔ گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است - مردم آن ملک احدی از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکنند * العهدة علی الراوی *

و جگرناتهه[1] که معبد[2] سترگ هنود دران صوبه است * گویند چون مردم هنود برای زیارت جگرناتهه در موضع پرسوتم - که جگرناتهه در آنجاست - میرسند - اول بدستور مسلمانان موی سر میتراشند - و بدروازهٔ اول مکان شیخ کبیر - که مرد درویش کامل و ولی وقت بود - و پدر و مادرش حائک[3] - یعنی جولاهه بوده اند - آب و طعام او را - که بزبان آن ملک ترانی نامند - میخورند - بعد ازان در معبد جگرناتهه به پرستش میروند * و در پرسوتم هندوان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت طعام میخورند * و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و هنود و مسلمین میخرند و یکجا میخورند و مینوشند *

چمن دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله *

معلوم جوهر شناسان در[4] آثار باستان باد * اکثری از اصحاب فن تواریخ رقم زدهٔ خامهٔ تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

(۱) جگنناته نیز خوانند * (۲) که اینجا محل معنی ست * (۳) در نسخه های قلمی حائک به های هوز نوشته * (۴) شاید که درر باشد که جمع در است *

حام بن نوح - علی نبینا (و) عم - حسب الاجازت پدر نرجام[1] خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام بر بست - پسران خود را - که یکی هند[2] و دومین سند و سیومین حبش و چهارمین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت - بهر طرفی که جهت آبادی رخصت فرمود آن سر زمین بنامش موسوم گردید *

پسر کلان که هند باشد چون در سر زمین هند فرو کش کرد - آن ملک بنامش موسوم گشت * و سند نیز برفاقت برادر کلان بسمت سند توجه بر آبادی گذاشته - همان جا رخت اقامت افگند * آن ملک بنام او مشهور شده *

اما هند را چهار پسر بودند - یکی پورب دوم بنگ سیوم دکن چهارم نهروال * و هر دیاری که از ایشان آباد شد - بالفعل آن ملک[3] بنام آنها اشتهار دارد * و دکن بن هند را سه پسر بوجود آمد[4] * ملک دکن بر آنها تقسیم یافت * نام ایشان مرهت و کنر[5] و تلنگ بود * و دکهنان[6] همه از نسل ایشند * و الیوم این هر سه

---

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیاک یا فرخنده وغیره قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمی انها هنود و پائین (سطر ۷) هند نوشته * (۳) آن ملک انها بیکار * (۴) فعل بصیغهٔ جمع باید * (۵) در نوشته کنهر * (۶) اگر نام پسر هند دکن باشد چنانکه مولف بالا نوشته است اولادش را دکنیان باید گفت و اگر نامش دکهن باشد اولادش را دکهنان باید نوشت نه دکهنان *

فرقه دران ملک ریاست دارند *

و نهروال را سه پسر بهروچ و کناج[1] و مال راج نام بودند * بنام ایشان هم شهرها آباد گردید *

و پورب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و دو پسر بهم رسیده * و در اندک فرصتی اولاد ایشان - بسیار شده - ملکها آباد ساختند * و چون بسیار شدند - یکی را بسروری برداشته - در نظام ملک سعی نمودند *

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گردید * و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعنی پشتهٔ کلان ست که گرد باغ و زراعت وغیره مرتفع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود * چون در زمان سلف رایان بنگاله در زمین نشیب - که در دامن کوه وغیره هم بود - پشته های کلان بارتفاع[2] ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ میساختند - و خانه و زراعت و عمارت درون آن میکردند - لهذا عوام نواح[3] این ملک را بنگاله میگفتند * هوای بنگاله باعتدال نزدیک است - و بسبب قرب دریای شور و بارندگی بسیار رطوبت تمام دارد * برشکال از ماه اردی بهشت - که بهندی ماه جیتهه خوانند - شروع

---

(۱) در نوشته کنباج * (۲) در آئین اکبری - " بلندی دو گز و پهنا بیست گز " نوشته * (۳) در نسخه های قلمی نواع *

شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک
هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه خورداد (۱) - که هندیان
اساڑ (۲) گویند - آغاز باران (۳) - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند -
چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهای نشیب بنگاله
همه غرق * و بموسم برسات آن جا هوای بد دارد - خصوصاً آخر
برسات * آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند * زمینش
طراوت بسیار دارد - چنانچه در بعضی از بلاد خانه‌های گچ و
خشت دو منزله سازند * و با وجود که زمین را از گچ و خشت
ببندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی
بماند زود بیمار شود * و به سبب شادابی زمین بنگاله قوت
نموت بسیار دارد - چنانچه بعضی از قسم شالی - آن قدر که آب
برسات ببالا رود - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگی برابر
شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود * و همچنین در بعضی از قسم
شالی در یک دانهٔ تخم او دو سه آثار (۴) شالی حاصل میشود * و
اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد * و زراعت آن
ملک بالتمام شالی ست - چه باریک و چه گنده * مزروعات

---

(۱) خرداد نیز می نگارند * (۲) صحیح اساڑھ * (۳) لفظ
باران اینجا مجمل معنی ست بجای بارش گرفتن یا تنوین باید خواند *
(۴) آثار بمعنی سیر وزن مشهور در لغات عربی و فارسی نیامده
کما فی الفیرسات *

دیگر - مثل گندم و جو و نخود وغیره - بعض جا شانْ[1] و خال بهم رسد * طرفه آنکه این قدر افراط شالي وافر[2] میشود و احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند - مگر آب[3] باران برسات - که اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد *

و سکنهٔ قریات مطیع و منقاد حکام میباشند - و بطور زمینداران و رعایاي دیگر ممالک هندستان با حاکم جنگ نمیکنند * و مالگذاري سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند * و زر خراج را رعایا خود بکچهري رسانند * و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق کاغذ سر رشته را گویند که پیش محرر و پتواري و کارکن بمهر عامل میباشد * مگر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایاي دنیوي مفسد و دغاباز و حیله ساز و متفتن و شریر مثل بنگالیان در تمامي ربع مسکون نبوده باشد * قرض را واجب الدین[4] نمیدانند - و وعدهٔ یک روز را بیک سال هم وفا نکنند * و خوراک سکنهٔ آن ممالک از اعلی تا ادنی ماهي و برنج و روغن سرشف و جغرات و نقلیات[5] است * و مرچ سرخ و نمک هم بیشتر خورند * نمک در بعضي جا هاي این ملک کمتر بهم میرسد * مردم آن ملک

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ساز و خال * (۲) محض بیکار * (۳) بآب بایستي نوشت * (۴) بجاي واجب الادا * (۵) غالبًا بقولات باشد *

یکقلم کثیف الذهن[1] و کثیف المزاج و کثیف الکسوت اند * نان گندم[2] و جو مطلق نمیخورند - و گوشت[3] گوسپند و مرغ و روغن زرد بمزاج شان موافقت ندارد * و اکثر چنانند اگر بخورند معده قبول نکند - و فی الفور بقی بر آید * مدار پوشاک ذکور و اناث همگي اعلی و ادنی بر یک پارچه که ستر عورت بدان توان کرد - چه مردان یک پارچهٔ سفید - که عوام آنرا دهوتي گویند - از زیر ناف تا زانو بندند - و یک دستارچهٔ خورد[4] بقیاس دو سه دست بر حاشیهٔ سر بپیچند که تمام کاسهٔ سر و پرچم مو نمایان باشد - و زنان یک پارچه - که آنرا ساري گویند - نیمي از زیر ناف تا ساق بپیچیده - و سر دیگرش از طرفي کشیده - بگردن اندازند - و سر برهنه باشند - و دیگر پارچه نپوشند * و زنان شان کفش و موزه در پا نکنند * و مردان و زنان هر روز روغن سرشف در بدن مالند - و غسل بدریا و تالاب کنند * و زنان بنگالي پرده ندارند - و براي حوائج و امورات خانگي بیرون میروند * ویراني و آبادي این ملک حکم مساوات دارد - چه خانه هاي علفي دارند - که از بانس و کاه سازند - و ظروف اکثر سفالین و کدو

---

(۱) شاید که بمعني گنده دهن آورده مگر چنین ترکیب لفظ عربي با فارسي جائز ندارند و دهن بالضم درین ترکیب بي معني * (۲) در نسخه هاي قلمي نان و گندم * (۳) در نسخه هاي قلمي گوشت و گوسپند * (۴) در رسم خط مصنفین خود *

برنجي * هرگاه از جائي برخاسته(۱) جاي ديگر رفتند - في الفور مثل اول خانهٔ علفي تيار ساختند - و ظروف گلي بهم رسانيدند * و اکثر آبادي آنها در بيشه و درختزار است - که پيرامن خانه درختان باشد * و اگر خدا نخواسته در يک خانه آتش گيرد - تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نيابند - مگر از آثار درختان که گرد پيش خانهٔ شان بودند * و سفر اکثر بر آب ميکنند - خصوصاً در موسم برسات - که دران موسم کشتيهاي خورد(۲) و کلان براي سفر و آمد شد مهيا دارند * و براي سفر خشکي سنگهاسن(۳) و پالکي و جواله (؟) هم دارند * و فيل در بعضي جاي اين ممالک گرفته شود - و اسپ خوب بدست نيايد - و اگر بهم رسد بقيمت اعلی * طرفه کشتي درين ملکها ميسازند که براي حصارگيري بکار آيد * و آن چنان ست که کشتي کلان ميسازند - و سر کشتي را - که بزبان آنجا گَلْهِيْ گويند - بآن طور بلند تيار کنند که هرگاه بديوار قلعه رسانند مردم از کشتي بديوار بر آيند و داخل قلعه شوند * و قسمي از قاليچه از درخت تيسي سازند که بسيار خوش قماش و طبع پسند باشد * و جواهرات و مرواريد و يشم(۴) و عقيق درين ملک نيست - از ديگر ممالک در بنادر اين صوبه

---

(۱) در نسخه هاي قلمي برخواسته ٭ (۲) صفحه ۳۳ حاشيه ۳ بنگرند ٭
(۳) در آئين اکبري در ذکر اوکيسه سنگهاسن نوشته ٭ (۴) در نسخه هاي قلمي پشم ٭

مي آيد - و بهترين ميوهٔ اين ملک انبه است که در بعضي
(جا) انبهٔ(۱) کلان و شيرين و بيريشه و خوش طعم ميشود - و
خستهٔ کوچک دارد * و درخت سه ساله - که بقد آدم رسيده
باشد - بارور ميشود * و نارنج کلان که کونلا(۲) گويند و خورد که نارنگي
خوانند درين ملک خوب ميشود - و ترنج کلان اقسام * و ليموي(۳)
کاغذي و اناناس و نارجيل و فوفل و تاز و افراط خارپشت(۴) و
موز(۵) يعني کيلا انتها ندارد * و انگور و خربزه وغيره ميوه ها درين
جا نميشود * اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درين ملک
کاشته شد - اما خوب نشد * و نيشکر نفيس و نازک و شيرين
سرخ و سفيد و سياه وفور دارد * و زنجبيل و فلفل در بعضي
جاها بسيار ميشود * و برگ تنبول بافراط است * و ابريشم خوب
و وافر پيدا ميشود * و پارچهٔ ابريشمي درين ملک خوب ميشود -
و پارچهٔ ريسماني بهترين ميبافند * و انهار خورد (و) کلان درين
ملک بسيار است * و رسم تالاب ساختن خارج از حساب * و آب
چاه درين ملک کمتر خورند - چه هرجا آب نهرها و تالاب افراط

---

(۱) در نسخه هاى قلمي لفظ انبه نوشته - شايد که لفظي ديگر باشد *
(۲) بتلفظ بعضي کولا * (۳) در صفحه ۲۷ سطر ۱۱ ليمون نوشته *
(۴) در يک نسخهٔ قلمي خارپوس و آن خارپوست يا خارپوش باشد و در
يکي ديگر خارپشت * (۵) در نسخه هاى قلمي موز و آن بمعني
کيلا نيست *

دارد ٭ و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک حفر آب بر آید ٭

و بهترین انهار گنگ است که[۱] از کوهستان شمالي هندوستان از جائي که گومکهه گویند - بر آمده در صوبه هاي هندوستان فرخ آباد و الهٰ آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله متصل قاضي هتّه متعلقهٔ سرکار باربگ آباد - مسمی به پدا شد ٭ و از آنجا شعبهٔ از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در ندیه با[۲] نهر جلنگي ملحق شده - بدریاي شور رفته - و نام آن بهاگیرتي گویند - و بدان طرف چاتگام رفته - بدریاي شور ملحق گشت ٭ و این گنگ در الهٰ آباد با نهر جون[۳] و سرستي[۴] ملحق شده - و نزدیک حاجي پور - با گندک و سرو و سون هم ملحق

(۱) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالي کهسار پدید آمده بصوبهٔ دهلي و دار الخلافت آگره و الهٰ آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع قاضي هتّه از سرکار باربک آباد دو بخش شود - یکي بسوی خاور رفته نزد بندر چاتگانو بدریای شور در شود ٭ درین جدائي پدماوتي نام گیرد و دیگرے رو بجنوب آورد - سه بخش گردد - یکي را سرستي گویند - و دیگري را جون - و سوم را گنگ - بهندي زبان تربیني خوانند و بس گرامي دارند ٭ و سومین نزد سانگانو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد ٭ و سرستي و جون نیز در شوند " ٭ صفحه ۳۸۸ - جلد اول ٭ (۲) در نسخه هاي قلمي تا ٭ (۳) جمن و جمنا نیز خوانند ٭ (۴) در آئین سرستي ٭

شده - پهنائي عظيم دارد * و جائي که هر سه نهرها ملحق شده هندوان آنرا تربيني گويند - و احترام آن در مذهب هنود زياده از حصر است * و اين گنگ (و) سورستي (و) جون تا رسيدن بدرياي شور و چاتگام هزار شعبه شده رفته است * و هندوان در باب برکت اين آبها کتابها نوشته * و اين آبها را متبرک دانسته - غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصاً غسل بعضي گهاتهاي گنگ - مثل بنارس و الهٰ آباد و هردوار - متبرك ميشمارند * و اغنياي شان آب گنگ را از راههاي دور دراز طلب داشته نگاه دارند - و در بعضي روزهاي متبرك پرستشهاي آنها بکار آيد * و حق آنست که آب گنگ در شيريني و سبکي و خوشگواري نظير ندارد * و آب اين نهر را هر جائي که نگاه دارند هر قدر دير بماند گنده نميشود * هيچ دريائي کلانتر ازو در ممالک بنگاله نيست *

و ديگر از انهار کلان اين ملک برهمپتر است که از اقصاي خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدرياي شور ملحق گرديد * و در نواح چاتگام نام او ميگنا شهرت دارد * ديگر نهرهاي خورد را حسابي نيست * و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالي ميکنند * ديگر از خصوصيات اين ملک - بر خلاف ديگر ممالک هندوستان - اينست که شاخ درخت انبه و ليمون را قلم کرده در زمين مينشانند - و در سال اول بارور ميشود *

چمن سیوم - در ذکر بعضي شهرها و آبادئ بعضی بلاد ملک بنگاله *

شهر لکهنوتي - که در ازمنهٔ سابقه دار السلطنت بنگاله بود - از تعمیرات سنگلدیب[1] است * گویند وقتي که فیروز راي راجهٔ هند از رستم دستان شکست خورده به ترهت گریخت - و از آنجا هم بکوهستان جهارکهند و گوندواره گریخته فوت شد - رستم دستان - که از بی اندامی او کوفته خاطر بود - سلطنت هند بفرزندانش مسلم نداشته - هندوئي سورج نام را مملکت هند ارزاني داشته * و او راجهٔ عظیم الشان شده - تمامي قلمرو دکن را عمل نموده - تا بنگاله بقبضهٔ اقتدار خود آورد * و چون فوت شد - و نوبت سلطنت به پسرش بهراج[2] رسید - دران وقت تخلل در ممالک او افتاده در هر سر سودائي پدید آمد - و آخر کیدار نام برهمني - از کوهستان سوالک خروج کرده - و بغلبهٔ جنگ غالب گشته - زمام مملکت هند را بکف آورد * و در آخر عهد او سنگلدیپ نام شخصي - از نواحي کوچ - که در حدود ملک بنگاله است - بر وي خروج کرده - اول تمامي ملک بنگ و بهار را بتصرف در آورد - و بعد ازان باکیدار جنگها نموده غالب آمد - و شهر لکهنوتي را احداث نموده پاي تخت خویش

---

(۱) در تاریخ فرشته شنکل * (۲) در تاریخ فرشته همچنین *

ساخت * و دو هزار سال آن شهر دار الملک بنگ بوده - در عهد سلاطين چغتائي ويران شده - عوض آن بلدهٔ ٹانڈه نشيمن حکام گرديد * و بعد ازان ٹانڈه هم ويران شده - جهانگير نگر - و بعد ازان مرشد آباد - صوبه نشين شد * و وجه تسميهٔ گور (۱) معلوم نشد * اما بخاطر ميرسد که در زمان حکومت فرزندان نوح گوربه (۲) شايد اين نام يافته باشد * و همايون پادشاه گور را تجنيس ناخوش ديده جنت آباد نام ساخت * اين شهر الحال خراب و ويران مطلق شده مسکن شير و پلنگ است * جز آثار و دروازهٔ قلعه و عمارات شکسته و ريخته و مسجد و بقاي آثار قدم رسول صلى الله عليه و سلم چيزے ديگر نمانده است *

جائي (۳) که بوده خسروان با دوستان در بوستان -
شد زاغ و کرگس را وطن شد شير و روبه را مکان *

قلعهٔ کلان داشت (۴) که آثار آن اليوم نمود (۵) است * و سمت مشرق آن شهر جهيل چتيه (؟) و بهتيه (؟) و ديگر آبشارهاست * و بند آب

---

(۱) در نسخه هاى قلمي گوڑ به راى هندي * در تاريخ بنگالهٔ چارلس استوارت نوشته که گور نام ديگر شهر لکهنوتي ست * (۲) در آئين اکبري و سير المتأخرين بنوح گوربا - صفحه ۱۵ حاشيه بنگرند * (۳) مولف درين شعر تصرف کرده - در اصل چنانست - " جائي که بود آن دلستان با دوستان در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن " * (۴) قاتل فعل مذکور نکرده * (۵) بجاي نمودار آورده *

ازان وقت تا حال موجود است - اما دران وقت که آبادی شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آبها در موسم برسات نبود * و درین وقت در موسم برسات کشتي دران طرف میگذرد - و همه آب میشود * شمالي آن یک قلعه[1] بفاصلهٔ یک کروه - یک عمارتي کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض آبي - مسمی به پیازباري - که آب آن حوض متعفن بود - هر که میخورد بامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد * گویند در زمان سابقه[2] گناهگاران را دران عمارت محبوس میکردند - و از خوردن آب آن حوض بزودي تمام هلاک میشدند[3] * و محمد اکبرپادشاه آنرا[4] صرف کرده گناهگاران را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود *

شهر مرشد آباد شهري کلان بر لب نهر بهاگیرتي واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادي دارد * در ابتدا شخصی سوداگري مخصوص خان نام - سرائي در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود * خانهٔ چند دکانداران[5] سکونت داشتند * چون در عهد پادشاه اورنگزیب عالمگیر نواب جعفر خان نصیري - که خدمت دیواني

---

(۱) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصلهٔ یک کروه یك عمارتي الخ " * (۲) تای تانیث در ترکیب فارسي خلاف سلیقهٔ اهل زبان ست * جای دیگر زمان سابق آورده * (۳) در نسخه های قلمي میشد بصیغهٔ واحد * (۴) لفظ آنرا اینجا بیکار - یا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه از راه صرف گروه گناهگاران را " * (۵) در نسخه های قلمي دوکانداران *

اوڈیسه داشت - کار طلب خان خطاب یافت - و بدیوانی ممالک
بنگاله سرافرازی یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف ڈهاکه -
که دران وقت جای حاکم نشین بود - و شاهزادهٔ عظیم الشان - از
حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر
در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - صحبت خود
با شاهزاده برابر ندیده - ببهانهٔ آن که محالات بنگاله ازان جا بعید
مسافت دارد - از ملازمت (۱) شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد
طرح اقامت افگند - و عملهٔ زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر
دیوانی - خالصهٔ شریفه را دران جا ساکن ساخت * و ڈوگچهریه (۲) - که
ویرانهٔ محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهری پادشاهی
آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد * و چون اصالةً بصوبه داری
بنگاله و اوڈیسه - بانضمام دیوانی و خطاب مرشد قلی خان
و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - مباهات
اندوخت - بعد رسیدن مخصوص آباد (۳) - آبادی شهر (را) بنام
خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت * و دارالضرب مقرر
کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود * ازان وقت این
شهر صوبه نشین گردید * شهری خوب است * سکنهٔ آنجا - در

---

(۱) در نسخه های قلمی ملازمت ٭ (۲) پیش لفظ ڈوگچهریه
لفظ " در " قلم انداز شده باشد ٭ (۳) یعنی بعد رسیدن به
مخصوص آباد ٭

مصاحبت صوبه دار[1] با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شعار و گفتار شایسته و درست - بر خلاف دیگر ممالک بنگاله - با مردم هندوستان فی الجمله مشابه دارند * از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت تحریر داشته باشد بنظر نیامده - مگر یک مکان امام باره از تعمیرات نواب سراج الدوله * وصفش[2] مستغنی البیان ست - مثل آن (در) تمام ممالک هندوستان نیست * اگرچه الآن از عشر عشیری نیست - اما جزوي نمونهٔ آن یادگار کلي ست * این دو بیت مولانا عرفي شیرازي - رحمة الله علیه - مناسب محل دیده ثبت شده *

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -
که در حوالی آن شام را نبوده گذار *
زهی صفاي عمارت که در تماشایش
بدیده باز نگردد نگاه از دیوار *

و مکانات موتي جهیل و هیرا جهیل - که خوبترین جا بود - حالا از بیخ کندیده شد - و خراب مطلق گردید *

بندر هوگلي و ساتگام[3] بفاصلهٔ نیم کروه از یک دیگر واقع شده * پیش ازین ساتگام شهري کلان[4] و آبادي بسیار داشت - و

(۱) در نسخه های قلمي اینجا صوبدار نوشته * (۲) در دونسخه های قلمي وصفش * (۳) در آئین ساتگانو * (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم انداز شده باشد *

جاي حاکم نشين بود * و کوٹهي نصاراي پرتگيس و ديگر تجاران هم بود * چون ساتگام بسبب[1] دريا گذاشت ويران شد بندر هوگلي آباده‌ی کمال پذيرفت * فوجدار اين بندر هميشه از حضور سلاطين دهلي مقرر شده مي آمد - و با ناظمان بنگاله چندان تعلق نداشت * نواب جعفر خان خدمت فوجداري آنجا ضميمهٔ خدمت نظامت و ديواني در[2] علاقهٔ خود نمود - چنانکه مذکور خواهد شد - انشاء الله تعالى * و بسبب آن که نواب موصوف اليه مدار زر خيزيي ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با تجارت پيشگان فرنگ و چين و تجاران ايران و توران زمين سلوک و مراعات بسيار مينمود - و سواي محصول واجبي مجوز اخذ يک دام بيجا و غير معمول نميشد - لهذا در عهد او بندر هوگلي زياده از سابق معمور و آبادان شد - و تجار سائر بنادر عرب و عجم و نصاراي فرنگ مالک جهازات و اغنياي مغليه مسکن کردند - اما اعتبار مغليه بنسبت[3] تجار ديگر فرقه زياده تر بود * اهل فرنگ را از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود * بعد ازان - چون ظلم و سختگيري و زياده طلبي فوجداران ازدياد[4] گرديد - بندر هوگلي رو بويراني نهاده - و کلکته بسبب رعايت و صيانت فرقهٔ انگريز و آساني محصول آباد گشت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نسبت * (۲) عبارت اينجا مبهم است *
(۳) موصوف مذکور نکرده * (۴) بجاي زائد گرديد *

شهر کلکته در سنین ماضیه دیهی بود در تعلقهٔ مصارف
کالی نام بتی که در آنجا ست * چون در زبان بنگاله کرتا و کتا
بمعنی مالک و خداوند است لهذا آن دیه به کالی‌کتا موسوم
شد - یعنی مالک آن کالی ست * رفته رفته بتکثیر السنه
الف و یای تحتانیه حذف نموده - کلکتا (۱) گفتند * شرح آبادی
این شهر و موجب قائم شدن کوتهی کمپنی انگریز چنین است -
که در زمان نظامت نواب جعفرخان کوتهی کمپنی انگریز - که
در بندر هوگلی متصل لکهوگهات و مغلپوره بود - ناگاه بعد زوال
آفتاب - که سرداران انگریز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمین
فرو شدن گرفت - سرداران انگریز افتان و خیزان بدر رفته ازان
ورطهٔ هلاک مناص یافتند - و کلهم (۲) مال و اسباب وقف قعر آب
گردید * اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف شدند * مستر
چانک (۳) - سردار همهٔ آنها - باغ بنارس گماشتهٔ کمپنی را - که
که در اکهوگهات متصل شهر بود - بقیمت گرفته - اشجار آنرا
بریده - احداث کوتهی نموده - طرح عمارات دو منزله و سه
منزله نموده * چون احاطهٔ دیوار تیار شد - و کار بآن رسید که
مسقف به شاهتیرها سازند - شرفا و نجبای مردم سادات و

(۱) پیشتر کلکته نوشته و اینجا کلکتا - هیچ نگفته که های هوز
بجای الف از کجا آمده * (۲) کلهم بجای کل اینجا صحیح نباشد *
(۳) صحیح چارنک *

مغلیه که عمدهٔ تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار هوگلي ظاهر ساختند که هرگاه نا محرمان بر بالاي بام و بالاخانه‌هاي مرتفع بر آیند موجب هتک حرمت و بیشرمي ننگ و ناموس ما خواهد شد * فوجدار حقیقت این حال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و نجبا را نیز روانه ساخت * آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند * نواب جعفر خان پروانه - باین مضمون که زنهار خشتي بالاي خشتي ننهند - و چوبي بالاي چوبي نگذارند - بنام فوجدار مرقوم قلمي نمود * فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حکم نمود که احدي براي کار عمارات نرود * آن عمارات همچنان نا تمام ماند * مستر چانک آزرده شده مستعد بجنگ گشته * اما چون جمعیت قلیل داشت - و سواي یک منزل جهاز دیگر دران وقت موجود نبود - و علاوهٔ آن حکم نواب جعفر خان غالب - و ازدحام[1] مغلیه بسیار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق[2] - از دست و پا زدن هیچ فائده متصور نکرده - ناگزیر لنگر جهاز برداشت * و آلیتهٔ آفتابي از بالاي جهاز محاذي آباداني شهر مقابل نموده - آباداني شهر کنار دریا را با چندین لنگر آتش زده - روان شد * فوجدار بجهت تدارک این معني به تهانه دار مکهوه نوشت که جهاز رفتن نیابد * تهانه دار مذکور زنجیر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ازدهام * (۲) اي متفق بود *

آهني - كه هر حلقهٔ آن مقدار ده آثار سطبر بود (و) جهت
انسداد راه آمد شد كشتيهاي غنيم ارخنگ و قوم مگ (از)
اين روي دريا تا آن رو ساخته بديوار قلعه تعبيه كرده مهيا
داشت - بر روي آب كشيد * جهاز بزنجير رسيده بند شد و از
رفتار ماند * مستر چانك زنجير را بشمشير فرنگ[1] بريده راه نورد
شد - و جهاز بدرياي شور رسانيده - عازم ولايت دكن گرديد *
و چون بادشاه اورنگزيب دران ايام در دكن (بود) - و غنيم از
هر چهار طرف رسد غله بند كرده - قحط عظيم در لشكر بادشاهي
روي داده بود - سردار كوٹهي كرناٹك - رسد غلات بحمل جهازات
بلشكر رسانيده - مجراي دولتخواهي و نيكو خدمتي خود بظهور
رسانيد * و بادشاه عالمگير - از فرقهٔ انگريز بسيار راضي شده -
استفسار مطلب كمپني انگريز نموده * سردار انگريز درخواست
سند فرامين احداث كوٹهيها در ممالك محروسه علي الخصوص
احداث كوٹهي بنگاله كرد - و درجهٔ پذيرائي يافت - و فرمان
والا بمعافي محصول جهازات كمپني انگريز و گرفتن سه هزار روپيه
در وجه پيشكش بخشيدند و احداث كوٹهي صادر شد * مستر
چانك - با احكام و فرامين بادشاهي - از دكن مراجعت كرده
باز به بنگاله آمد[2] - و در مكاني كه به چانك[3] مشهور است لنگر

---

(۱) دريك نسخهٔ قلمي لفظ فرنگ اينجا ننوشته * (۲) در نسخهاي
قلمي آمده * (۳) حالا به اچانك شهرت دارد *

اقامت انداخت * و وکلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق[1] اجازت کوٹھی کلکته حاصل کرده - احداث کوٹھي نو کرده - بآبادي شهر پرداخت - و کاروبار تجارت بنگاله جاري ساخت * الآن آن کوٹھي شهرت دارد *

کلکته شهري کلان برلب نهر بهاگیرتي واقع است * بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعهٔ آنهاست * جهازهاي خورد - که سلب[2] گویند - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک همیشه و هرسال دران بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود میباشد * درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و توابع و لواحق ایشان ست * یکقلم عمارات پخته از چونه و گچ است * چون زمینش بسبب قرب دریاي شور همه مرطوب و شور است - لهذا عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است * مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد * عماراتش بطور ولایات فرنگستان ست - و هوا دار و وسیع و رفیع ساخته میشود * سڑکهاي آن شهر وسیع و همه پخته خشت کوب است * و سواي سرداران انگریز بنگالیان و ارامنه وغیره سکنهٔ آن شهر هم عمده تجار اند * و آب چاه درین شهر بسبب شوري لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسي بخورد مضرت تمام بیند * و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

---

(۱) اي مطابق سند * (۲) در تاریخ بنگاله چارلس استوارت که بزبان انگریزي ست اسلوپ نوشته *

تلخ و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن مي آيد * دریاي شور از آنجا چهل کروه فاصله دارد * هر روز و هر شب یک بار مد و جزر[1] آب دریا میشود * و در وقت ایام بیض و دیجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب[2] یک بار مي آید * عجب حالتي و طرفه شورشي رو میدهد * اکثر کشتیها از دریا بخشکي مي اندازد - و اکثر میشکند - و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصاني نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتي خورد و کلان را بی لنگر بدارند * آنرا بزبان بنگاله هومان گویند - و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند * قلعهٔ کلین بجانب جنوبي بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعي[3]ست - وصفش بنوشتن قاصر[4] است - تعلق بمعاینه دارد * حصار چار دیواري آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشتهٔ تالابها پست مینماید - و از درون آن بلند مینماید * عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است * طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است * و دیگر صنائع عجائب و غرائب درین شهر است * مثل این شهر در خوبیهاي عمارات و اختراع مصنوعات در تمامي بلاد هندوستان - بعد از شاهجهان آباد که آن عدیم المثال است - دیگر

---

(۱) در نسخهاي قلمي جزر * (۲) در دو نسخهٔ قلمي میان لفظ روز و لفظ شب و نوشته * (۳) در نسخهاي قلمي اختراعي * (۴) لفظ قاصر اینجا مهمل و بیمعني و عبارت بی ربط *

نیست * اما عیبی که دارد اینست که هوایش متعفن و آبش
شور و زمینش مرطوب - بحدی که در زمینی که زیر سقف
است - با وجودی که همه از خشت و چونه گچکاری کرده اند -
تا هم از کثرت رطوبت لائی ست - و در و (۱) دیوار هم تا ارتفاع
دو سه دست تر و نم میباشد * چهار ماه زمستان فی الجمله آب
و هوایش چندان مضرت ندارد - مگر هشت ماه تابستان و
بارش بسیار مضر است * درین وقت - که از چند سال قلمرو
بنگاله و بهار و اوڑیسه در تحت و تصرف سرداران کمپنی انگریز
در آمده - دارالحکومت این ممالک همین شهر است * عمده ترین
ایشان - که خطاب گورنر جنرل دارد - درین شهر میباشد - و
نائبان در هر ضلع جداگانه مقرر شده میروند - و تحصیل زر
مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند * عملهٔ دفتر و کچهری
خالصه در کلکته است * لمولفه -

زهی شهـــر کلکتـــه در ملک بنگ
که هست آن نمودار چین و فرنگ *
عمارات آن دلکش و جانفـــزا -
همـــه (۲) سر کشیـــده باوج هوا *
صنـــائع دران کرده استـــاد کار

---

(۱) در نسخههای قلمی دارد و دیوار * (۲) در نسخههای قلمی
که صد جای همه *

همه رنگ[1] رنگ و همه خوش نگار *
ز بس صنعت کار اهل فرنگ
خرد در تماشاي آن گشته دنگ *
کلـه پوش انگـریز ساکن درو -
همه راستگوي و همه نیکخو *
مکان این چنین و مکین آن چنان -
کنم تا کجا شرح اوصاف آن *
مصفا سرکهاي آن خشت کوب -
صبا هر صباحش کند رفت و روب *
بهر کوچه اش مه رخان در طواف -
ببر کرده پوشاک رنگین و صاف *
رخ شان چو ماه منور بتاب -
تو گوئي زمین سیر شد ماهتاب *
یکي چون مه و آن دیگر مشتري -
یکي همچو زهره بجلوه گري *
ز بس شد چو سیاره هر سو چمان
شده کوچه ها نقشهٔ کهکشان *
ببیني کني گر ببازار رو
متاع نفیس جهاني درو *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي رنگ و زنگ *

بود هرچه در ربع مسکون قماش
بيـــابي ببـــازار او بی تلاش *
گر از اهل صنعت نمـــايم رقم
چنان نقش صورت نبنـــدد قلم *
ولي هست مشهور در خاص و عام
که صنعت بچين و فرنگ است تمام *
سوادش مسطح چو سطـــح سما
سڑکها درو بستـــه چون استـــوا *
بگلگشـــت مردم چو دانشـــورند [1]
چو سيـــار در سيـــر باهم شوند *
چنين شهر در ملک بنگاليـــان
نديدست کس - نی شنيده چنان *

چندن نگر [2] - عرف فراشڈانگه - از کلکته بفاصلهٔ دوازده کروه واقع است * کوٹهیٔ نصاراي فرانسيس در آنجاست * شهری خورد و برلب نهر بهاگيرتي آبادي دارد * سرداری از طرف فرانسيس در آنجاست - ضابط نظم و نسق آن شهر و امور تجارت ميباشد * سرداران انگريز در آنجا عمل و دخل ندارند * همچنين در چوچوڑه [3] عمل و دخل فرقهٔ اولنديز است *

---

(۱) بجاي دانشورند لفظی ديگر باشد مثلاً آنسو روند يا بيرون روند *
(۲) چندرنگر نيز مشهور * (۳) چچڑه و چنسوره نيز مشهور *

چوچڑه - متصل بندر هوگلي - جانب جنوب بندر مذکور - و از فراشڈانگه بفاصلهٔ یک کروه جانب شمال - واقع است * و همچنین چهراسپور بر لب نهر مذکور آن روي چانک کوٹهئ فرقهٔ (۱) دیناٰمار است - و آنرا دیناٰمارنگر نیز گویند * دربن مکانها سواي (۲) مالک کوٹهي آنجا عمل و دخل دیگري نیست *

شهر پورنیه - در زمان سابق پرگنهٔ حویلي میگفتند * سي و دو هزار روپیه جمع تحصیلي بود * چون راجهٔ بیرنگر - که جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت - و دیگر سکنهٔ آن نواح قوم چکوار وغیره متمرد پیشه و غارتگر بودند - و متردّدین را ایذاي کمال میرسانیدند - لهذا بسرحد مورنگ قلعهٔ جلال‌گده - بفاصلهٔ دو کروه از پورنیه - احداث شده قلعه‌دار در آنجا میبود * نواب جعفر خان - بموجب درخواست نواب سیف خان نبیرهٔ امیر خان کلان را - که بنام و لقب پدر ملقب و از نسل سادات و امراي عظام و پادشاه نسبت بود - از حضور پادشاه اورنگزیب درخواست تعیناتي خود نمود - و بتقریب تنبیه و تادیب راجهٔ بیرنگر وغیره مفسدین آن نواح متعین شد (۳) * نواب جعفر خان - آمدن چنین کس را غنیمت شمرده - فوجداري ضلع پورنیه و قلعه‌داري جلال‌گده بخان مذکور تفویض نمود - و پرگنهٔ بیرنگر عرف دهرمپور

---

(۱) سیرامپور نیــز مشهور * (۲) یعني ڈیناٰمــارک * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متعینه *

و گوندواره - متعلقهٔ صوبهٔ بهار ضمیمهٔ پورنیه و محال سرحد جاگیر مشروط قلعه داري قلعهٔ مزبور - نیز باو مسلم داشت * خان مسطور - حاکم مستقل الضلع شده - درجن سنگهه پسر بیر شاه راجهٔ بیرنگر را - که باغي و سرکش بود - بجنگ و جدال بسیار اخراج نموده - پرگنهٔ مذکور را بضبط خود آورده - و تنبیه مفاسید دیگر هم کما ینبغي نموده - فسدهٔ راه را یکقلم مستاصل ساخت * و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود - و التماس کرد که محال اندک است - بودن غلام درین محل محض لاحاصل * لهذا حکم اورنگزیب بنام جعفر خان اصدار یافت - که من شیري را در قفس کرده نزد شما فرستاده ام - اگر علوفهٔ خود نخواهد یافت البته شما را تصدیع خواهد داد * نواب موصوف - که بودن چنین کس را از مغتنمات میدانست - زر توفیر را مرفوع القلم ساخت - و مد نظر غور و پرداخت احوال بواقعي نموده لوازم مراعات بجا مي آورد * و خان موصوف - تمامي زمینداران آن ضلع را بطور جعفر خان بحبس در آورده - دقیقهٔ از دقائق زرکشي فرو نگذاشت * چنانچه هژده لک روپیه ازان محالات تحصیل نموده بتصرف خود مي آورد - و روز بروز قوت ملک گیري و خزانه و فوج افزون میشد * و با زمیندار مورنگ طرح آشتي انداخته - شروع جنگل بري و آباداني کاري نمود - قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان مورنگ آباد کرده - بقابوي خود در آورده - ملک و مال او

افزایش یافت * و جعفر خان دیده و دانسته مراعات میکرد *
اکنون پورنیه شهری کلان شده - و رودخانهٔ کوسي و سونرا درمیان
پورنیه جاري ست * زمینش نشیب و ملک آبي ست * در
موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو میریزد - و دشت و
صحرا پر آب میشود - اکثر آبادي هم وقف سیل میگردد * شالي
و گندم و ماش و خردل وغیره غلات و حبوبات وافر میشود * و
روغن و زرد چوبه و شورهٔ آبي و آتشي و فلفل و قاقلهٔ کبار
و تیزپات و درختان ساج بسیار کلان خوب میشود * و گل یاسمین
و بیلا و گل سرخ وغیره گلهاي خوشبو افراط دارد * کوهستان
مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است * چوب
مورنگي - که بهادري گویند - از همان کوهستان مي آید * از
بالاي کوه راه بطرف نیپال و کشمیر بسیار قریب است - اما
نشیب و فراز بسیار دارد * و محالات پورنیه نصف از مضافات
صوبهٔ بهار [۱] - و پورنیه تعلق به بنگاله دارد * و ملک سرد و آب
و هواي آن سرزمین ناگوار و ناموافق است * ازرام بگلوی
خاص و عام - تا وحوش و طیور - سرشت ذاتي آن ملک است *
و عمارات پخته کمتر دارد - مگر قلعه و لعل باغ و بعض جاي دیگر *
سابق ازین آبادي سرنه بهتر از پورنیه بوده است - و گنده گوله -
بکنار گنگ - مکان تجاران و مهاجنان از جاهاي دیگر * بسبب

(۱) بعد لفظ بهار شاید که لفظ است قلم انداز شده *

ارزانیِ غله و آسایش[1] خوشباشان و مسافران اهل روزگار[2] از هر دیار آمده مقیم میشوند * و اکثر برای سرحد با راجهٔ مورنگ خصومت و جنگ واقع میشد * سیف خان هر سال برای ملاقات نواب جعفر خان در مرشد آباد می آمد * نواب موصوف با وی سلوک برادرانه میکرد * هر گاه خرخشهٔ دران ضلع رومیداد - نواب معزی الیه فوج برای کومک[3] میفرستاد * از گنده گوله و لب گنگ تا مورنگ مقدار ده روزه راه ملک وسیع پورنیه است - و از کوه مورنگ به کوچ بهار و آشام راه میرود * و پیشکش راجهٔ مورنگ طیور شکاری ست *

ڈهاکه - جهانگیرنگر * این شهر بر لب نهر بوڈهی گنگا واقع است - و نهر گنگ موسوم به پدّا از آنجا بفاصلهٔ سه کروه جاری ست * در زمان سابق بهمین نام مشهور است - در عهد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه به جهانگیرنگر موسوم شد * ازان وقت تا اواخر سلطنت اورنگزیب همین شهر صوبه نشین بوده * چون در عهد نظامت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دار السلطنت مقرر ساخت - ازان وقت آن شهر صوبه نشین شد * درین وقت هم از طرف سرداران کمپنی انگریز صاحب ضلع در آنجا - یعنی جهانگیر نگر - میباشد * و پارچهٔ سفید در آنجا بهترین بافته میشود *

---

(۱) در نسخه های قلمی بعد لفظ آسایش و نوشته * (۲) در نسخه های قلمی اهل روز * (۳) بعضی کمک نویسند *

سرکار سونارگام[1] بفاصلهٔ شش کروه از جهانگیرنگر سمت مشرق و جنوب واقع است * پارچهٔ خاصه در آنجا بهتر میبافند * و در موضع کتهره‌سوندر حوض آبی ست که پارچه[2] دران حوض شسته شود خوش قماش می برآید *

اسلام آباد - عرف چاتگام - از قدیم الایام شهرست کلان بوده است - و اطراف آن درختزار واقع شده - از مرشد آباد سمت مابین مشرق و جنوب بر لب دریای شور در ازمنهٔ سابق بندر عظیم بود * تاجران هر ملک - علی الخصوص جهازهای نصاری - در آنجا آمد و رفت داشتند - اما حالا چون شهر کلکته بندر کلان ست همه بنادر بنگاله شکسته شد * گویند جهازی که در دیگر اطراف دریای شور غرق شود صحافی چاتگام یافته میشود - العهدة علی الراوي * و مد و جزر[3] دریای شور در آنجا هم میشود * و خروس جنگي آن ملک شهرت تمام دارد *

سرکار بگلا نیز بر ساحل دریای شور قلعهٔ[4] بود - و پیرامن آن درختزار * و مد و جزر دریا در آنجا هم است - چنانچه در دیگر مکانات سواحل دریا و اطراف کلکته میشود * در سال بست و نهم جلوس اکبر پادشاه - یک پاس روز باقي مانده - و سیل

---

(۱) در آئین سنارگانو * (۲) پیش لفظ پارچه لفظ هر شاید که قلم انداز شده * (۳) در نسخه های قلمي جر * و همچنان در دیگر مقامات * (۴) در آئین چنان نوشته - "سرکار بگلا ساحل دریای شور - گرد قلعه درختزار" *

عجيب حادث شده - تمام شهر غرق شد * راجهٔ آن شهر بر کشتي سوار شده گريخت * بفيح ساعت جوش طوفان و برق و رعد و دريا متموج بود * دو لک ذي‌روح از انسان و حيوان غريق بحر فنا شدند *

رنگپور و گهوڑا گهات - که آنجا ابريشم پيدا ميشود - و اسپان تانگن در آنجا از کوهستان بهوتنت[1] آمده فروخت ميشود * (ميوهٔ) مسمی لٹکن[2] بضخامت چهار مغز و بطعم انار ميشود و سه تخم دارد *

سرکار محمود آباد قلعهٔ بوده است - و اطراف آن رودبار واقع شده * در زماني که شيرشاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته - چند زنجير فيل - از سرکار راجهٔ آنجا - گريخته بجنگلها رفته - ازان وقت فيل دران جنگلها بهم ميرسد * و فلفل هم دران اطراف ميشود *

باربک آباد * پارچهٔ نفيسه[3] که آنرا گنگا جل گويند از آنجاست * و نارنج کلان هم خوب ميشود *

---

(۱) در يک نسخهٔ قلمي بهوتنت * مولف آئين درين بيان اسپ گونت آورده - صفحه ۳۹۰ * (۲) در نسخه هاي قلمي ليکن * در آئين لنکن و لٹکن - صفحه ۴۰۹ * ميوهٔ لٹکن در ڈهاکه تا حال يافته مي شود * در سير المتأخرين لٹکو نوشته * (۳) پارچه لفظ فارسيست صفت نفيسه بصيغهٔ مونث آوردن خلاف سليقهٔ اهل زبان *

سرکار بازوها(۱) درختزاریست اما درختان ساج که بکار عمارت و کشتي صرف میشود * و کان آهن هم دران فراخ است *

سرکار سلهت کوهستانست * سپر کرگ در آنجا خوب میشود - که در قلمرو هندوستان بخوبي مشهور است * و میوه‌های خوب - مثل سنگتره(۲) وغیره - بهم رسد * و چوب چیني ازان ملک بدست آید * و عود درکوهستان آنجا افراط دارد * گویند در آخر ماه برسات درخت عود را بریده در آب و هوا چند گاه میگذارند(۳) - پس هرچه خوب برآید بکار برند - و هرچه تباه شود آنرا بیندازند * بفراج(۴) نام پرندهٔ خورد - که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد - و بازویش متلون - خوشرنگ و طویل بازو ست - درانجا بآساني بدست آرند و رام کنند - آواز هر جانوری که بشنود یاد گیرد * همچنین شیرگُنج نام پرندهٔ دیگر از بفراج هیچ تفاوت ندارد - مگر این قدر که پا و منقار شیرگنج احمر است * این هردو گوشت(۵) خوار اند و صید طیور خورد چون گنجشک وغیره میکنند *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بازوه * در آئین بازوها و همین صحیح *
(۲) در آئین و سیرالمتاخرین سونتره * (۳) در نسخه‌های قلمي میگذرانید * (۴) در آئین بهنگراج * (۵) در نسخه‌های قلمي گوشی خوار * در آئین دربیان آن جانور نوشته - که
"گوشت خورد" *

شریف آباد * گاوان کلان و خوب باربردار و گوسفند کلان و خروس جنگی کلان ازانجا خیزد *

سرکار مدارن - که سرحد[۱] جنوبی ممالک بنگاله واقع است - کان الماس خورد درانجاست *

اکبر نگر - عرف راج محل - بر لب گنگ واقع است * سابق ازین شهری کلان و آباد بود - و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت * حالا شکستگی و ویرانی تمام دارد *

قصبهٔ مالده بر لب نهر مهاندا واقع است * و بفاصلهٔ سه (؟) کروه سمت شمال - مقام حضرت پندوه - که درانجا آستانهٔ منورهٔ مولع زهد و پرهیز حضرت مخدوم شاه جلال تبریز - قدس الله سره - و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالی - نور الله مرقده - که زیارتگاه خلائق و مرجع حاجتمندان و مستمندان است - واقع است - و مجرای انواع فیوضات است * چنانچه هر مسافری (و) فقیری و مسکینی یا اهل[۲] دنیاداری - (که) درانجا وارد شود و شب باش گردد - تا سه وقت او را طعام پختن[۳] نمیدهند * طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تمباکو - بقدر مناسب حال آنکس - از بهنذار سرکار - خدما و لوازم آنجا میدهند * و هر سال در ایام شب برات یا ذوالحجه[۴] - در هر شهر

---

(۱) شاید که بجای که به باشد * (۲) لفظ اهل اینجا بیکار * (۳) در نسخه‌های قلمی نمیدهند * (۴) صحیح ذی الحجه *

که ایام خشکی شود - میله (و) هجوم و ازدحام[1] خلائق بدرجهٔ کثیر میشود - چنانچه اکثرا مردم از فاصلهٔ پانزده بست منزل - مثل هوگلی بندر و سلهت و جهانگیرنگر وغیره - آمده جمع میشوند - و مستفیض زیارت میگردند * و در مالده و اطراف آن پارچهٔ ابریشمی خوب میشود - و پارچهٔ سفید از قسم ململ هم یافته[2] میشود * و کرم پیله در اطراف آن افراط دارد - و ابریشم خوب میسازند * و از مدت یک قرن کوٹهی کمپنی انگریز آن روی مهاندا مقرر شده است * پارچهٔ سفید و ابریشمی - فرمایش سرداران کمپنی انگریز - روپیه پیشکی داده بطریق بیع سلم - خرید میکنند - و ابریشم هم دران کوٹهی تیار میسازند * و از مدت دو سه سال کوٹهی نیل هم متصل کوٹهی مذکور تیار شد * نیل خوب تیار ساخته در کمپنی خرید کرده بعمل جهازات بولایت خود میبرند * همچنین متصل خرابهٔ گور در موضع گوامالتی یک کوٹهی پخته دیگر تیار شده - درانجا نیل تیار میشود * اگرچه ذکر قصبهٔ مالده (را) ضرورت نبود - لیکن چون از دو سال سردار کوٹهی کمپنی خداوند نعمت مسٹر جارج اڈنی صاحب - دام اقباله - مقرر اند - و فقیر در همین جا بتحریر و تالیف این رساله پرداخته - لهذا مذکور شد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ازدهام * (۲) در نسخه‌های قلمی یافتهٔ نوشته و باشد که یافته باشد *

فصل چهارم - در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک بنگاله برسبیل اجمال *

چون بمساعی جمیلهٔ بنگ بن هند ممالک بنگاله آبادان گردید - فرزندانش - بطناً بعد بطنٍ[۱] آن ملکها را بوجه احسن معمور گردانیده - بحکومت و ریاست پرداختند * اول کسی که در ملک بنگاله قدم بر مسند حکومت و فرمانرهی گذاشت راجه بهاگیرت[۲] از قوم کهتري بوده است * مدتها بامر حکومت بنگاله پرداخته - آخر بدهلي رفته - در جنگ درجودهن به مهابهارت کشته شد * مدت حکومت او دو صد و پنجاه[۳] سال بود * بعد ازان بست و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن دربطن قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند * پس ازان حکومت از خاندان شان انقراض پذیرفته به نوج گوریه[۴] - که از قوم کایسته بود - رسید - و دو صد و پنجاه[۵] سال او و فرزندانش هشت کس حکومت کرده - دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بطناً بعد بطناً * (۲) در آئین نام راجهٔ اول بهگدت و بهگرت نوشته - در سیر المتأخرین سکهدت * (۳) در آئین و سیر دویست و هژده * (۴) در آئین و سیر ناوج گوریا - و همین صحیح باشد * (۵) در اکثر نسخه‌های آئین پانصد و بیست سال - و در سیر چهار صد و هشتاد سال *

به ادسور (۱) - که او هم کایسته بود - رسید * و یازده کس - او و اولاد او - بسلطنت رسیده هفت صد و چهارده سال سلطنت بنگاله کرده * و بعد ازان که سلطنت از خانهٔ او هم انقلاب کرده به بهوپال کایسته رسید - او و فرزندانش - ده کس - مدت شش صد و نود و هشت سال حکومت این ممالک کردند * چون دولت ایشان نیز زوال یافت - سکه سین (۲) کایسته و فرزندانش - همگی هفت کس - یک صد و شصت (۳) سال بحکومت ملک بنگاله پرداختند * و این شصت و یک کس مدت (۴) چهار هزار و دو صد و چهل سال باستقلال کمال بر مسند حکومت این مملکت متمکن بودند * و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته - دولت ایشان سپری شد - سکه سین (۵) قوم بید بر مسند فرماندهي جاگیر شد - و سه سال بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستي بربست * بعد ازان بلال سین - که قلعهٔ گور تعمیر ساخته بود - پنجاه سال

---

(۱) در آئین و سیر ادسور * (۲) در آئین سوکه سین * (۳) در آئین و سیر یک صد و شش * (۴) در آئین "چهار هزار و پانصد و چهل و چهار سال" - در سیر "چهار هزار و سه صد و سي سال" * (۵) در آئین سکه سین از قوم بید مذکور نیست * بلال سین و لکهن سین و مادهو سین و غیرهم که اینجا بعد سکه سین قوم بید آورده در آئین بعد سوکه سین کایته مذکور گردیده - و این هفت کس را از شصت و یک تن که ذکر شان بالا گذشت شمار نموده - آئین صفحه ۴۱۴ بنگرند *

بر وسادهٔ تخت حکومت متمکن بوده فوت کرد * بعد ازان لکهن سین هفت سال - بعد ازان مادهو سین (۱) ده سال - و پس ازان کیسو سین پانزده سال - و بعد ازان سدا سین هژده سال - و بعد ازان نوج (۲) سه سال * چون نوبت اینها گذشت - راجهٔ لکهمنیا (۳) پسر لکهن بر تخت حکومت نشست * درین وقت دار الراج (۴) رایان بنگاله شهر ندیه (۵) بود - و این ندیه شهری معروف و دار العلم هنود است * الآن که بنسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است * منجمان آنجا - که در علم نجوم و کهانت شهرهٔ آفاق بودند - متفق اللفظ در زمان وضع حمل بمادر لکهمنیا اظهار کردند که درین (۶) ساعت فرزند ادبار تولد شود - در اعانت ادبار شامت باشد - و اگر بعد ازین بدو ساعت بزاید (۷) بسلطنت گذراند (۸) * آن

---

(۱) در نسخه‌های قلمی قبل لفظ ده لفظ که نوشته * (۲) در آئین نوجه - و در سیر نوجه نوشته * (۳) در فرشته لکهمنه - در طبقات ناصری لکهمنیه * (۴) لفظ عربی را با لفظ هندی پیوند داده * صفحه ۳۳ حاشیه ۱ بنگرند * (۵) در آئین ندیا در طبقات ناصری نودیه * (۶) درین جمله بعض الفاظ ادبار و اعانت وغیره مشکوک است - شاید که جمله چنان باشد - درین ساعت اگر فرزند تولد شود در غایت ادبار و شامت باشد * در فرشته چنان نوشته - "اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهرا در شقاوت و ادبار روزگار خواهد گذرانید" * صفحه ۵۷۰ * (۷) در نسخه‌های قلمی بود * (۸) در نسخه‌های قلمی گذارند *

شيرزن فرمود تا هردو پايش را بهم بسته سرنگون آويختند - و پس از دو ساعت فرود آوردند - و مقارن وقت مسعود فرزند بر زمين آمد - اما مادرش فوت كرد * راجه لكهمنيا هشتاد سال بسلطنت گذرانيد - و در عدالت عديل نداشت - و در سخاوت نظيرش نبود * گويند عطيات او كمتر از صد هزار نبوده است * و در اواخر عمرش - كه كمال ايام سلطنتش بزوال قريب بود - منجمان آنجا براجۀ لكهمنيا اطلاع كردند كه از روي علم ما را چنين دريافت شده - كه عنقريب سلطنت تو بزوال رسد - و دين تو درين ممالك رواج نيابد * راي لكهمنيا - اين سخن را وقعي ننهاده - بپنبۀ تغافل و تجاهل بگوش نهاد * اما اكثري از رؤساي آن شهر خود را بجاهاي خفيه افگندند * و اين معني از آمدن ملك اختيار الدين محمد بختيار خلجي ظهور يافت - چنانكه عنقريب مذكور خواهد شد *

ذكر تسلط بعضی رايان هند بر ممالك بنگاله — و سبب رواج بت پرستي در هند *

مخفي و مستتر مباد كه در قديم الايام رايان ممالك بنگاله صاحب جاه و حشم و عظيم الشان بوده اند - و اطاعت مهاراجۀ هند - كه صاحب سرير دهلي باشد - هم نميكردند - چنانچه سورج (۱)

---

(۱) در نسخههای قلمي شرح بجای حطي نوشته شايد كه سرج باشد چه در نوشته سورج ديده شد *

که راجهٔ عظیم الشان شده ممالک دکن را متصرف گردید[1] * دران وقت گماشتههاي او قابض و متصرف گشتند * و در ممالک هندستان رواج بت پرستي از زمان او شد * گویند در ابتدا هند چنانچه از پدر خود حام بن نوح - علیه السلام - دیده و شنیده بود بطاعت و عبادت ایزدي اشتغال داشت - و فرزندانش نیز بهمان طریق بشیوهٔ یزدان پرستي اقدام مینمودند - تا در وقت راي مهاراج شخصي از ایران آمده بپرستش آفتاب مضل مردم هند گردید * بمرور ایام بعضی ستاره پرست و برخي آتش پرست شدند * و در عهد راي سورج - برهمني - از کوهستان جهارکهند بملازمت او رسیده - هندوان را تعلیم بت پرستي نمود - و گفت هر کس شبیه پدر و جد خود را از طلا و نقره و سنگ ساخته بپرستش آن اشتغال نماید * و این امر از همه شائعتر شد * و الیوم در مذهب کفار هندو پرستش بت و آفتاب و آتش رائج[2] تمام دارد * بعضي بر آنند که آتش پرستي از وقت گشتاشپ بادشاه ایران - که ابراهیم زردشت رواج داده - تا کابل و سیستان و تمامي مملکت ایران رائج شد - بمرور ایام در هندوستان نیز شیوع یافت - چنانکه[3] گذشت * دران وقت ممالک بنگاله بتصرف راي هند در آمد - و رایان بنگاله باج

(۱) در نسخههای قلمي کردند * (۲) صفحه ۱۲ سطر ۷ بنگرند *
(۳) در نسخههای قلمي و چنانکه *

و خراج و انواع پیشکش گذرانیدند * بعد ازان چون شنگلدیپ[1] -
از نواحی کوچ خروج کرده - بر کیدار غالب آمد - دران وقت
راجه شنگلدیپ شهر گور را احداث نموده پای تخت ساخت -
و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت هند فرمانروا بود *
شنگلدیپ چهار هزار فیل و یک لک سوار و چهار لک پیاده
بهم رسانیده - باد نخوت بکاخ دماغش پیچید - و خراج بادشاهان
ایران - که بطریق معمول رایان هند میدادند - نداد * و چون
افراسیاب کس بمطلب[2] باج و خراج فرستاد - بزجر و اهانت
تمام بر گردانید * افراسیاب در خشم شده پیران ویسه را - که
سپهسالار او بود - با پنجاه هزار ترک خونخوار فرستاد * در کوهستان
کوچ نزدیک سرحد گهورا[3] گهات بنگاله مقابله شده - تا دو شبا روز
جنگ قائم بود * هرچند ترکان آثار شجاعت بظهور رسانیدند -
و پنجاه هزار کس کشته[4] را علف تیغ ساختند - اما (بسبب)
کثرت لشکر هند کاری پیش نرفت - و از ترکان نیز هزده[5] هزار
کس کشته شد * روز سیوم آیت مغلوبیت از ناصیهٔ حال خود
مشاهده نموده - پهلو از جنگ تهی کردند * و چون فوج هند

---

(۱) در فرشته شنگل - و خود مولف نیز جائی دیگر شنگل آورده - سطر ۷ صفحه ۵۷ بنگرند * (۲) در فرشته بطلب * (۳) در نسخه‌های قلمی اینجا گهورا گهت * (۴) کشته اینجا بیکار * (۵) در فرشته اینجا هیژده - جلد ۱ صفحه ۳۰ *

غالب و ملک ایشان دور بود - جنگ (۱) در گریز کرده - بکوهستان رفته - جائي محکمي بدست آورده - پناه کردند * و به افراسیاب عریضهٔ مشعر احوال فرستادند * دران وقت افراسیاب در شهر گنگ دژ - که ما بین خطا و چین (۲) و از شهر خان بالغ یکماهه راه آن طرف واقع است - اقامت داشت * بمجرد وصول عریضه و اطلاع احوال با یک لک سوار جرار انتخابي بقصد کومک (۳) ایلغار کرد * و در وقتي که شنگل - رایان نواحي را طلبیده - و پیران را بمحاصره تنگ ساخته - نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد - و هم (۴) از گرد راه حمله کرد * هندوان را بحملهٔ اولینش دل از جا و دست از کار رفته - بنات النعش وار متفرق شدند * و پیران از ضیق محاصره بر آمده (به) ملازمت (در آمد) * افراسیاب از لشکر هنود آن قدر که توانست بخاک فنا انداخت * و شنگل - با بقیة السیف هزیمت خورده - بشهر لکهنوتي در آمد * و از تعاقب افراسیاب زیاده از یک روز در لکهنوتي مجال اقامت نیافته - بکوهستان ترهت گریخت * و ترکان - ممالک بنگاله را تاراج کرده - اثر آبادي نگذاشتند * و چون افراسیاب عازم بکوهستان ترهت شد - شنگل - بوساطت ایلچیان دانا استدعای عفو جرائم نموده - با تیغ

(۱) شاید که از جنگ گریز کرده باشد * (۲) در فرشته ختن * (۳) در برهان و غیاث کمک * (۴) اینجا و بیکار - در فرشته هم نیست - یا بجاي و - او باشد *

و کفن بخدمت شتافت - و التماس رفتن بولایت توران کرد * افراسیاب خوش شده - ممالک بنگاله (و) تمامی هندوستان به پسرش ارزانی داشته - شنگل را همراه خود برد - و در جنگ هاماوران[1] بردست رستم کشته شد[2] * و در زمان حکومت رای جیچند - که بسبب بی‌پروائی او اکثر ممالک هندوستان رو بخرابی آورده بود - سالها هندوستان بحال اصلی نیامده - در تمامی قلمرو هندوستان بیرونقی پدید آمده بود * دران وقت بعض رایان ممالک بنگاله - فرصت یافته قابض الملک شده - دم استقلال زدند * و چون فور که از خویشان راجهٔ کمایون بود خروج کرده - اول ولایت کمایون را متصرف شد - بعد ازان راجهٔ دهلو برادر جیچند را - که دهلی آباد کردهٔ اوست - بجنگ اسیر کرده - قنوج را بتصرف آورد * بعد ازان لشکر به بنگاله کشید - (و) تا کنار دریای اخضر بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و این فور همان ست که بردست سکندر کشته شد * بعد ازان راجه مهدیو رانهور[3] - که مثل او راجهٔ عظیم الشان در هندوستان کم نشان میدهند - لشکر برده ممالک لکهنوتی را مفتوح ساخته - به برادر زادهای خود تقسیم نمود * و نظم و نسق کلی نموده - با غنائم بیشمار به قنوج رفت * و بعد مرور ایام باز رایان بنگاله مستقل

(۱) در نوشته هماوران - در لغت هردو * (۲) ای شنگل کشته شد *

(۳) در نوشته رامدیو رانهور *

شده - مدتها بفراغ خاطر بحکومت پرداختند *

چون غرض مؤلف ذکر سلاطين اسلام ست - لهذا بشرح احوال رايان هندو نپرداخته - کميت خوشخرام خامهٔ مشکين رقم را از طي اين وادي عطف عنان نموده - بتحرير و تقرير کوائف(۱) حالات حکام و سلاطين اسلام اجازت جولان ميدهد *

بيان ابتداي منور شدن ظلمت آباد بنگاله بشعاع آفتاب جهانتاب دين محمدي صلعم از رسيدن ملک اختيار الدين محمد بختيار خلجي و مسلط شدن او بران ممالک *

روضهٔ اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطين دهلی بنيابت درين ملک فرمانروائی کرده اند *

بر ضمائر بيضا نظائر مستخبران آثار سلاطين و حکام اهل اسلام مخفي و محتجب نماند که ابتداي شعاع خورشيد دين محمدي در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدين ايبک پادشاه دهلي ست * و وجه تسميهٔ ايبک آنست که انگشت خنصر او شکسته بود - لهذا ايبک ميگفتند * چون سلطان قطب الدين - در سنه تسعين و خمسمائه قلعهٔ کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته - يک هزار اسپ و غنائم بيشمار بدست

(۱) صحيح کيفيات *

گفت[1] تمام این شهر مدرسه بود - و در لغت هند مدرسه را بهار گویند - لهذا این شهر بدین نام موسوم است *

و بعد ازان چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده - بخدمت سلطان پیوست - از ملازمان دیگر ممتاز و محسود الاقران گردید * و درجهٔ اعتلایش آن قدر ارتفاع یافت - که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده - در آتش رشک و غیرت میسوختند - و در افنا و دفع او همدستان[2] شدند * تا آنکه روزي در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ برزبان آوردند - که محمد بختیار از وفور قوت و زور ارادهٔ جنگ با فیل میکند * سلطان از راه تعجب از وي سوال کرد * محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرده - و بدانست که مطلب ارکان دولت بر افناي اوست * الغرض روزي که جمیع خواص و عام[3] در دربار حاضر بودند - فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند * محمد بختیار دامن بر کمر زده - بمیدان در آمده - گرزي بر خرطومش زد - فیل نعره زنان گریخت * جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان نداي تحسین و آفرین بفلک رسانیده - متعجب گردیدند * سلطان ملک محمد بختیار را بخلعت خاص و انعامات بیکران سرفراز

---

(۱) صحیح گفتند * (۲) در فرشته همداستان * (۳) صحیح خاص و عام یا خواص و عوام *

ساختہ - باصرا فرمان داد که هریکي او را انعامات ارزاني دارند * چنانچه همگي امرا اموال بی پایان برو ایثار کردند * محمد بختیار هم دران مجلس تمامي آن اموال و چیزے از مال خاصهٔ خود بران افزوده بر حاضران تقسیم کرد *

القصه درین وقت حکومت ممالک بهار و لکهنوتي هم باو تفویض نموده - خود بجمعیت خاطر مفیض المرام (۱) متوجه دار السلطنت دهلي گردید (۲) * ملک بختیار دران سال صوبهٔ بهار را بعد فتح متصرف شده بنظم و نسق پرداخت * و سال دوم بممالک بنگاله در آمده - در هرجا تهانه نشانده - بشهر ندیه (۳) - که دران آوان دار الراج ممالک بنگاله شده - عزیمت نموده روانه شد * راجهٔ آنجا - که لکهمنیا نام داشت و مدت هشتاد سال بحکومت آن ممالک گذرانیده بود - در زماني که بر سر مائده باکل ماکولات اشتغال داشت - بیک ناگاه محمد بختیار با هژده سوار تاخت آورده - تا خبردار شدن راجه بدرون سرایش داخل شده - تیغهای برق کردار صاعقه بار از نیام آهیخته - بده و زن در افتادند - و خرمن عمر اکثري را وقف صواعق محرقهٔ سیوف ساختند * و راجه لکهمنیا - از هول این واقعه دست و پا گم

(۱) بجای مقضی المرام آورده چه در فرشته جائي همچنین نوشته * (۲) فاعل فعل مذکور نکرده * (۳) در آئین ندیا - در فرشته نودیا *

کرده - تمامي خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از
پس پشت سراي بدر زده - در کشتي سوار شده - بسمت کامروپ
گريخت * محمد بختيار - شهر را بجاروب غارت روفته - ويران
مطلق ساخت * و شهر لکهنوتي را - که از قديم دار الملک ممالک
بنگاله بود - مجدداً دارالملک خود ساخته - بر چاربالش وسعت
آباد بنگاله بفراغ خاطر متمکن گشت * و خطبه و سکه بنام
سلطان قطب الدين جاري کرده - در رواج امور اسلام کوشيد *
ازان تاريخ مملکت بنگاله در تصرف سلاطين دهلي در آمد *

ملک اختيار الدين محمد بختيار اولين کسي ست از اهل
اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد * و در سنه ۵۹۹ تسعه
و تسعين و خمسمائه چون سلطان قطب الدين بعد فتح قلعهٔ
کالنجر بشهر مهوبه - که پايتخت کالپي بود - رفته متصرف شد -
ملک محمد بختيار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتي که
سلطان از مهوبه متوجه بداؤن بود - رسيد * انواع جواهر و اصناف
نفائس بنگاله و نقود فراوان پيشکش گذرانيد * و چندي همراه
رکاب سلطان بوده - باز رخصت معاودت يافته - بممالک بنگاله
آمد * و مدتي متمکن وسادهٔ فرمانفرمائي آن ممالک بوده - بقلع
و قمع بتخانه ها پرداخته - تعمير مساجد نمود * پس ازان عازم
ممالک خطا و تبت گرديده - با جمعيت ده دوازده هزار سوار
جرار - از راه کوهستان مشرقي و شمالي بنگاله - براهنمائي يکي

از رؤسای کوچ[1] علی میچ[2] نام - که بر دست محمد بختیار باسلام مشرف شده بود - بران جبال رسید * علی میچ لشکر او را بسو زمینی که شهر آنجا را ابردهن[3] گویند و بردهن‌کدی نیز خوانند برد * گویند که آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است * و پیش آن شهر دریائی موسوم به نمکدی[4] - که در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است - جاری ست * چون آن دریای زخار عریض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز بجائی رسید که پلی عظیم از سنگ تراشیده بطول بست و نه طاق بنا نهادهٔ باستانیان است * گویند گرشاسپ شاه - در وقت یورش هندوستان آن پل را ساخته - بملک کامروپ در آمده بود * القصه محمد بختیار - ازان پل عبور عساکر نموده - دو سردار صاحب فوج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

---

(۱) در طبقات ناصری کوچ - در فرشته کونچ * (۲) در نسخه های قلمی مسیح - در اسٹوارٹ میخ - در طبقات ناصری میچ * کوچ و میچ نام دو قبیله * در طبقات ناصری نوشته - " یکی از روسای قبائل کوچ و میچ که اورا علی میچ گفتندی بر دست محمد بختیار اسلام آورده بود " - در فرشته نوشته - " یکی از روسای منج ۰۰۰۰ گرفتار محمد بختیار گردیده بر دست او اسلام آورد و به علی‌منج مشهور گردید " * (۳) در طبقات ناصری بردهن و مردهن - در فرشته ابردهن * (۴) در طبقات ناصری بنگمتی و بکمدی - در فرشته تیمکری *

پیشتر شد * رای کامروپ مصلحت برفتن نداده گفت - اگر امسال یورش تبت موقوف نموده - سال آئنده جمعیت لائق بهم رسانیده - باستعداد تمام عزیمت آن طرف نمایند - من هم پیشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشانی بر میان بندم * محمد بختیار - اصلا برین سخن گوش ننهاده - نهضت به پیشتر کرد - و بعد شانزده روز بزمین تبت پیوست * با قلعهٔ - که بنای گرشاسپ شاه (و) از بس حصین بود - جنگ شروع نمود - و خلائق بسیار از سپاه اسلام شربت ممات چشیدند [۱] - و کاری از پیش نرفت * و از مردم آن بوم - که (به) بندی و اسیری در آمده بودند [۲] - دریافت شد - که در پنج فرسنگی [۳] این قلعه شهری عظیم در غایت آبادانی ست [۴] * پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تیرانداز دران شهر موجود است * هر روز (در) نخاس آن شهر قریب هزار [۵] پانصد راس اسپ ترکی بفروخت میرود * اسپان بدیار لکهنوتی از همان جا میروند * شما با این جمعیت قلیل خیال محال در سر دارید * محمد بختیار - از دریافت این احوال از ارادهٔ خود پشیمان شده - بی نیل مقصود مراجعت کرد * و چون سکنهٔ آن

---

(۱) در نسخه های قلمی خفتن * (۲) در نسخه های قلمی چشیدن *
(۳) در نسخه های قلمی بود * (۴) همچنان در نسخه های قلمی *
(۵) در طبقات ناصری نوشته - " هر روز بامداد در نخاس آن شهر بقدر یک هزار و پانصد اسپ فروخته شود" *

اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند - هنگام معاودت تا پانزده روز مردم لشکر (را) یک مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده *

نه آدم بجز قرص خور دید نان[1] -

نه حیوان علف دید جز کهکشان *

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند - و ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده گردن زیر خنجر شان مینهادند * القصه باین حالت تبه تا[2] پل رسیدند * چون آن هر دو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته - و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظهٔ این شکستگی دل امیر و فقیر معاً چون کاسهٔ چینی[3] بشکست * محمد بختیار - غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چارهٔ کار در ماند * بعد کنکاش بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانه ایست در غایت ارتفاع - و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب اند * گویند بتی دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت * الغرض محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه ماسن کرد[4] - و بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید * رای کامروپ همگی سپاه

---

(۱) در نسخه های قلمی خوردند نان * (۲) در یک نسخهٔ قلمی تَه بابَل و در دیگری بهٔ بابَل * (۳) در نسخه‌های قلمی کاسه *
(۴) در نسخه‌های قلمی کردند *

و رعایاي ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند *
مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصرهٔ بتخانه پرداختند -
و از هر طرف نيِ نیزه‌ها در زمین فرو برده - و در هم بافته -
بشکل دیوارها ساختند * محمد بختیار دید که کار از کار
میگذرد - و کارد باستخوان میرسد - بیک بار از بتخانه برآمده
با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نیستان زد - و راهی
سر کرده خود را از تنگنائي بیرون کشید * کفار آن ممالک تا لب
آب بتعاقب پرداختند - و دست بغارت و قتل کشادند - تا
برخي بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر فنا شدند * اما
لشکر اسلام - چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند * ناگاه
یکي از لشکریان اسپ خود در آب راند - و بقدر یک تیر انداز
پایاب یافت - تا تمامي لشکر از معائنهٔ این حال خود را در
آب انداختند * چون زیر آب همه ریگ بود - باندک حرکت
همه غرق آب گردیدند * بالجمله محمد بختیار با هزار سوار - و
بقولي با سه صد سوار - پایاب گذشت - باقي همه وقف سیل
آب گشتند * چون محمد بختیار ازان دریاي زخار با جمعیت
قلیلي بسلامت عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان
و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیع و نفرین
او میکشادند - بمرض دق مبتلا شد - و در دیوکوت رسیده بدرقهٔ
مرگ شد * و بقول بعضي علي مردان خلجي - که از امراي

او بود - دران بیماري سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتي افراخت * حکومت ملک اختیارالدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال بود *

چون محمد بختیار از حکومت این جهان فاني در گذشته عازم جهان باقي گردید - ملک عزالدین خلجي بحکومت این[1] بنگاله عز امتیاز یافت * هنوز هشت ماه بیش نگذشته بود که علي مردان خلجي بقتلش مبادرت نمود *

حاکم شدن علی مردان خلجی در بنگاله *

بعد قتل عزالدین قاتلش - که علي مردان خلجي باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدین مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاري ساخت * باد نخوت و کبر در کاخ دماغش پیچید - و ظلم و بدعت آغاز نهاد * دو سال بحکومت پرداخت * آخر چون افواج سلطاني از دهلي رسید - جمیع خلجیان با افواج بادشاهي متفق شده[2] انتقام عزالدین ازو کشیدند * بعد ازان نوبت حکومت این ممالک به غیاث الدین خلجي رسید *

مسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله *

چون غیاث الدین خلجي بحکومت بنگاله فائز شد - ازانجا

---

(۱) شاید که بجای این زمین باشد * (۲) در نسخههای قلمي شد *

که در شهور سنه ۷۰۶ سبع و سبعمائه سلطان قطب الدين در لاهور بحالت چوگان‌بازي از اسپ افتاده وفات يافته بود - پسرش آرام شاه بر سرير سلطنت دهلي نشسته - سلطنتش بيرونقي تمام داشت - غياث الدين - درين ديار تسلط تمام پيدا کرده - خطبه و سکهٔ اين ممالک بنام خود ساخت - و چندي اطلاق سلطنت بر خويش کرده بحکومت پرداخت * و چون سرير دهلي بجلوس سلطان شمس الدين التمش زيب و زينت يافت - در سنه ۶۲۲ اثنا و عشرين و ستمائه لشکر به بهار کشيد - و به لکهنوتي در آمد * سلطان غياث الدين - تاب مقاومت در خود نديده - سي و هشت زنجير فيل و هشتاد هزار روپيه معه ديگر نفائس و تحف نذر گذرانيده - خود را از هواخواهان سلطان شمرد * سلطان شمس الدين خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرده - پسر مهين خود را سلطان ناصرالدين خطاب داده - ولايت لکهنوتي باو مفوض فرموده - و چتر و دورباش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلي مراجعت فرمود * سلطان غياث الدين بصفت[1] عدالت و سخاوت متصف بود * ايام سلطنتش دوازده سال بود *

حکومت سلطان ناصرالدين پسر سلطان شمس الدين *

چون سلطان ناصرالدين بحکومت بنگاله فائز شد يافت - بعد

(۱) در نسخه هاي قلمي بعد لفظ بصفت - موفق و - نوشته *

مراجعت سلطان شمس الدين بجانب دهلي - غياث الدين -
كه باطراف ممالك كامروپ رفته بود - معاودت كرده علم بغي
افراشت * سلطان ناصرالدين بعد محاربهٔ عظيم اورا بقتل رسانيد -
و غنائم بسيار بدست آورده - و نفائس و تحائف اين ملك
باكثر مردم روشناس بدهلي فرستاد * و سه سال و چند ماه
بحكومت بنگاله پرداخته - در سنه ٦٢٦ ستة و عشرين و ستمائة
در لكهنوتي شربت ناگوار اجل چشيد * و حسام الدين خلجي -
كه يكى از امرايان محمد بختيار بود - بر ممالك بنگاله فائز شد *

حكومت علاءالدين خان *

چون سلطان شمس الدين - خبر وفات فرزند دلبند خود شنيده
مراسم تعزيت بجا آورده - در سنه ٦٢٧ سبع و عشرين و ستمائة
جهت اطفاى آتش فتنه - كه بعد وفات ناصرالدين در ممالك بنگاله
وقوع يافته بود - به لكهنوتي در آمد - و با ملك حسام الدين خلجي -
كه طغيان ورزيده خلل تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در
سنه ٦٢٨ ثمان و عشرين و ستمائة جنگ كرده اورا گرفتار ساخت -
بعد قلع بناى فساد و دفع فتنهٔ شورش حكومت آن ممالك
به عزالملك ملك علاءالدين خان تفويض فرمود * و او بضبط و ربط
آن ممالك پرداخته - خطبه و سكهٔ [illegible] درين ديار جاري
داشت * بعد سه سال حكومت كرده معزول شد *

حکومت سیف الدین ترک *

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مباهات اندوخت * او هم سه سال متکي وسادهٔ فرماندهي بوده بزهر مقتول شد *

حکومت عزالدین طغاخان (۱) *

چون فلک شعبده‌باز دران هنگام زمام سلطنت دهلي به رضیه سلطان بنت سلطان شمس‌الدین سپرده بود - در عهد او حکومت لکهنوتي به عزالدین طغاخان مقرر شد * او به نظم و نسق آن ملک پرداخت - و مدتي کامیاب و کامروا بود * چون در سنه ۶۳۹ تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان علاءالدین مسعود سریر سلطنت دهلي را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس بسیار مصحوب شرف الملک سنقري بحضور سلطان به دهلي فرستاد * و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضي جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود * و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائه سی هزار مغول افواج چنگیز خان - از راه کوهستان شمالي بولایت لکهنوتي در آمده - فتنه پرداز شدند * ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین التماس نمود * بدرایت این معني ملک قرابیگ تیمور خان را -

---

(۱) در طبقات ناصري عزالدین طغان‌خان - و در فرشته اعزالدین طغاخان *

که از بندگان خواجه تاش بود - جهت امداد طغاخان با لشکر
گران بلکہنوتي فرستاد * عندالمقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده -
هزیمت خورده بملک خود بر گشتند * و در همان نزدیکي
بتقریباتي چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیگ تیمورخان
مخالفت واقع شد * لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع -

دو فرمانده بیک کشور نگنجند[1] -

ملک قرابیگ تیمورخان را بحکومت لکهنوتي سرفراز فرموده -
ملک عزالدین طغاخان را به دهلي طلب فرمود * مدت ایالت
طغا خان سیزده سال و چند ماه بود *

حکومت ملک قرابیگ تیمورخان *

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیگ تیمورخان -
حاکم ممالک لکهنوتي شده - بضبط امور ملکداري پرداخت *
تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد * و در عهد سلطنت
ناصرالدین محمود بن سلطان شمس‌الدین التمش - در سنه ۶۵۵
خمس و خمسین و ستمائه حکومت لکهنوتي به ملک جلال‌الدین
خاني[2] تفویض یافت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نگنجد * (۲) در نسخه‌های قلمي جاني *
و در فرشته و طبقات ناصري خاني *

حکومت ملک جلال الدین خانی *

چون ملک جلال الدین خانی بحکومت ممالک لکهنوتی شرف امتیاز یافت - یک سال کم و بیش بحکومت لکهنوتی گذرانیده - در سنه ۶۵۶ ستة و خمسین و ستمائة معزول شده - حکومت آن دیار به ارسلان خان مقرر گردید *

حکومت ارسلان خان *

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتی رسید بنظم و نسق پرداخت * فی الجمله استقلالی بهم رسانیده - در سنه ۶۵۷ سبع و خمسین و ستمائة دو زنجیر فیل و جواهر بسیار و پارچهٔ نفیسهٔ (۱) بیشمار بسلطان ناصرالدین فرستاده - و در همان زودهی در لکهنوتی وفات یافت *

حکومت محمد تاتار خان *

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تاتار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پادشاهی شهرهٔ آفاق بود - بحکومت لکهنوتی مستقل گردیده - باطاعت سلطان ناصرالدین چندان سر فرو نمی آورد * و بعد چندی خطبهٔ ممالک لکهنوتی بنام خود خواند - و چندگاه بهمین منوال گذرانیده * و چون در سنه ۶۶۴ اربع و ستین و ستمائة سریر سلطنت دهلی بوجود پر جود سلطان

(۱) صفحه ۷۶ سطر ۱۲ بنگرند *

غياث‌الدين بلبن[1] زيب و زينت يافت - و آوازهٔ بلند حوصلگي و استقلال مزاج و كمال عزم آن بادشاه در اكناف و اطراف شائع گشت - محمد تاتار خان مآل‌انديشي كرده - شصت و سه زنجير فيل معه ديگر تحائف و هدايا به دهلي ارسال نمود * چون سال اول جلوس بود - سلطان غياث‌الدين اين معني را تفاؤل دانسته در شهر قبه‌ها بسته شاديها كرد - و امرا و ملوك و صدور نذور و پيشكشها گذرانيده - بانعامات سرفراز شدند * و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود * تاتارخان از عنايات سلطاني خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلك امراى پادشاهي منتظم ساخت * سلطان غياث الدين طغرل نام غلام ترك را بحكومت لكهنوتي سرفراز گردانيد *

حكومت طغرل المخاطب[2] سلطان مغيث‌الدين *

چون[3] طغرل حكومت لكهنوتي يافت - ازانجا كه در سخاوت و شجاعت و دليري و چالاكي عديم المثال بود - در اندك فرصت ضبط و ربط ممالك لكهنوتي نموده - تا كامروپ فتح نمود * در سال شش صد و هفتاد و هشت از لكهنوتي به جاجنگر[4] لشكر كشيد -

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي بلبين * (۲) المخاطب به سلطان بايستي نگاشت - در ديگر جاها نيز حرف به مذكور نكرده * (۳) اينجا باندك تغير الفاظ از فرشته نقل كرده * (۴) در نسخه‌هاى قلمي حاج نگر - در فرشته و طبقات ناصري جاجنگر - در فيروز شاهي حاجينگر *

و راى آنجا را شکست داده - فيل و مال فراوان و امتعه و اقمشهٔ
بي پايان بدست آورد * و بعدازان که سلطان غياث‌الدين پير شده
بود - و هردو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابلهٔ مغلان بودند -
در خيال سلطنت لکهنوتي افتاده - ازان فيلان و غنائم براى سلطان
حصهٔ نفرستاد * و چون دران ايام سلطان در دهلي بيمار شده قريب
يک ماه از خانه بيرون نيامد و اراجيف فوت سلطان در ممالک منتشر
گرديد - طغرل يک باره ميدان را خالي ديده از پوست برآمد -
و جمعيت فراوان بهم رسانيده - خود را سلطان مغيث الدين خطاب
کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبهٔ آن بلاد بنام خويش گردانيد *
مقارن آن حال سلطان شفا يافته - فرامين پادشاهي متضمن شفا
و صحت مزاج رسيد * طغرل - بحکم الشروع ملزم [۱] - از کرده پشيمان
نگرديده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد * سلطان غياث الدين
چون بران حال اطلاع يافت - ملک ابتکين [۲] مودراز را - که خطاب
امين خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبهٔ
لکهنوتي گردانيده - با امراى [۳] ديگر مثل تمرخان شمسي [۴] و ملک
تاج الدين پسر قتلغ خان و جمال الدين قندهاري [۵] جهت استيصال

---

(۱) در فرشته ملزم * (۲) در تيموز شاهي ايبکين - در فرشته
ايبکين - در اسلاويت ايکتکين * (۳) در نسخهاى قلمي باعراى *
(۴) در نسخهاى قلمي شمي - در فرشته شمسي * (۵) در نسخهاى
قلمي قندري - در فرشته قندهاري *

طغرل گسيل کرد * و چون ملک ابتکين با لشکر موفور از آب سرو عبره نموده - و بر سمت لکهنوتي روان شد - طغرل هم بافواج شايسته بمقابله آمده * ازانجا که در سخاوت و بخشش بي‌نظير بود - بعض امرا و سپاهيان - ترک رفاقت امين‌خان کرده - به طغرل پيوستند - و مشمول انواع رعايت شدند - لهذا روز محاربه شکست بر لشکر امين‌خان افتاد * و چون امين‌خان هزيمت خورده به اوده گريخت - سلطان از دريافت اين خبر آشفته شده - دست بدندان گزيد - و حکم فرمود تا امين‌خان را بدروازهٔ اوده[1] بحلق کشيدند - و بعد ازان ملک ترميتي[2] را با فوج بسيار بدفع طغرل تعين فرمود * و طغرل - حملهٔ دليرانه کرده اين فوج را نيز شکست داده - غنيمت فراوان بدست آورد *

به نيروي اقبال آن شير مست
دو بارهٔ سپاه عدو را شکست *

سلطان غياث‌الدين - از استماع اين خبر کلفت اثر غمگين و درهم شده - عزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالي قرار رفتن خود داد - و فرمود تا قلعه‌هاي بسيار در حدود و اکناف مهيا گردانند * و خود بعزم قتال محاصرهٔ سنام (و) سمانه[3] برآمد - و ملک سرلچ[4] را [illegible]

---

(۱) همچنين در طبقات اکبري - در فرشته لهواري اوده - [illegible] *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي ترميتي - در فرشته [illegible] - در [illegible] ترمتي * (۳) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبري سامانه و سام * (۴) همچنين در طبقات اکبري - مگر در فرشته سراج *

سمانه سرفراز ساخته - و پسر خورد[1] - بغرا خان - (را) با لشکر خاصه همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دواب آمد * و ملک الامرا[2] فخرالدین کوتوال را به نیابت غیبت در دهلي گذاشته - و از گنگ عبره کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ جانب لکهنوتي یلغر[3] کرد * طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنگر پیش گرفت - و خواست (که) آنرا متصرف شده درانجا بماند - و بعد ازان که سلطان معاودت به دهلي کند - باز به لکهنوتي درآید * اما چون سلطان به لکهنوتي رسید - چند روز توقف کرده سالار حسام‌الدین وکیل‌در باربگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروز شاهي باشد - بضبط ممالک لکهنوتي مقرر فرموده - خود بعزم تنبیه طغرل بجانب جاجنگر روان شد * وقتی که بحدود سنارگام[4] رسید[5] - بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بخدمت رسیده در سلک هواخواهان منتظم گشت - و تعهد نمود که اگر طغرل ارادهٔ گریختن بطرف دریا نماید نگذارد * اما چون سلطان بتعجیل تمام ازانجا گذشته منزل چند

---

(۱) در نسخه‌های قلمي لفظ خود را در اکثر مقامات به و نوشته * اینجا شاید که بجای خورد - خود باشد * (۲) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته ملک فخرالدین * (۳) در صفحه ۵۷ سطر ۹ ایلغار آورده * (۴) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته سنام * (۵) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ رسید - حرف و نوشته *

شتافت - خبر طغرل منقطع گرديد - و هيچ كس ازو نشان نميداد * سلطان ملك باربك(۱) برس را فرمود كه با هفت هزار سوار جرار انتخابي ده دوازده كروه پيش ميرفته باشد * هر چند ايشان لوازم تتبع و تفحص بجا مي‌آوردند - اما از نشان طغرل اثرى نمي‌يافتند - تا روزى ملك محمد تيرانداز(۲) حاكم كول و برادر او ملك مقدر(۳) - از لشكر مقدمه علحده شده - با سي چهل سوار پيش پيش ميرفتند * ناگاه در صحرا با بقالى چند دوچار شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و براى تخويف شروع بكشتن كرده يكى را گردن زدند - و ديگران فرياد بر آوردند كه اگر مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داريم گرفته ما را از جان(۴) امان دهيد * ملك محمد تيرانداز گفت ما را با مال و اسباب شما مدعائى نيست - غرض ما را سراغ طغرل است -

---

(۱) در فرشته باربك برلاس - در طبقات اكبري باربك نيكدرس - در اسگوارت ملك باربك - در تاريخ فيروز شاهي ضياى برني باربك بيگترس * (۲) همچنين در طبقات اكبري - در فيروز شاهي و فرشته ملك محمد شيرانداز - در اسگوارت فقط محمد شير * (۳) در فرشته ملك مقدر - در طبقات اكبري ملك مقدور - در فيروز شاهي مقدر * در نسخه‌هاى قلمي الحجا مقدار و جائي ديگر مقدر * صفحه ۸۱ سطر ۸ بنگرند * (۴) در فرشته بجاى از جان - بجان - و همين صحيح *

اگر راه نمائید(۱) از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بینید از خود بینید * بقالان گفتند ما غله باروی طغرل برده بودیم - و بالفعل از همان جا می آئیم * از شما تا طغرل نیم فرسخ راه بیش نیست * امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر خواهد رفت * ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار پیش ملک باربک برس(۲) فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند - مبادا طغرل - ازانجا کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده - با مردم آن حدود ساختگی(۳) کرده - در جنگلی متواری شود * و خود با سواران برنشسته(۴) پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل ایستاده - و لشکرش بغفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسپان بچرا مشغول اند * فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد * و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس متلاشی و متعرض ایشان نشد * چون محاذی بارگاه طغرل رسیدند - بیکبارہ شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و فریاد

(۱) در نسخه‌های قلمی نمائی * (۲) در نسخه‌های قلمی باربک بیگ برس * (۳) بجای سازش آورده * (۴) در فرشته - "با سواران ترک بر پشته برآمده دید که" - در طبقات اکبری - "چون سواران ترکی برپشته برآمدند دیدند که" * در فیروزشاهی - "بر بلندی برآمدند دیدند که" *

برآوردند که دولت دولت[1] بلبن * چون طغرل نام بلبن شنید -
بخیال آنکه سلطان رسید - یک باره دست و پا گم کرده -
بسراسیمگی تمام از راه طهارت‌خانه بدر رفت - و بر اسپ بی‌زین
سوار شده - از کمال اضطراب بیاران خود نپیوست - و خواست
که خود را بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود - و خود را
گرد آورده به جاجنگر شتابد * قضا را از گم شدن طغرل تمامی
امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبی نهادند * و ملک
مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل
شتافته - در کنار آب باو رسید * تیر شکاری بر پهلوی او زده -
از اسپ فرو انداخت - و خود از اسپ فرود آمده - سرش از تن
جدا کرد - و چون مردم طغرل در تفحص ولی‌نعمت خود بودند -
ملاحظه کرده - سر را زیر گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب
انداخت - و جامه‌های خود کشیده - بجامه شستن مشغول شد *
در این اثنا سلاحداران طغرل رسیدند - و خداوند عالم خداوند عالم‌گویان
طغرل را مجستند - چون نیافتند راه فرار[2] پیش گرفتند * لمؤلفه[3] -

سر او را یکی تیــر زد بر جگــر -

(۱) در فرشته لفظ دولت مکرر ننوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی فرا *
(۳) از مؤلف هرگز نیست - این همه ابیات باندکی تصرف و تغیر از تاریخ
فرشته نقل کرده - بجای از اسپ فقط اسپ نوشته - و مصراع آخرین را چنان
سرائیده - ع - "هم از سوي کشته بیفکند تمام" - و این مصرع ناموزون شده *

فرود آمد از اسپ و ببرید سر *
چو شد طغرل آنجا بغفلت تلف ۔
برآمد یکی شور از هر طرف *
شکستند یاران طغرل تمام ۔
هم از بیسوی جمله گشتند رام *

درین هنگام ملک باربک برس رسید ۔ و مقدر پیش دویده بشارت فتح رسانید * ملک باربک ۔ تحسین و آفرینها کرده ۔ سر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده * و روز دیگر با غنائم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته ۔ ماجرای فتح بعرض رسانید * و ملک محمد تیرانداز درجهٔ اعلی یافت ۔ و برادرش ملک مقدر ۔ طغرلکش نام یافته ۔ بر مسند امارت متمکن گردید * و سلطان غیاث‌الدین ۔ بعد ازان به لکهنوتی آمده ۔ هنگامهٔ سیاست را گرم ساخت * هر دو طرف رستهٔ بازار شهر دارها نصب کرده ۔ اعوان و انصار طغرل را ۔ که اسیر و دستگیر شده بودند ۔ بر دارها کشیدند * و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده ۔ بشهر لکهنوتی بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند * تا آن زمان احدی از پادشاهان دهلی زنان و فرزندان مردم گنهگار را نکشته بود * بعد ازان اقلیم لکهنوتی به ولد خود بغراخان ارزانی داشته ۔ خزانه وغیره ۔ هرچه از اموال طغرل بدست افتاده بود ۔۔ سوای فیل همه بوی داد ۔ و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته ۔ و چتر بر سرش

گرفته - خطبه و سکهٔ آن ولایت بنام او گردانید * و در حین وداع وصیتي چند کرده گفت - فرمانرواي لکهنوتي را با پادشاه دهلي - خواه خویش باشد خواه بیگانه - درافتادن و بغاوت ورزیدن لائق نیست * و اگر پادشاه دهلي قصد لکهنوتي کند - حاکم لکهنوتي را باید که عطف عنان نموده بجاهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلي مراجعت نماید - باز به لکهنوتي در آمده کار خود بسازد * و در ستدن باج و خراج از رعایا میانه روی کار[1] نماید - نه این قدر ستاند که متمرد (و) سرتابه شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند * و نوکران خود را مواجب آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از باعث معیشت و اخراجات لابدیه عسرت نکشند * و در امور ملکي شروع بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستي اجتناب نموده برای نفس خود خلاف حق نکند[2] * و از تتبع احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئي ایشان را از ضروریات شمرده - تغافلي[3] و سهولیتها را کار نبندد - و هرکس (که) ترا برین تحریص نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوي * و خود را در پناه کسی انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد *

(۱) در فرشته میانه‌روي را کار فرماید * (۲) در نسخه‌های قلمي نکنند *
(۳) صحیح تغافل و سهولت *

حمایت از کهن دامان درویش[1] -
ز صد سد سکندر قوتش بیش *

بعد ازان پسر را وداع نموده به دهلي مراجعت کرد - و بکوچ متواتر بعد سه ماه[2] به دهلي رسید * ایام حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بست و پنج سال و چند ماه بود *

حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدین بن غیاث‌الدین بلبن *

چون سلطان ناصرالدین در ممالک لکهنوتي فرمانروا شد - بعد چندی برادر کلانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان شهید مشهور است - در ملتان بجنگ مغلان شهادت یافت - و سلطان غیاث‌الدین که با او دلبستگي تمام داشت در فراق او کاهیدن گرفت - سلطان ناصرالدین را از لکهنوتي طلب داشت * چون به دهلي رسید - مراسم تعزیت برادر بزرگ بجا آورده - در تسلي خاطر پدر[3] کوشید * سلطان گفت که فراق برادر تو مرا رنجور و ضعیف ساخته است - و عنقریب وقت رحلت من

---

(۱) در فرشته دانای - صاحب طبقات اکبري این مصراع چنان آورده - حمایت را کهن دامان درویش * (۲) همچنین در فرشته - در نسخه‌های قلمي سه سال * (۳) در نسخه‌هاي قلمي مذکور *

است - درین وقت جدائي از من لائق نیست - چرا که
جز تو وارثی ندارم * پسرت کیقباد و پسر برادرت کیخسرو خورد اند -
و تجارب روزگار ندیده اند * اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهدهٔ
محافظت نتوانند برآمد * و هرکه بر تخت دهلي نشیند ترا
اطاعت او لازم خواهد شد * پس میباید که تو حاضر باشي *
ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند * همین‌که اندک آثار
صحت در پدر مشاهده کرد - بعجلت تمام به بهانهٔ شکار از شهر
برآمده - بی رخصت سلطان به لکهنوتي آمد * سلطان را
گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران
در گذشت * و چون سلطان معزالدین کیقباد - بعد وفات جد خود -
بعمر هژده سالگي در دهلي بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای
جواني در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شراب از امور مملکت
مستغني گردید - و ملک نظام‌الدین - در فکر استیصال خانوادهٔ
بلبني شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو
باشد - از ملتان طلب داشته - در اثنای راه بکشت - و اکثری از
امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بغراخان -
در لکهنوتي خبر غفلت پسر و استیلای ملک نظام‌الدین شنیده -
مکتوبات نصیحت‌آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت بر اندیشهٔ
حریف دغاي ایما کرد - سودمند نیفتاد * لاعلاج شده - بعد فوت
سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دهلي

با نصائح[1] فرزند - لشكر كشيد * و چون به بهار[2] رسيده فرود آمد -
و چون سلطان ناصرالدين از بهار بكنار آب سرو رسيده نزول فرمود -

نصب شد اعلام شهنشاه دهر[3]
بر لب[4] گهگر به حوالي شهر *
گهگر ازين سو (و) سرو زان طرف
از تف لشكر بلب آورده كف[5] *
تيغ‌زن مشرق ازان سوي آب -
كرد چو روشن كه رسيده آفتاب -
بر لب آب آمد و آراسته صف -
ذات دو خورشيد ز هر دو طرف *

الغرض بعد (حصول[6]) قرب جوار - سلطان ناصرالدين خاطر از استخلاص دهلي پرداخته طالب صلح گرديد * و سلطان معزالدين -

---

(۱) بجاي بانصائح شايد كه بانصاح يعني به انصاح باشد * (۲) در فرشته چنان نوشته ۔ "سلطان معزالدين كيقباد چون خبر توجه پدر و وصول او به بهار شنيده او نيز ساختگي لشكر كرده متوجه آنحدود شده و در عين گرمي بلب آب گهگر رسيده فرود آمد وسلطان ناصرالدين از استماع اين خبر از بهار بكنار آب سرو رسيده نزول نمود" * در نسخه‌هاي قلمي عبارت اينجا بي ربط * (۳) از قران السعدين * (۴) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته ۔ بر لب آب گهگر حوالي شهر * (۵) در نسخه‌هاي قلمي گفت * (۶) در فرشته لفظ حصول مذكور *

از اغوای ملک نظام‌الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد * و بعد ازان که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار است - و بیش ازین طاقت و[1] شکیبائی در فراق تو مرا نمانده * اگر نوعی نمائی که این سوختهٔ آتش حرمان بوصال تو رسد - و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم رمد رسیده از مشاهدهٔ طلعت یوسفی روشن گردد - در پادشاهي و عیش و عشرت تو خلل نخواهد شد * و این بیت دران[2] ثبت کرد -

گرچه (که) فردوس مقامی خوش است -

هیــــچ به از لذت دیدار نیســـت *

سلطان معزالدین - از مطالعهٔ مکتوب پدر متأثر[3] شده - خواست (که) جریده بملاقات پدر رود * نظام‌الدین مانع آمد - و چنان کرد که سلطان با کوکب و دبدبهٔ پادشاهي بقصد ملاقات از کنار آب گهگر کوچ کرده - در صحرا رو آورده[4] - بکنار آب سرو فرود آمد * و چنان مقرر شد که - بواسطهٔ حفظ مرتبهٔ پادشاه دهلي[5] - ناصرالدین از آب سرو گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته باشد * پس بغراخان بر کشتي سوار شده از آب بگذشت -

---

(١) در فرشته - طاقت شکیبائي * (٢) در فرشته - دران نامه * (٣) در یک نسخهٔ قلمي - متاثره * (٤) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي - در صحراي اوده * (٥) در نسخه‌هاي قلمي - پادشاهي *

و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت * کیقباد - بیطاقت شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک دیگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده - گریه ها کردند * بعد ازان پدر - دست پسر گرفته - بر بالاي تخت نشاند - و خواست که خود پیش تخت ایستد * پسر - (۱) از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بادب پیش او نشست - و لوازم شادماني بجا آوردند * بعد از ساعتی سلطان ناصرالدین برخاست - و از آب گذر نموده - به بارگاه خود رفت * و از طرفین تحفه ها ارسال نمود * چند روز متواتر سلطان ناصرالدین براي ملاقات پسر رفته - در یکدیگر (۲) صحبتها داشتند * و روز رخصت نصیحتی چند گفته - پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با محرمان خود گفت که امروز پسر را وداع آخرین کردم * پس ازان جا نهضت فرموده - بمملکت خود باز آمد * و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر سنه ۶۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوریه به سلسلهٔ خلجیه انتقال یافت - و سلطان جلال‌الدین خلجي بر تخت دهلي نشست - سلطان ناصرالدین - صرفهٔ بجز اظهار اطاعت و متابعت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت از سهو کاتب غلط نوشته شده * (۲) بجاي در - با صحیح *

ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود * و باقطاع لکهنوتي قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدین و سلطان قطب‌الدین بهمین منوال گذرانید * ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شش سال بوده است *

فرمانروائی بهادر شاه *

در زمان سلطنت سلطان علاءالدین - بهادر خان - که از خویشان سلطان ناصرالدین (و) یکی از امراي کبار سلطان علاءالدین بود - بایالت بنگاله ممتاز شده - مدتها بر مسند ایالت متمکن بوده - خطبه و سکهٔ سلاطین دهلي جاري داشت * در عهد سلطان قطب‌الدین خلجي - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه نامیده - خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدي آغاز نهاد * چندي برین منوال گذشت * و اما چون نوبت سلطنت دهلي به غیاث‌الدین تغلق شاه رسید - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتي مشعر بر ظلم و بیداد حکام آن دیار رسیده - سلطان تغلق شاه با لشکرهاي مستعد متوجه ممالک بنگاله گردید * چون به ترهت رسید - سلطان ناصرالدین - که بسبب سلامت‌روی او در عهد علائي تغیر اقطاعش نشده بود و در گوشهٔ لکهنوتي میبود - طاقت (۱) مقاومت با تغلق شاه در خود (۲)

---

(۱) در فرشته - "تاب مقاومت تغلق شاه نیاورده" * (۲) در نسخه‌هاي قلمي حق *

فديده - رضا بقضا داده - از لکهنوتي کوچ فرموده - به ترهت رفته - ملازمت نمود - و تحف و پیشکش بسیار گذرانیده * سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه باحترام او کوشیده - چتر (و) دورباش داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت * و بهادر شاه را - که داعیهٔ سرکشي داشت - بدرگاه آورده داخل زمرهٔ امرا گردانید * او نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک امرایانه پیش گرفت * سلطان غیاث‌الدین - پسر خواندهٔ خود تاتارخان را والي سنارگام (۱) ساخته - محافظت سنارگام (۲) و گور و بنگاله نیز به سلطان ناصرالدین رجوع کرده - به دهلي مراجعت فرمود * اما در همان زودي سلطان ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست * عهد حکومت بهادرشاه در بنگاله سي و هشت سال بوده است *

حکومت قدرخان *

چون سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه از بنگاله مراجعت کرد - هنوز به دهلي نرسیده در اثنای راه در ماه ربیع‌الاول سنه ۷۲۵ در زیر سقف قصر نواحداث وفات یافت * پسرش الغخان بر تخت سلطنت دهلي جلوس نموده - خود را محمد شاه نامیده - جمیع امرا را بمناصب و جاگیر سرفراز ساخت * و ملک بیدار خلجي را

---

(۱) در فرشته سنارگام - و در طبقات اکبري بعض جا سنارگام و بعض دیگر جا ستارگام - در فیروزشاهي سنارگام * (۲) در نسخه‌هاي قلمي صحافت *

که از امراي کبار او بود - قدرخان خطاب داده - اقطاع لکهنوتي را -
که از وفات سلطان ناصرالدين خالي بود - باو تفويض نمود *
و تاتارخان را - که تغلق شاه والي سنارگام کرده بود و برادر خواندة
سلطان محمد شاه ميشد - بهرام‌خان خطاب داده - در يک روز صد
زنجير فيل و هزار راس اسپ و يک کرور اشرفي نقد بخشيده -
و چتر و دورباش مرحمت فرموده - ولايت بنگاله و سنارگام باو مقرر
داشته - بتعظيم و احترام تمام باز رخصت به بنگاله فرمود * و او
چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست
فخرالدين - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکرة ميشود *

روضة ثاني در ذکر سلاطين که در ممالک بنگاله بر سرير سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

بايد دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب‌الدين ايبک
تا عهد پادشاهي سلطان غياث‌الدين محمد تغلق شاه - هفدة کس
از سلاطين مدت يک صد و پنجاه سال در دهلي سلطنت کردند *
و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دهلي به نيابت حکومت
و فرمانده‌ي ميکردند - و خطبه و سکة پادشاه دهلي در ممالک بنگاله
جاري ماند * و اگر کسي از حاکمان بغي ورزيده خطبه و سکه بنام
خود کرد - سلاطين دهلي - گوشالي[1] او واجب دانسته - زود بسزا

(۱) صحيح گوشمال *

رسانیدند * امّا چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قدرخان بحکومت و نیابت لکهنوتي فائز شد - و چهارده سال در لکهنوتي مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سلاحدار قدرخان بود - مداخلت در امور ملکي بهم رسانیده - استعداد تمام پیدا کرد - و داعیهٔ ریاست و حکومت در دلش متمکن شده - در کمین فرصت مي بود - تا قابو یافته - باغي شده - ولي نعمت خود را کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد * چون سلطنت محمد شاه پادشاه دهلي بیرونقي تمام پیدا کرده بود - گرفتاري او را دیگر امراءان دیگر بخاطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلي کشیده - اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود * پادشاه دهلي بسبب هرج مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست * ازان وقت سلطنت بنگاله از دهلي جدا گردید * و این فخرالدین پادشاه اول است که خطبهٔ سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند *

ذکر سلطنت سلطان فخرالدین *

چون سلطان فخرالدین بر سریر سلطنت لکهنوتي جلوس[1] فرمود - مخلص خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط ممالک اقصاي بنگاله فرستاد * ملک علي مبارک - عارض لشکر قدرخان - با لشکر مستعد قتال بمقابلهٔ او درآمده - بعد از محاربه و مقابلهٔ بسیار مخلص خان را بقتل آورده - تمامي حشم او را متصرف شد *

---

(۱) در نسخهاي قلمي جلو بجاي جلوس *

سلطان فخرالدین - که نودولت بود - و از امرای خود نیز اطمینان خاطر نداشت - نتوانست که بر سر علی مبارک رود * و ملک علی مبارک - جمعیت تمام بهم رسانیده - بخود را سلطان علاءالدین خطاب داده - بر سر سلطان فخرالدین لشکر کشید - و در سنه ۷۴۱ بعد از جنگ او را دستگیر ساخت - ز بسیاست رسانیده انتقام قدر خان گرفت * آری -

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند -

فردا بکشند آنرا کامروز ترا کشتند *

بعد ازان سلطان علاءالدین - فوجی معتمد بطور تهانه در لکهنوتی گذاشته - خود بعزم ضبط محال دیار بنگاله مراجعت نمود * حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بوده *

سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاءالدین *

گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از ملازمان معتمد ملک فیروز رجب بود * و ملک فیروز برادرزادهٔ سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه و پسر عم سلطان محمد شاه بود * چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب باربک ساخت * دران اوان از حاجی الیاس - کوکهٔ علی مبارک - خطائی بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلی گریخت *

چون ملک فیروز از علی‌مبارک درخواست او نمود - علی‌مبارک متفحص شد * چون اثری از سراغ او نیافت - پیش ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود * ملک فیروز بروی اعتراض فرموده او را از قرب حضور دور ساخت * علی‌مبارک روانهٔ سمت بنگاله گردید * در اثنای راه بعالم رویا (با) حضرت شاه مخدوم جلال‌الدین تبریزی - قدس الله سره - در خورد - و عجز و ملقها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت - تا حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبهٔ بنگ دادیم - اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد * علی‌مبارک - انگشت قبول بدیده نهاده - پرسید که در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود * فرمودند که در بلدهٔ پنڈوه جائی که سه خشت بالای هم بیابی - و یک گل صدبرگ تازه و ترزیر آن خشتها بینی - همان جا باید ساخت * چون به بنگاله رسید - با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افگند - تا رفته رفته خدمت بخشیگری لشکر قدرخان باو تفویض یافت * و چون ملک فخرالدین از قدرخان بغی ورزیده - ولی‌نعمت خود را کشته - اطلاق سلطنت بر خود نمود - علی‌مبارک - خود را سلطان علاءالدین خطاب داده - لشکر برفخرالدین کشیده - چنانچه مذکور شد - انتقام ولی‌نعمت خود از فخرالدین گرفت * و باستظهار تمام - تهانه در لکهنوتی گذاشته - متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد * چون خطبه و سکهٔ مملکت بنگاله بنام خود ساخت - سرشار نشهٔ عیش

و كامراني بوده - ايماي حضرت مخدوم را از خاطر سهو كرد - تا شبي در خواب ديد كه حضرت مخدوم فرمودند كه اي علاءالدين سلطنت بنگاله يافتي و حكم ما را فراموش ساختي * علاءالدين - روز ديگر تفحص نشان خشتها نموده - چون مطابق فرمودهٔ حضرت مخدوم براي العين مشاهده كرد - همان جا مكاني - كه اليوم آثار آن موجود است - راست كرد * در همان ايام حاجي الياس هم در پندوه وارد شد * سلطان علاءالدين او را چندي محبوس ساخت - اما آخر باستعفاي مادرش - كه دايهٔ سلطان علاءالدين بود - از قيد رها كرده - و بپايهٔ اعتبار رسانيده - در مجلس خود راه داده * حاجي الياس - باندك فرصت لشكر را بخود موافق ساخته - روزي باتفاق خواجه سرايان سلطان علاءالدين را كشته - خود را شمس‌الدين بهنگره لقب ساخته - ديار لكهنوتي و بنگاله را متصرف گرديد * سلطنت سلطان علاءالدين يک سال و پنج ماه بود *

سلطنت حاجي الياس المخاطب سلطان شمس‌الدين (بهنگره) *

چون سلطان علاءالدين كشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجي الياس علائي رسيد - خود را سلطان شمس‌الدين خطاب داده - در بلدهٔ شريفهٔ پندوه بر سرير سلطنت نشست * چون بنگ بسيار ميخورد لهذا به شمس‌الدين بهنگره اشتهار يافت * از استرضاي مردم

و دلجوئي سپاه مساعي جميله مبذول داشت * پس از چندگاه سامان لشكر نموده به جاجنگر رفت - و ازان جا نفائس و پيشكش بسيار و فيلان بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود * و بسبب اختلال سلطنت دهلي - كه در وقت سلطان محمد شاه رو داده بود - تا سيزده سال سلاطين دهلي متعرض حال بنگاله نشدند * سلطان شمس الدين بكمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قيام ورزيد * بتدريج تا حدود بنارس متصرف گرديد - و شوكت و عظمت بيش از پيش (۱) بهم رسانيده * تا نوبت سلطنت دهلي به فيروزشاه بن رجب رسيد - در صدد استرداد ملک بنگاله گرديد (۲) * گويند دران (زمان) سلطان شمس الدين حوضي بتقليد حوض شمسي دهلي تيار ساخت * سلطان فيروزشاه - كه از شمس الدين خار خار بوده در تاب ميبود - در سنه ۷۵۴ متوجه ديار لكهنوتي (شد) - و بكوچ متواتر - متصل بلدهٔ پندوه - كه دارالملک سلاطين بنگاله بود - رسيده - و در جائي كه اليوم فيروزپور آباد است مضرب خيام ساخت - وازانجا سواري فرموده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * سلطان شمس الدين - پسر خود را با جمعي در قلعه گذاشته - خود بقلعهٔ اكداله (۳) - كه حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گرديد * فيروزشاه متعرض حال مردم سكنهٔ پندوه نشده - پسر سلطان شمس الدين را بجنگ

---

(۱) در فرشته جائي بيش از بيش * (۲) فاعل گرديد - فيروزشاه *
(۳) در فرشته اكداله *

اسیر کرده - متوجه قلعه اکداله شد * در اول روز جنگ عظیم واقع گردید * بعد ازان مدت بست و دو روز بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * چون کار از پیش نرفت - فیروزشاه خواست که تغیر مکان نموده بکنار آب گنگ فرود آید * پس بنفس نفیس تفحص جای مناسب میکرد * سلطان شمس الدین - بخیال آنکه فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - لمؤلفه -

ز شمشیر (و) تیر و سنان (و) تفنگ
شد از هر دو طرف[1] گرم بازار جنگ *
تن پهلوانان تهی شد ز روح -
چو گل بر رخ شان شگفته جروح *

بعد قتال بسیار از طرفین مردم بیشمار کشته و خسته گردیدند * آخرالامر نسیم ظفر بر پرچم فیروزشاهی وزید - و شمس الدین - تاب نیاورده گریخته - باز بقلعه تحصن جست * چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ - که از جاجنگر آورده بود - با چتر و علم همه دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروزشاه افتاد * گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیابانی - که سلطان شمس الدین اعتقاد کمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا کردند * سلطان شمس الدین - بلباس فقیرانه از قلعه برآمده - بجنازهٔ شیخ حاضر شد *

---

(۱) بجاي لفظ طرف سو یا رو بایستي نگاشت - یا بجاي هر دو طرف هر طرف *

بعد فراغ از تجهيز و تكفين جريده سر سواري با سلطان فيروزشاه
ملازمت نمود - و بي آنكه پادشاه معلوم كند باز بقلعه آمد * چون
سلطان دريافت احوال نمود تاسف خورد * القصه چون مدت
محاصره امتداد كشيد - و موسم برسات در رسيد - ازانجا كه در موسم
برسات ولايت بنگاله يكسر آب ميشود - و تردد متعذر تمام ميگردد -
سلطان فيروزشاه صلح گونه درميان آورد * سلطان شمس الدين - كه از
ضيق محاصره عاجز آمده بود - في الجمله گردن باطاعت نهاده -
طالب صلح گرديد * فيروزشاه - پسر سلطان شمس الدين را با ديگر
اسيران بلاد اكهدوتي رها كرده - علم مراجعت افراشت * و در
سنه ۷۵۵ سلطان شمس الدين پيشكش بسيار و نفائس شاهانهٔ بيشمار
مصحوب رسولان سخندان براي سلطان فيروزشاه فرستاد * سلطان
نيز طريقهٔ التفات با رسولان مسلوك فرموده رخصت معاودت ارزاني
داشت * و چون سلطان شمس الدين از فيروزشاه دغدغهٔ تمام داشت -
لهذا در سنه ۷۵۷ ايلچيان دانا و سخن سنج به دهلي فرستاده
التماس صلح نمود * فيروزشاه قبول كرده ايلچيان را بعزت و حرمت
تمام رخصت فرمود * ازان وقت درميان دهلي و بنگاله حدود
بسته شد - و پادشاهان دهلي - بران عهود و مواثيق قائم بوده -
متعرض حال سلاطين بنگاله نشدند - و بارسال تحف و هدايا
از طرفين سلوك پادشاهانه در(۱) يكديگر مرعي داشتند * و در سنه ۷۵۸

---

(۱) بجاي بايكديگر يا درحق يكديگر *

سلطان شمس‌الدين از بنگاله ملک تاج‌الدين را با چند نفر امرا برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلي فرستاد * و سلطان فيروزشاه - تفقد بر حال رسولان بيش از پیش[1] فرموده - بعد[2] چند روز اسپان تازي و ترکي با دیگر تحف و هدایاي نفیسه مصحوب ملک سیف‌الدين شحنه فیل - براي سلطان شمس‌الدين در عوض فرستاد * چون دران نزدیکي سلطان شمس‌الدين در بنگاله وفات یافته بود - ملک تاج‌الدين و ملک سیف‌الدين قریب چهار[3] کروه رسیده بودند - که خبر وفات سلطان شمس‌الدين شیوع یافت * ملک[4] سیف‌الدين حقیقت حال را به دهلي عرض داشت - و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینۀ بهار داده - تحف[5] و نفائس نیز - و ملک تاج‌الدين به بنگاله آمد * مدت سلطنت شمس‌الدين شانزده سال و چند ماه بود *

ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس‌الدين *

---

(۱) در فرشته بیش از بیش * (۲) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۶ جلد ۲ بنگرند * (۳) بجاي چهار بهار باشد چنانکه از فرشته و استوارت مفهوم میشود * کاتب بهار را چهار خوانده و لفظ کروه از طرف خود افزوده باشد * (۴) در فرشته چنان نوشته - "ملک سیف‌الدين حسب‌الحکم اسپان را بامراي بهار داده و ملک تاج‌الدين به دهلي رفت" * (۵) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - "تحف و نفائس هر دو ملک تاج‌الدين" *

چون[1] سلطان شمس‌الدین بهنگره جهان گذران را پدرود کرد - روز سیوم - بتجویز امرا و سران سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه - بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیان مبسوط گردانیده - نوید امن و امان در داد * و استرضای خاطر سلطان فیروزشاه اهم دانسته - پنجاه زنجیر فیل با[2] اقسام امتعه و اقمشه برسم پیشکش مرسول نمود * و در همان ایام فیروزشاه پادشاه دهلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنه ۷۶۰[3] روان شد * چون به ظفرآباد رسید - برسات شروع گردید * سلطان همان جا مقام کرد - و ایلچی نزد سکندر شاه فرستاد * سکندر شاه از ارادهٔ پادشاه دهلی متردد بود - که در همان آوان ایلچی فیروزشاه رسید * سکندرشاه - بزودی تمام حاجب خود را معه پنج زنجیر فیل و با تحف و هدایا همراه ایلچی فرستاده - ابواب مصالحه کشاده - اما اثری بران مترتب[4] نشد * بعد انقضای ایام برشکال سلطان فیروزشاه به لکهنوتی شتافت * چون موکب سلطانی حدود پنڈوه را معسکر ساخت - سکندرشاه - خود را مرد میدان ندیده - برسم پدر بحصار اکدالہ متحصن گشت * فیروز شاه در تضییق محصوران کوشید * چون کار بر آنها

---

(۱) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۷ جلد ۲ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمی و با - در فرشته فقط و * (۳) دریک نسخهٔ قلمی ۹۶۰ - در فرشته ۷۶۰ و همین صحیح * (۴) در نسخه‌های قلمی مرتب *

تنگ شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده - در صلح زد * فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود افراشت * پس ازان سکندر شاه باستقلال تمام سالی چند داد عیش و عشرت داد * و در سنه ۷۶۶ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز باتمام نرسیده بود که نامهٔ عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم‌کله ماند * الآن قدري از تعمیرات آن مسجد در جنگل پنڈوه - از آبادي پنڈوه بمفاصلهٔ یک کروه - موجود است * نقیر آنرا ملاحظه کرده * الحق خوب مسجدي ساخته - و مبلغ خطیر در تعمیر آن صرف شده باشد * سعي او مشکور باد * گویند سکندر شاه را اززن سابق هفده پسر بوجود آمده - و اززن دیگر یک پسر - مسمی به غیاث‌الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهانداري انسب و لائق بود * لهذا زن اولین - آتش حسد و حقد مشتعل ساخته - خواهان دفع غیاث‌الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابوجو میبود - تا روزي فرصت یافته - بحضور پادشاه دست ادب بر سینه نهاده - میخواست که مرکوز خاطر خود را بعرض رساند * سلطان از طرز اداي زن بتفرس دریافت - و فرمود چه التماس داري بگو * زن گفت تمنائي که هست اگر پادشاه در اخفاي آن قسم یاد فرماید - و حتي‌الامکان متوجه انجاح شود - بپایهٔ عرض

رسانم * پادشاه در اخفای آن قسم یاد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

نمائی که داری جلوه‌گر کن -
بدست آئینهٔ خاک(۱) جگر کن *

زن مکار از روی پرکاری عرض نمود که از حرکات غیاث‌الدین خلجانی تمام در دل دارم * او درین فکر است که قاصد ضرر جان پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکی وسادهٔ سلطنت شود * اگرچه مرا بمنزلهٔ فرزند است - و نمیخواهم که مضرت جانی باو رسد - اما چون سلامتی(۲) نفس پادشاه (مقدم است) - سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست نداده - علاج واقعه پیش از وقوع نماید - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید - یا که حدقهٔ دیدگانش از نور بصارت عاطل سازد * سلطان - از اصغای(۳) این حرف برهم شده - فرمود که این چه آیهٔ (؟) غرض است که با شربت دولتخواهی آمیختی - و چه نائرهٔ حسد انباشی‌ست که بتمنا(۴) ریختی * شرم نداری که تو هفده پسر داری و این ضعیفه همین یک پسر * هرچه بر خود نپسندی بر دیگری مپسند * زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را در این معنی مدخلی نیست - آنچه لوازم

---

(۱) شاید که چاک یا خال باشد * (۲) تصحیح سلامت * (۳) در نسخه‌های قلمی عرض * (۴) شاید که بخرمن تمنا باشد مگر لفظ تمنا نیز اینجا بیمحل می‌نماید *

خیرخواهي ست بجا آوردم - آینده پادشاه اختیار دارد * سلطان قفل سکوت بر درجک دهان نهاده ساکت ماند - و با دل خود گفت - چون غیاث‌الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت دارد - گو قامد جان من است باش باش *

فرزند خوش است اگر خلف زاد -
گر نا خلفي[1] بود تلف باد *

سلطان غیاث‌الدین را پس ازان مطلق العنان ساخت * اما غیاث‌الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکي بود - روزي به بهانهٔ شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت * و عنقریب فوجي مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام سلطنت کرد * و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگدهي را مضرب خیام ساخت * ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت‌اثر طبل استقبال نواخت * روز دیگر در میدان گوالپاره - طرفین به تسویهٔ صفوف پرداخته پا بجنگ قائم کردند * لمؤلفه -

پسر با پدر کین بر آراسته -
محابا شد از سینه بر خاسته *
پدر رشتهٔ مهر و الفت گسیخت -
تو گفتي که شفقت ز عالم گریخت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي و گر نا خلف *

اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمبالغهٔ تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعي بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمائید - اما ازانجا که تقدیر بنوع دیگر بود - سکندر شاه بر دست یکي از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین نادانسته کشته شد * هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکي ازان میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشت * او گفت من کشتم * گفت حیف نکردي سلطان سکندر است * پس هر دو خائف و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت[1] که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - دربن صورت سبقت نموده میتوان کشت * غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشت - و بعد تامل گفت ظاهرا[2] تو سلطان را کشتهٔ * گفت بلي نا دانسته زخم نیزه بر سینهٔ سلطان زدم - هنوز رمقي دارد * غیاث‌الدین - بعجلت تمام رفته - از اسپ فرود آمد - و سر پدر بزانوي خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - اي پدر چشم را کن - و وصیتي فرما تا بجا آرم * سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار من آخر شده است - سلطنت ترا مبارک باشد *

تو سرسبز باشـي بشاهنشهي -
که من کردم از سبزه بالین تهـي *

این بگفت و طائر روحش طیران نمود * غیاث‌الدین - مصلحت در

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گفتند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ظاهر *

توقف خود ندیده - چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جانب متوجه پنڈوه شد - و بر سریر سلطنت جلوس فرمود * مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود * و با حضرت مخدوم علاءالحق - قدس الله سره - معاصر بود *

ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه *

چون سکندر شاه در تهخانهٔ زمین استراحت کرد - سریر سلطنت بنگاله بوجود ذوي‌الجود[1] سلطان غیاث‌الدین زیب و زینت یافت * اول چشمان برادران علاتي را کندیده پیش مادر شان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغهٔ برادران فارغ پرداخت[2] - بعد ازان عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید * نقل است که نوبتی سلطان غیاث‌الدین - به بیماری صعب مبتلا شده - از زندگی مایوس گشت * و سه کس از ندمای محرم حرم خود را - که یکي سرو[3] و دیگري گل و سیومي لاله نام داشت - بغسالگي مقرر ساخت * و چون حق تعالی صحت بخشید - آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش[4] ساخت * انباغان دیگر از راه حسد بطعن غسالگي حرف میزدند -

---

(١) در نسخه‌های قلمي همچنین * (٢) بجای پرداخت ساخت باشد ورنه لفظ فارغ بیکار * (٣) در نسخه‌های قلمي پیش لفظ سرو از نوشته *
(٤) محاورهٔ بیش از پیش *

تا روزي در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار اين معني کردند * سلطان را اين مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقي - حديث سرو و گل و لاله ميرود *

مصرع ديگر نتوانست بهم رسانيد - و از شعراي پاي‌تخت هم (کسي) از عهدهٔ مصرع ديگر نتوانست برآمد * پس سلطان مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدين حافظ به شيراز فرستاد * خواجه حافظ بديهه (۱) مصرع ديگر فرمود -

مصرع -

اين (۲) بحث با ثلاثهٔ غساله ميرود *

اين مصرع ديگر خالي از کرامات غيب اللساني نيست * و غزلي تمام بنام او گفته فرستاد * پادشاه نيز صلهٔ لائق در عوض آن عنايت نمود * اين دو بيت ازانست -

شکرشکن شوند همه طوطيان هند

زين (۳) قند پارسي که به بنگاله ميرود *

حافظ - ز شوق مجلس سلطان غياث (۴) دين

خامش مشو که کار تو از ناله ميرود *

الحق سلطان غياث‌الدين پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع شريف سرموئي قاصر نميشد * چنانچه منقول است که روزي

---

(۱) اي في البديهه * (۲) در اصل وين * (۳) درنسخه‌هاي‌قلمي اين *
(۴) در نسخه‌هاي قلمي غياث‌الدين *

در حالت تیراندازي - (تیر) سلطان غیاث‌الدین به پسر بیوه زني رسید * بیوه زن پیش قاضي سراج الدین دادخواه شد * قاضي متحیر شد که اگر رعایت پادشاه کنم بدرگاه خدا ماخوذ شوم - و اگر نکنم طلبیدن او کار دشوار است * آخر بعد از تأمل بسیار پیادهٔ را بطلب پادشاه فرستاد - و خود درّه زیر مسند گذاشته در محکمه نشست * پیادهٔ قاضي چون بدربار رسید - رسیدن پیش سلطان محال دانسته - اذان آغاز کرد * سلطان - اذان بیوقت شنیده - باحضار مؤذن فرمان داد * چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بیوقت استفسار نمود * گفت مرا قاضي سراج‌الدین تعین کرده که پادشاه را در محکمهٔ شریعت برم * چون رسیدن بحضور متعسر(۱) بود - باین حیله خود را رسانیدم * حال بر خیز و بمحکمه حاضر شو * پسر بیوه زني را که زخم تیر زدهٔ مستغیثه است * پادشاه في‌الفور برخاست - و نیمچهٔ شمشیري زیر بغل پنهان گرفته - روان شد * چون پیش قاضي رسید - قاضي - اصلا با پادشاه ملتفت نشده - فرمود که استرضاي خاطر این ضعیفه بکن * سلطان بطوري که توانست او را راضي ساخته - و گفت - ایها القاضي - اینک ضعیفه راضي شد * پس قاضي رو بضعیفه کرد - و پرسید که بداد خود رسیدي و راضي شدي * گفت بلي راضي شدم * آنگاه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي متغیر - بجایش متعسر باشد یا متعذر *

قاضي بشگفتگي تمام برخاست[1] - و تعظیم سلطان نموده - بر مسند نشاند * سلطان شمشیر از بغل برآورد - و گفت - اي قاضي - من بموجب حکم شرع در محکمهٔ تو حاضر شدم - اگر یک سر مو امروز از اداي شرع خلاف از تو مشاهده میکردم - بهمین شمشیر گردنت میزدم[2] * شکر خدا که خیر شد * قاضي نیز درّه از زیر مسند بر کشید - و گفت - اي سلطان - امروز اگر از تو اندک تجاوز از امور شرع معاینه مینمودم - بخدا که بهمین درّه پشت تو سرخ و سیاه میکردم - ع -

رسیده بود بلائي[3] ولي بخیر گذشت *

سلطان - خوشوقت شده - قاضي را بانعام و اکرام نوازشها فرموده خود راضي و شاکر مراجعت فرمود * سلطان غیاث‌الدین از ابتداي حال با حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - اعتقاد تمام داشت - و همعمر و همسبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت شیخ حمیدالدین کُنج نشین ناگوري[4] کسب علوم نموده بودند * و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشد * و آخر در سنه ۷۷۵ بحیله و تزویر راجه کانس - که زمیندار آن ناحیه بود - بدغا کشته شد * مدت سلطنت غیاث‌الدین هفت سال و چند

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برخواست نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي میزدم * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بلا بجاي بلائي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ناگواري *

ماه بود * و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده ودیعت حیات سپرد *

سلطنت سیف الدین ملقب سلطان السلاطین *

چون سلطان غیاث الدین از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی شتافت - امرا و سران سپاه سیف الدین پسر او را - سلطان السلاطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوهٔ جلوس دادند *

یکی میرود دیگر آید بجای -
جهان را ندارند بی کدخدای *

و او پادشاه حلیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود * مدت ده سال بسلطنت بنگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیمای طریق عدم گردید * و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته * و الله اعلم بالصواب *

سلطنت شمس الدین بن سلطان السلاطین *

بعد از وفات سلطان السلاطین - شمس الدین نام - پسرش بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سریر جهانداری گذاشت * و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندی بعیش و کامرانی گذرانیده * و در سنه ۷۸۸ بمرض طبعی (۱) یا بخداع راجه کانس - که دران وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - ره نورد

(۱) در نسخه‌های قلمی بمرض * جرنل ایشیاتک سوسائتی بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۵۹ بنگرند *

منزل فنا گرديد * و بعضي نوشته اند كه اين شمس‌الدين پسر سلطان السلاطين نبوده - اما متبنّي بوده است - و نام او شهاب‌الدين بود * بهر تقدير ايام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود * و اصح آنست كه راجه كانس - كه زميندار بتهوريه (۱) بود - بر وي خروج كرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت *

مسلط شدن راجه كانس زميندار *

چون سلطان شمس‌الدين رخت هستي بر بست - راجه كانس زميندار هندو - بر تمامي قلمرو بنگاله استيلا يافته - بر مسند حكومت مربع نشست * و ظلم و سفاكي بنياد نهاد * و صدد (۲) قتل مسلمين پرداخته - اكثري از علما و مشائخ را مقتول تيغ ستم كرد * و ميخواست كه بيخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد * گويند روزي شيخ بدرالاسلام - ولد شيخ معين‌الدين عباس - پيش آن بدفرجام بي سلام (۳) نشستند * گفت اي شيخ چرا بر من سلام نكردي * شيخ فرمود اهل علم را سلام بكافر كردن روا نيست - خصوصاً چون تو كافر ظالم سفاك را كه خون مسلمانان سبيل كرده * ازين سخن آن ملحد ناپاك ساكت شده - و همچو مار پيچ و تاب خورده - در صدد قتل گرديد * روزي در مكاني - كه دروازهٔ تنگ و كوچك

---

(۱) جرنل مذكور - صفحه ۲۹۳ بنگرند * (۲) بجاي در صدد قتل مسلمين شده * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اسلام - جرنل ايشياتك سوسائتي بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۹۵ بنگرند *

داشت - نشست و شيخ را طلب کرد * شيخ چون رسيد مطلب او در يافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سر فرو نکرده (۱) داخل شد * آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شيخ را در صف برادرانش نشانند * في الفور آن جلاد را شربت شهادت چشانيدند * و بقيهٔ علما را همان روز بر کشتي نشانده بدريا غرق ساخت * حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - از استيلاي آن کافر و قتل مسلمين بيطاقت شده - بسلطان ابراهيم شرقي - که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت - بدين مضمون که کانس نام حاکم اين ملک کافر بيدين است - ظلم و خونريزي شعار خود ساخته - اکثري از علما و مشائخ را کشته - و غريق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقيهٔ (اهل) اسلام است * ميخواهد که بناي اسلام را ازين ملک منهدم سازد * ازانجا که معونت و محافظت مسلمين بپادشاه اسلام لازم و واجب است - بناءً علي هذا بدو کلمه متصدع اوقات شريف گشت * مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنهٔ اين محال و منت بر حال اين شکسته بال نهند - که رهائي مسلماني چند از شکنجهٔ جفاي اين ظالم شود * والسلام (۲) * چون مراسله بحضور سلطان ابراهيم گذشت - باعزاز تمام و اکرام مالاکلام (وا) کرده - مطالعه کرد * و قاضي شهاب الدين

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سر فرو کرده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي والسلام *

جونپوري - که از فضلاي وقت و سرآمد علماي عصر بود - و سلطان در تعظيم و توقير او بسيار ميکوشيد - و در روزهاي متبرک در مجلس سلطان بر کرسي سيمين مي‌نشست - ترغيب تمام کرد - و گفت که بر جناح استعجال بايد روان شد که درين يورش فوايد ديني و دنيوي متصور است - يعني هم ملک بنگاله در حوزهٔ تصرف درآيد - و هم ديدار حضرت شيخ - که منتج حسنات حال و مآل است - با ضميمهٔ ثواب دادرسي زمرهٔ اهل اسلام بحصول پيوندد * سلطان ابراهيم - خيمه بيرون زده - طبل ارتحال نواخته - بکوچ متواتر با فوج بحرموج باندک ايام به بنگاله رسيده * و سراي فيروزپور مضرب خيام ساخت * راجه کانس - از دريافت اين حال مضطر شده - بملازمت حضرت قطب‌العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاري درآمد - و گفت رقم عفو بر صحيفهٔ جرائم اين گنهکار کشيده - تسلط سلطان ابراهيم ازين ملک باز دارند * حضرت مخدوم فرمودند که براي سفارش کافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمي توانم شد - خاصه آنکه حسب الطلب (۱) و اشارت ما آمده باشد * کانس لاعلاج شده سر بر قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضاي حضرت باشد قبول ميکنم * فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوي من سفارش تو نميتوانم کرد * کانس انگشت قبول بر ديده نهاده * اما زن آن ضال - او را بچاه ضلالت انداخته - مانع استسعاد سعادت اسلام گرديد * آخر پسري

---

(۱) حسب طلب بايد *

دوازده ساله را - که جدو[1] نام داشت - بخدمت حضرت قطب‌العالم بود - و گفت من پیر شدم - تارک دنیا خواهم شد - همین پسر را مسلمان ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید * حضرت قطب‌العالم سفل پان از دهان خود برآورده بدهن جدو گذاشتند[2] - و تلقین شهادت نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال‌الدین نام او کرده - حسب‌الحکم در شهر منادي زده - خطبهٔ سلطنت بنام او خواندند * و امور شرع شریف ازان تاریخ رواجي دیگر یافت * بعد ازان حضرت قطب‌العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم نموده - درخواست معاودت پادشاه کردند * سلطان ازین معني کوفته‌خاطر شده رو به قاضي شهاب‌الدین کرد * قاضي گفت - اي حضرت - سلطان حسب استدعاي شما دراینجا رسیده - اکنون شما خود حمایت و جانبداري او نموده - وکیلانه پیش آمدید - چه تصور توان کرد * حضرت فرمودند که آن‌وقت حاکم[3] ظالم بر اهل اسلام مسلط شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطاني پادشاه بشرف اسلام مشرف شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام * قاضي لاجواب شده ساکت گردید * اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خاطر سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

---

(۱) در فرشته جتمل و آن غالباً جتمات یا جیمل باشد - در استوارت جیتمل * جرنل ایشیاتک سوسائتي صفحه ۲۶۶ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي گذاشتن * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ حاکم و نوشته *

ملزم و منفعل گرديد * و بعد سوال و جواب بسيار - حضرت قطب
فرمودند كه بر درويشان بچشم حقارت و انكار نگريستن و طالب
امتحان شدن جز خسارت نتيجهٔ نه بخشد * نزديك است كه بحال
تباه بميري * و در روي سلطان نيز نگاه غضب‌آلود نمودند *
القصه سلطان ناخوش (و) كوفته‌خاطر به جونپور رفت * گويند
در همان زودي سلطان ابراهيم و قاضي شهاب‌الدين جونپوري
وفات يافتند (١) * آري - ع -

با (٢) دل‌شدگان هركه درافتاد برافتاد *

اما راجه كانس شنيد كه سلطان ابراهيم وفات يافت - سلطان
جلال‌الدين را از سلطنت معزول كرد - و خود بر سرير شرارت
متمكن شد * و بحكم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته -
جلال‌الدين را از دهان گاوان انداخته از راه سفرهٔ گاوان برآورد -
و آن طلا را به برهمنان تقسيم كرد - و پسر را تلقين مذهب خود
نمود * ازآنجا كه جلال‌الدين تلقين‌فرمودهٔ حضرت قطب‌العالم
بود از دين مستقيم خود برنگرديد - و سخن كفار در دل او موثر
نيفتاد * و راجه كانس - باز لواي شقاوت افراخته - در فكر قلع
و قمع مسلمانان گرديد * و چون ظلم و ستم او از حد گذشت -
روزي شيخ انور پسر حضرت قطب العالم شكايت آن ظالم پيش

---

(١) در نسخه‌هاي قلمي يافت * (٢) اين مصرع از حافظ شيراز
است - در اصل چنانست - " با درد كشان هركه درافتاد برافتاد " *

پدر برد - گفت حیف باشد که باوجود همچو شما قطب وقت مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند * حضرت شیخ دران وقت بعبادت و یاد الٰهي مستغرق بودند - باستماع این معني در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتي فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد * شیخ انور دانست که هرچه بر زبان پدر بزرگوارش گذشت شدني ست * بعد از لحظهٔ عرض نمود که هرچه در بارهٔ فقیر ارشاد شد عین صواب(۱) است * دربارهٔ برادر زاده‌ام شیخ زاهد چه حکم میشود * فرمودند طبل نیکنامي زاهد تا قیامت * القصه راجه کانس(۲) - زیاده از سابق در ظلم و جور اصرار کرده - بتدریج بر خادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست تعدي دراز نموده - و اسباب و اثاثهٔ آنها بتاراج داد * شیخ انور و شیخ زاهد را دستگیر نموده * چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده بود در قتل آنها جرأت نکرده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت که زر مدفون پدر و جد ایشان ازانها معلوم کرده خواهند کشت * و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ انور را شربت شهادت چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که در فلان موضع دیگ کلان مدفون است * چون کاویدند - آن‌قدر

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ثواب * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا کنس نوشته *

کلان بر آمد - وغیر از یک اشرفي دیگر دران ندیدند * گفتند دیگر چه شد * فرمود ظاهرا کسی دزدیده باشد * و این معني از تلقین غیب بوده است * گویند روزي که شیخ انور را در سنارگام شهید کردند - و خون مبارک ایشان بر زمین رسید - همان روز راجه کانس درهمان وقت از دارالدراج خود بدوزخ شتافت * و بقول بعضي پسرش جلال الدین - که در حبس بود - با خدمتگاران اتفاق نموده - او را کشت * مدت حکومت و ظلم آن سفاک را هفت سال نشان میدهند *

ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس *

بعد ازان جلال الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود * اکثر کافران را - علی الرغم پدر - مسلمان نمود - و زناردارانِ (را) - که گاو طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانید (۱) * و حضرت شیخ زاهد را از سنارگام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید - و خدمتها نمود - و اکثر بملازمت حاضر میشد * و امور مملکت و جهانداري را چنانچه باید و شاید میکرد * در زمان سلطنت او مردم برفاهیت و آسودگی تمام میگذرانیدند * گویند در عهد او شهر پندوه آن قدر آباد شد که تقریر نتوان کرد * و مسجد و حوض و تالاب جلالي و سرائي در گور بنیاد نهاد * و مجدداً ابتداي آبادي گور در وقت او شد * مدت هفده سال سلطنت

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خورانیدند *

نمود * در سنه ۸۱۲ خانهٔ گور را منزلگاه ساخت * الیوم گنبدی که بر مقبرهٔ او در پنډوه موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پهلوی او در همان مقبره است *

سلطنت احمد شاه بن جلال الدین *

چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید - پسرش احمد شاه - بتجویز امرا و سران سپاه - بر سریر سلطنت بجای پدر جلوس نمود * از بسکه تندمزاج و ظالم و سفاک بود خونها ناحق ریختی - و شکمهای زنان حامله میدرید * چون نوبت ظلم بحد رسید - و صغار و کبار از تعدی او بجان آمدند - شادی خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجهٔ امارت داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند * و این واقعه در سنه ۸۳۰ روداده * مدت سلطنت او شانزده[1] سال و بقولی هژده سال بوده است *

سلطنت ناصر خان غلام[2] *

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند - شادی خان خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدی امر سلطنت گردد * ناصر خان - بر مافی الضمیر او مطلع شده - سبقت نموده - شادی خان را بقتل آورد * و خود از روی جرأت قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود * امرا

(۱) نزد متأخرین شازده * (۲) در فرشته ناصرالدین *

و ملوک سلطان احمد شاہ تاب فرمانبرداري او نیاوردہ او را هم بقتل رسانیدند * سلطنت او هفت روز و بقول بعضي نیم روز بود *

سلطنت ناصر شاہ (۱) *

چون ناصر خان غلام بسزاي کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نمودہ یکي از نبائر سلطان شمس الدین بھنگرہ را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاہ خطاب کردہ - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * ناصر شاہ آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه الحال بودہ - جراحتهاي ظلم احمد شاهي رو بالتیام آورد * و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاہ عالي جاہ است * مدت سي و دو سال بسلطنت بنگالہ پرداخته مانند دیگران از این جهان پدرود کرد (۲) - و بقول بعضي ایام سلطنت او از بست و هفت سال تجاوز نفمود *

سلطنت باربگ (۳) شاہ بن ناصر الدین *

چون ناصر شاہ رخت هستي بربست - پسرش باربک شاہ متکي وسادۂ سلطنت گردید * مردي دانشمند و متشرع بود * در عهد او مردم سپاهي مرفه و آسودہ حال بودند * و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیدہ - در سنه ۸۷۹ عازم

---

(۱) در فرشته ناصرالدین شاہ * (۲) بجاي " این جهان را پدرود کرد " * (۳) غالباً به کاف فارسي باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات تحقیق کردہ *

ملک عدم گردید * مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود *

سلطنت یوسف شاه *

بعد از وفات باربک شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروائي جلوس فرمود * و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود * هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه‌نورد سفر آخرت گردید *

سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه *

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندرشاه بر تخت سلطنت نشست * في الجمله مایهٔ سودا داشت * چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح‌شاه نام داشت - بر سریر فرمانده‌ي متمکن ساختند * و او مردي دانا و عاقل بود * رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فراخور مرتبهٔ هریکی منزلت داده - با خلائق طریق نوازشها مسلوک داشت * در زمان او اسباب عیش و نشاط بر روي مردم بنگاله مفتوح گردید * چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایک بنوبت حاضر میشدند (۱) - و علی الصباح پادشاه

(۱) در فرشته بنوبت پهره میداشتند *

ساعتي برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت ميداد - آنگاه جماعت ديگر حاضر ميشدند * روزي خواجه‌سراي فتح‌شاه - كه باربگ نام داشت - با پايكان اتفاق نموده - فتح شاه را بكشت * و اين واقعه در سنه ۸۹۶ وقوع يافت * سلطنت فتح‌شاه هفت سال و پنج ماه بود *

سلطنت باربگ خواجه‌سرا مخاطب سلطان شاهزاده *

چون باربگ خواجه‌سرا - نمكحرام بيدولت - بقتل ولي نعمت خود اقدام نمود - بمقتضاي آنكه - ع -

بيشه چون خالي بود روباه شيريها كند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهي مربع نشست * هر جا كه خواجه‌سرائي بود نزد او جمع آمد * و مردم دون‌همت را بمال فريفته بر خود (۱) فراهم آورد * در افزوني شوكت و قوت كوشيد - و چون قابوي خود برابر ديد - در فكر دفع امراي بزرگ صاحب جمعيت گرديد * ازان جمله سر و سركردهٔ جميع امرا ملك اندیل حبشي - كه در سرحد مي بود - بر اين معني مطلع گشته - در صدد تدبير و انديشهٔ آن شد كه بچه لائق (۲) خود را بهاي تخت رسانيده كارش بكفايت رساند * دران اثنا خواجه‌سراي

---

(۱) در فرشته بر گرد خود جمع كرد * (۲) در فرشته طريق *

خون‌گرفته[1] را بخاطر رسيد که (او را طلب داشته - بحيله و تدبير مقيد گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود) * ملک انديل فرمان طلب را از لطيفهٔ غيبي انگاشته - با جمعيت شايسته خود را بحضور رسانيد * و چون بهوشياري و احتياط تمام بدربار آمد و شد ميکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد * تا روزي مجلسي ترتيب داده - با ملک انديل گرم‌جوشي بيش از بيش نموده - مصحف اقدس بميان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسيبي نرساني * ملک انديل قسم ياد کرد که تا تو بر تخت باشي مضرت نرسانم * و بسبب آنکه جميع مردمان ازان خواجه (سراي) بيدولت خونين‌دل بودند - ملک انديل نيز در انتقام خون ولي‌نعمت مستعد بوده - دربانان را با خود متفق ساخته - فرصت ميجست * تا آنکه شبي آن کافرنعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک انديل برهنموني دربانان بقصد قتل او بحرم‌سرا در رفت * چون او را بر تخت خفته يافت - قسم بيادش آمده

---

(۱) در تاريخ فرشته - که ماخذ اين حکايت است و جملهٔ بيشين و پسين لفظ بلفظ ازان ماخوذ - چنان نوشته - " خواجه‌سراي خون گرفته را بخاطر رسيد که او را طلب داشته بحيله و تدبير مقيد گرداند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک انديل حبشي آنرا لطيفهٔ غيبي دانسته با جمعيت خوب بحضور آمده " و کاتب سهواً سطري قلم انداز کرده *

متأمل شد * ناگاه (۱) آن اجل‌گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکی را
از تخت نخوت بخاک مذلت اندازد و دیگری را کلاه سروری بر تارک
گذارد - بسبب غلیان مستی شراب غلطیده از تخت فرود افتاده *
ملک اندیل خوشوقت شده تیغ برو انداخت - اما کارگر نیامد *
سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابلهٔ شمشیر برهنه دیده -
با ملک اندیل درآویخت - و چون قوی و عظیم الجثه بود - ملک
اندیل را در کشتی بزیر انداخت - و خود بر فراز سینهٔ او نشست *
ملک اندیل - که موی سر او را در دست خود محکم گرفته بود -
نگذاشت - و به یغرش خان - که بیرون حجره ایستاده بود - آواز داد
که جلد خود را بمن برسان * یغرش خان ترک با جمعی از حبشیان
فی الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ
متأمل شد - چه (۲) که در اثنای تلاش کردن شمعها در زیر دست
و پای یکدیگر آمده بود (و) خاموش شده - و خانه تاریک بود *
ملک اندیل فریاد برآورد که من موی سر او را بدست دارم - و او
چندان عریض و جسیم است که بدن او سپر من شده است * تو
بی تأمل تیغ بینداز - که تیغ از تو گذارا نخواهد شد - و اگر گذاره شود
و بمن رسد رسیده باشد - من و صد (۳) هزار همچو من در قصاص خون

---

(۱) در نسخه‌های قلمی گاه * (۲) در فرشته - "چه در اثنای تلاش
و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" * (۳) در نسخه‌های قلمی
پیش لفظ من یا نوشته و آن سهو کاتب باشد *

ولي‌نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است * یغرش‌خان آهسته شمشیری چند بر پشت و پهلوی سلطان شاهزاده زد * و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت * ملک اندیل برخاسته باتفاق یغرش خان و حبشیان بیرون رفت * و تواچی[1] باشی بخوابگاه سلطان شاهزاده رفته چراغ روشن کرد * و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل تصور کرده - پیش از روشن (شدن) چراغ - از خوف جان بالای تخت بر نیامده - بمخزن گریخته بود * و تواچی باشی چون متوجه آن مخزن‌شده بدرون رفت - سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت * و او فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب مارا[2] هلاک کردند - و سلطنت را[3] برباد دادند * سلطان شاهزاده - او را از خیرخواهان و صدیقان خود خیال کرده - آواز برآورد که ای فلان خاموش باش که من زنده‌ام - و پرسید که ملک اندیل کجا ست * تواچی گفت او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بخانهٔ خود رفته * سلطان شاهزاده باو گفت که بیرون رفته فلان فلان امرا را جمع کرده بر او[4] تعیین کن که ملک اندیل را کشته سرش بیارند - و دروازها را به پیادگان نوبتی سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

---

(۱) در فرشته - "و تواچی باشی حبشی که بیرون ایستاده بود" *

(۲) در نسخه‌های قلمی یار ملک بجای مارا هلاک چنانکه در فرشته است *

(۳) در نسخه‌های قلمی بجای را امرا نوشته * (۴) بجای بر او شاید که بر آن باشد - یعنی بر آن امر تعیین کن که *

باشند * تواچي حبشي گفت بسر و چشم - اینک رفتم که علاج بر اصل[1] کنم * و بیرون آمده[2] احوال را آهسته بگوش ملک اندیل گفت * ملک اندیل - باتفاق تواچي باز باندرون درآمده - بزخم خنجر کار او را باتمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت * و بیرون شده کس بطلب خان‌جهان وزیر فرستاد * و بعد از حاضر شدن او در تعین پادشاه لوازم کنکاش بتقدیم رسانیدند * و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نمانده بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشانند * پس علی الصباح جمیع امرا باتفاق - بخانهٔ زن فتح[3] شاه رفته - داستان شب را بعرض رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل است بیکي باید سپرد[4] که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متمشي[5] باشد * مادر شاهزاده - چون بر فکر ایشان آگاه شد - دانست که چه میگویند[6] * جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هرکس قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهي باو ارزاني دارم * ملک اندیل در آغاز از اقبال این معني ابا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

---

(۱) در فرشته همچنین لفظ باشد * (۲) در فرشته همچنین - در نسخه‌هاي قلمي آمد * (۳) همچنین در فرشته * در نسخه‌هاي قلمي بارنگ ندارد بجاي فتح شاه نوشته و آن از قرینه غلط معلوم میشود * (۴) همچنین در فرشته - مفعول فعل مذکور نکرده * (۵) در فرشته متمشي میساخته باشد * (۶) در نسخه‌هاي قلمي میگویند *

دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت
گذاشت * مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولي هشت ماه و
بقولي دو نیم ماه بود * بعد از واقعهٔ سلطان شاهزاده سالي چند
این رسم در بنگاله بود که هرکه (کشندهٔ[1]) حاکم خود را بکشد -
و آن قدر فرصت یابد که بجاي او بر تخت نشیند - همه مردم
مطیع و منقاد او باشند - و متعارض[2] حال او نشوند * ایام حکومت
سلطان شاهزاده در رساله شش ماه دیده شد * والله اعلم بالصواب *

سلطنت ملک اندیل حبشي المخاطب فیروز شاه *

چون ملک اندیل حبشي بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را
در آغوش کشید - خود را فیروز شاه خطاب داده - بندارالملک[3] گور
رفته - همان جا طرح اقامت انداخت * و در طریق معدلت و
احسان مساعي جمیله بکار برده - خلائق را در مهد امن و امان
نگاه داشت * ازانجا که در ایام امارت کارهاي بزرگ و نمایان از
دست او بظهور آمده بود - سپاه و رعیت - از وي در[4] حساب شده -
در زمان سلطنت او پیرامن سرکشي نگشتند * و در بذل و بخشش
بي‌نظیر بود * خزائن و دفائن ملوک پیشین را - که بچندین
سعي و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصت صرف مستحقان
و محتاجان نمود * گویند باري در یک روز یک لک روپیه بمساکین

---

(۱) در نوشته همچنین * (۲) بجاي متعرض * (۳) در نسخه‌هاي قلمي
بندالملک * (۴) از وي در حساب شده - این الفاظ در نوشته نیست *

بخشید * ارکان دولت را این اسراف(۱) خوش نه آمد - فریکدیگر(۲) گفتند که این حبشي قدر زري که بي مشقت و محنت بدست آمده است نمیداند * تدبیري(۳) باید اندیشید که قدر زر شناخته دست از اسراف(۴) و تصرفات بیجا کوتاه کند * پس آن زر را در صحن جمع کردند - تا پادشاه بچشم خود ببیند - شاید که قدر این زر شناخته در نظرش بسیار نماید * و چون سلطان زر را ملاحظه کرد پرسید که این زر را چرا درین جا گذاشته اند * ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که براي مسکینان عطا شده است * فرمود ازین قدر چه خواهد شد - یک لک دیگر اضافه نمایند * ارکان دولت متحیر شده زر را بفقرا تصرف نمودند * ملک اندیل - سه سال سلطنت کرده - در سنه ۸۹۹ مریض شده - شمع زندگانیش به صرصر اجل منطفي گشت * و اصح آنست که فیروز شاه هم از دست پایکان کشته شد * مسجد و مناره و حوض در شهر گور از محدثات اوست *

سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه *

چون فیروز شاه به نهانخانهٔ عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را - که محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوهٔ اجلاس دادند * و حبش خان نام غلام حبشي مدارالمهام امور مالي و

---

(۱) در نسخههای قلمي اسراف * (۲) بجای بیکدیگر * (۳) در نسخههای قلمي تدبیریکه * (۴) اسراف بفتح اول جمع سرف *

ملکی شد * آن قدر در[1] امورات پادشاهی محیط گردید که از
سلطنت جز نامی بر محمود شاه نگذاشت * و محمود شاه بمجبوری
میگذرانید - تا آنکه حبشی دیگر - که او را سیدهی[2] بدر دیوانه
میگفتند - از اوضاع او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و
خود متصدی امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران
پایکان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید *
و علی الصباح بتجویز امرای درگاه - که با او همزبان بودند - بر
تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده * ایام سلطنت
محمود شاه یک سال بود - و در تاریخ حاجی محمد قندهاری
مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه (است[3]) *
حبش خان - غلام باربک شاه - بحکم سلطان فیروز شاه تربیت[4] او
میکرد - (و) بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت
نشاند * و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس
سلطنت در سر افتاد * ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود -
چنانکه گذشت - بر سریر سلطنت نشست *

سلطنت سیدهی[5] بدر المخاطب مظفر شاه *

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در بلدهٔ گور جلوس نمود -

---

(۱) بجای در بر باید * (۲) در فرشته حبشی * (۳) همچنین در فرشته ، صفحه ۵۸۴ جلد ۲ * (۴) همچنین در فرشته و در نسخه‌های قلمی به نیست او مذکور و این اصحی * (۵) در فرشته حبشی *

از بسکه سفاک و بیباک بود - اکثري از علما و صلحا و اشراف ملک را مقتول ساخت - و رایان کفره را - که بخصومت سلاطین بنگاله کمر بسته بودند - لشکر کشي نموده بقتل رسانید * و سید حسین شریف مکّي را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختیار امور سلطنت گردانید * و در جمع نمودن خزائن راغب گشته - بتجویز سید حسین - مواجب سوار و پیاده را کم کرده - در تعمیر خزانه کوشید - و در تحصیل خراج نیز سختگیریها پیش نهاد - لهذا عالمي از دست مظفر شاه متأذي شده متنفر گردیده * رفته (رفته) سید حسین نیز دل دگرگون کرد - تا کاري بجائي رسید که در سنه ۹۰۳ بسیاري از امراي کبار او[1] بر گشته خروج کردند - و سلطان مظفر شاه با پنج هزار حبشي و سه[2] هزار افغان و بنگالي در قلعهٔ گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه میان مردم درون و بیرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعي کثیر بقتل میرسیدند * گویند دران ایام که سلطان مظفر متحصن بود - هرکرا گرفته پیش او مي آوردند - از کمال قهر و غضب - که طائفهٔ حبشي را مي باشد - شمشیر کشیده بدست خود مي کشت - چنانچه عدد قتیلان خاصهٔ او بچهار هزار رسید * آخر مظفر شاه - با جمعیت خود از شهر برآمده - با امرا - که سید حسین شریف سرگروه همهٔ آنها بود - صف آرائي نمود - و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیدند *

(۱) درنوشته از او بجاي او * (۲) درنوشته سه درنسخه‌هاي قلمي سي *

شد از کشته ها پشته پرداخته -

تو گوئی حصاری دگر ساخته *

آخر نسیم ظفر بر پرچم لوای امرا وزیده (۱) - مظفرشاه با جمعی از مقربان و مخصوصان در میدان کشته شد * و بقول حاجی محمد قندهاری - دران ایام از اول تا (۲) آخر در جمیع معارک یک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند * و سید حسین شریف مکّی بسلطنت رسیده علم جهانبانی افراشت * و در تاریخ نظام‌الدین احمد (۳) مسطور است که چون طبائع مردم از بدسلوکی مظفرشاه نفرت گرفت - سید شریف مکّی - این معنی را بخاطر آورده - سردار پایکان (را) با خود موافق ساخته - شبی با سیزده نفر بحرم‌سرا درآمده - مظفرشاه (۴) را بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را سلطان علاءالدین نامید * مدت سلطنت مظفرشاه سه سال و پنج ماه بود * مسجدی از تعمیرات او در گور مانده بود *

سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکّی *

چون سید حسین شریف مکّی در ایام وزارت اخلاق جمیله با جمیع مردم مرعی داشته - همیشه بگوش خلائق میرسانید که مظفرشاه

---

(۱) در نسخه‌های قلمی وزیده * (۲) در نسخه‌های قلمی و چهاپی تا - در فرشته من اوله الی آخره * صفحه ۵۸۵ - جلد ۲ * (۳) در فرشته لفظ احمد ننوشته * (۴) در نسخه‌های قلمی بمظفر *

از بسکه خسیس و دني المزاج است - هرچند من - اورا در باب رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال میشدم - سودمند نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود * ازین ممر امرا اورا مشفق و مهربان و غمخوار[2] خود تصور میکردند * چون نیکونهادي او و بدنفسي مظفرشاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا در آن روز که مظفرشاه کشته شد جمیع امرا در باب تعین پادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید شریف مکّي راغب گشتند * و گفتند اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک[3] خواهي کرد * گفت انچه مدعاي شما باشد خواهم کرد - و عجالةالوقت هرچه در شهر بر روي زمین باشد بشما میگذارم - و هرچه در زیر زمین است من بتصرف مي‌آرم * خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند - و بتاراج شهر گور - که از مصر گوي سبقت ربوده بود - شتافتند *

بدین گونه شهري بتاراج رفت -
تو گفتي که جاروب غارت برفت *

سید شریف مکّي باین آساني چتر پادشاهي گرفت - و خطبه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي میشوم * در فرشته چنان نوشته - "بگوش خلائق میرسانید که مظفرشاه خسیس است و قابل پادشاهي نیست و هرچند من اورا در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده" *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ غمخوار لفظ آز نوشته و آن مخل معني * (۳) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي مسلوک *

و سکه بنام خود کرد * مؤلف گويد که اهل تواريخ سيد شريف مکّي نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسيد خود را علاءالدين خطاب کرد - اما در تمامي مملکت بنگاله و نواحي گور نام او حسين شاه[1] مشهور السنهٔ خاص و عام است * چون نام حسين شاه در تاريخ نيافتم - لهذا تردد داشتم - بعد تلاش بسيار از عبارات کتابهها - که در خرابهٔ بلدهٔ گور اليوم بر سنگ دروازهٔ کلان[2] اثر قدم رسول - صلعم - و سونه[3] مسجد و بعضي مزارات ديگر - که از تعميرات سلطان حسين شاه و پسر او نصرت شاه و پسر ديگر او محمود شاه است - کنده الآن موجود است - مستفاد شد که سيدالسادات علاءالدين ابوالمظفر شاه حسين سلطان بن سيد اشرف الحسيني ست - و بشهور[4] و سنين سيد شريف مکّي کتابهها همه موافق است - دفع شبهه و تردد گرديده * بخاطر ميرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او - سيد اشرف حسيني - شريف مکّه بوده باشد - لهذا او هم به شريف مکّي مشهور شد - وگرنه نام آن جناب سيد حسين بوده است * در رساله بنظر آمد که حسين شاه و برادرش يوسف همه پدر خود سيد اشرف حسيني از متوطنان شهر ترمذ[5] بودند ؛

---

(۱) جرنل ايشياتک سوسائتي حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۲ ع صفحه ۲۹۲ بنگرند * (۲) بعد لفظ کلان در نسخههاي قلمي ر نوشته * (۳) بمعني سونا بمعني طلا * (۴) در نسخههاي قلمي شهور - درين صورت پيش لفظ کتابهها لفظ در قلم‌انداز شده باشد * (۵) بدال مهمله نيز خوانند *

بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع راته (۱) بموضع چاندپور سکونت گرفته - هردو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند * و بدریافت نجابت اینها قاضي دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود * پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بپایهٔ وزارت رسید - چنانکه مذکور شد * چون بر سریر سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود * و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجي را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند * و تفحص کرده بسیاري از اموال را بتصرف خود درآورد * ازان جمله یک هزار و سه صد کشتی طلا بود - چه از قدیم‌الایام رسم در ملک لکهنوتي و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وي میخوردند - و در روزهاي جشن و طوي در مجلس هر کسي‌که کشتیهاي طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران میگردید * و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد * سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امراي اصیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید * و پایکان را - که حرام‌نمکي و خاوندکشي شعار (۲) خود ساخته بودند - از چوکي

(۱) جائي دیگر راتها - صفحه ۱۱۹۹ سطر ۱۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شعر *

دادن منع فرموده(۱) - و جمله را یکقلم برطرف کرد - تا مضرتی
باو نرسد * و بجای پایکان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر
کرد * و حبشیان را نیز یکقلم از تمامی قلمرو خود اخراج نمود *
چون این زمره هم بشرارت و خاوندکشی و شورپشتی مشهور شده
بودند - در جونپور و هندوستان جا نیافتند - اکثر بجانب گجرات
و دکن شتافتند * اما سلطان علاءالدین حسین شاه - کمر معدلت
استوار بسته - برخلاف دیگر سلاطین بنگاله - پای‌تخت خود در
اکداله(۲) - که متصل شهر گور بود - مقرر کرد * و غیر از حسین شاه
احدی از سلاطین بنگاله سوای پنڈوه و بلدهٔ گور جای دیگر
پای‌تخت خود نکرده(۳) * چون خود اشراف(۴) و نجیب بود -
بمقتضای کل شی یرجع الی اصله - سادات و مغل و افغان
را دست گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملک بقرار
آمده - تزلزل و انقلاب - که در زمان سلاطین حبشی وغیره بهم
رسیده بود - برطرف شد * و گردن کشان مملکت جملگی(۵) سر بر خط
فرمان او نهادند * و رایان اطراف را مطیع ساخته - تا اڑیسه
تسخیر نموده - مالگذاری گرفت * بعد ازان عزیمت فتح ممالک

---

(۱) فرمود اینجا تصحیح * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا یکداله و جای
دیگر اکداله صفحه ۹۹ سطر ۱۱ بنگرند - در فرشته اکداله - صفحه ۵۸۷
جلد ۲ * (۳) در نسخه‌های قلمی نکرده‌اند * (۴) نجابتی شریف -
(۵) در فرشته لفظ جملگی درین جمله ننوشته -

آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش‌نهاد همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهاي بیشمار متوجه آن دیار گردید * و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریاموج دران ممالک درآمد * و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته وغیره - (که) در تحت تصرف رایان عظیم‌الشان مثل روپ نرائن و مال‌کنور و کوسا لکهن و لچهمي‌نرائن وغیره بود - مسخر نموده - اموال و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه (۱) افغانان مکانهاي آنها را شکسته تعمیر مکانها (۲) کرده بودند * و راجهٔ انجا - تاب مقاومت نیاورده - ملک را خالي کرده - بکوهستان گریخته بود * سلطان - پسر خود را با فوجي گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود * و بعد مراجعت سلطان - پسرش دران جا بضبط و حراست پرداخت * اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود از کوه فرود آمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه آذقه (۳) مسدود کرده - در اندک فرصت همگي را علف تیغ ساخت (۴) * و سلطان - بر کنار آب بهتّه (۵) قلعهٔ راست کرده - در آبادي و معموري

---

(۱) جمله بی ربط است * (۲) در نسخه‌هاي قلمي مکانهاي - بعد این لفظ شاید که چیزی قلم انداز شده * (۳) صاحب غیاث‌اللغات به زاي هوز تحقیق کرده * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ساختند بصیغهٔ جمع * (۵) استوارت بتیا آورده و نوشته که آن نام نهري ست که آن را گندکی نیز گویند *

ممالک بنگاله غایت سعي و اهتمام مبذول داشت * و مساجد
و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا
و عزلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرمود * و بجهت خرج
لنگرخانۀ قدوۃ المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره -
مواضع متعدده تعین فرمود - و هر سال از اکداله - که پاي تخت او
بود - بزیارت مزار فائض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم -
قدس الله سره - بقصبۀ پندوه مي آمد * و از برکت اخلاق حمیده
و سیر پسندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهاي دراز باستقلال کمال[1]
در امر سلطنت پرداخت * و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقي -
که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده -
و از تعاقب او مجال اقامت نیافته - به کهل گانو[2] رسید - و پناه
و التجا باین آستان آورد * سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را
نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تردد
سلطنت باز آمده - بقیۀ عمر در همین جا بسر برد * و در آخر
ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد * سلطان
حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبعي طبل ارتحال ازین جهان فاني
کوفت * مدت سلطنت او بست و هفت سال - و (نزد) بعضي
بست و چهار سال - و بقول بعضي بست و نه سال و پنج ماه -
بود * از سلاطین بنگاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهي دیگر

---

(۱) در نسخههاي قلمي بکمال * (۲) جاي دیگر کهلگام - صفحه ۱۲۴ *

نشد * و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام[1] است * هژده پسر داشت * نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید *

ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین شاه *

چون سلطان علاء الدین حسین شاه برحمت ایزدی پیوست - اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش (را) - که نصرت شاه نام داشت - و به نصیب شاه معروف است - (و) عاقل و عادل و پسندیده خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته و لائق تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * پسندیده ترین کاری که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده - مناصب هریکی را - از آنچه پدر عنایت فرموده بود - دو چند ساخت * و راجهٔ ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید * و دو سردار نامی را - که[2] یکی علاء الدین - و دیگری مخدوم عالم - که به شاه عالم اشتهار دارد - (و) هردو داماد حسین شاه بودند - بضبط حدود ترهت و حاجی پور تعین نموده دران جا گذاشت * و چون بابر پادشاه - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را کشته - بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امرای افغان گریخته

---

(۱) صفحه ۹۳ حاشیه سر بنگرند * (۲) کذا - الا اینجا مخل معنی است - یا لفظ بود بعد لفظ علاء الدین بیفزایند *

به نصرت شاه آنجا آوردند * و در آخر سلطان محمود - برادر
سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله آمد *
نصرت شاه - دلجوئی هریکی نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها
و گنجائش مملکت خود - هریک را به پرگنات و قصبات لائق
نوازش فرموده * و دختر سلطان ابراهیم را - که بآن ملک افتاده
بود - بعقد و ازدواج خود درآورد * و استیلای افواج مغل بخاطر
آورده قطب شاه را بافواج گران بنواح بهرائچ تعیین کرده * و او را
دران جا با مغلان چند کرت جنگ واقع شد - و مدتی بمقابله هم
نشستند * اما خان‌زمان - داماد بابر پادشاه - تا جونپور متصرف
شده ... و ... در سنه ۹۳۵ [1] بابر پادشاه در جونپور آمده -
تمامی اطراف و جوانب را تحت تصرف خود درآورده بود -
و عازم شد که به بنگاله رفته آنرا نیز بقبض و تصرف خود درآورد -
نصرت شاه - مآل‌اندیشی نموده - تحف و هدایای نفیسه
و ایلچیان کاردان فرستاده [2] - از راه عجز و زاری درآمد * بابر پادشاه
بنا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود * و چون بابر پادشاه
پنجم ماه جمادی‌الاول [3] سنه ۹۳۷ [4] شنقار شد - و همایون پادشاه
بر سریر دهلی قائم‌مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلی
در صدد تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطهٔ

---

(۱) که آنجا بیکار * (۲) در نسخه‌های قلمی فرستاد * (۳) صحیح
جمادی الاولی * (۴) در نسخه‌های قلمی به شنقار *

اظهار اخلاص و محبت و خصوصيت - تحائف نفيس مصحوب (ملک[1]) مرجان خواجه‌سرا نزد سلطان بهادر گجراتي فرستاد * ملک مرجان - در قلعهٔ مندو[2] با سلطان بهادر ملازمت نموده - بخلعت خاص سرفراز گشت * و دران مدت نصرت شاه باوجود سيادت مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بيداد - که شرح آن موجب کدورت خاطر همگنان است - گرديد - و عالمي از جور او متاذي شد * در همان اثنا روزي بزيارت قبر پدر خود - بمقام اکداله که در شهر گور بود - سوار شد * قضا را در همان جا خواجه سرائي را بنا بر وقوع تقصيري وعيد سزاي کردارش کرد * خواجه سرا - از ترس جان خود با ديگر خواجه سرايان سلطان در [illegible] مراجعت بدولتخانه - در سنه ۹۴۳[3] بقتل آورد * مدت سلطنت او شانزده سال بود * بعضي سيزده سال و کمتر ازان نوشته اند * بناي مکان اثر قدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائي - که عوام آنرا سونه[4] مسجد گويند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعميرات نصرت شاه بن سلطان علاءالدين حسين شاه در خرابهٔ گور اليوم با شکستگي در و ديوار موجود است * و بناي مزار فائض‌الانوار حضرت مخدوم اخي سراج‌الدين در سعدالله پور نيز از آثار خير آن پادشاه است * مؤلف گويد که در همه کتابه‌ها - که بر سنگها

---

(۱) همچنين در نوشته * (۲) در منتخب اللباب ماندو * (۳) محققين شايد بدون غور تحقيق کرده اند * (۴) صفحه ۱۳۱ حاشيه (۳) بنگرند *

کنده الآن موجود است - نام او نصرت شاه بن سلطان علاءالدين حسين شاه مينويسد[1] - و در کتب تواريخ نام او نصيب شاه - بالنون[2] و الصاد مهمله و ياي تحتانيه و باي موحده - مرقوم است * ظاهرا تصحيف و سهو شده باشد - چرا که در عبارات کنده‌هاي[3] کتابهٔ سنگين غلطي را مدخلي نيست *

سلطنت فيروز شاه بن نصرت شاه *

چون سلطان نصرت شاه شربت ناگوار اجل چشيد - پسرش فيروز شاه بتجويز امرا بر تخت سلطنت فرماندهي جلوس نمود * هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالي - (که) يکي از هجده پسر سلطان علاءالدين حسين شاه بود - و نصرت شاه او را بامارت سربلندي داده بود - و تا زندگي نصرت شاه سلوک امرايانه ميداشت - درين وقت قابو يافته - فيروز شاه را بقتل آورده - بر سرير سلطنت - بورثهٔ پدر خود - جلوس نمود *

ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاءالدين *

چون محمود شاه بر سرير سلطنت جلوس نمود - مخدوم عالم برادر او - که بحکومت حاجيپور مامور بود - علم بغي افراشته - با شيرخان - که در نواحي بهار (؟) بود - رابطهٔ محبت

---

(۱) بجاي مينويسد نوشته بايستي نوشت * (۲) بجاي به نون رساله *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي ياي اضافت بعد لفظ کنده‌ها قلم‌انداز شده *

و اخلاص درست کرد * محمود شاه قطب خان حاکم منگیر[1] را بتسخیر ولایت بهار[2] و استیصال مخدوم عالم (گسیل کرد)[3] - و شیرخان هرچند در صلح زد[4] فایده نکرد * آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قرار جنگ داد[5] * چون تقارب فئتین رو داد جنگي عظیم وقوع یافت - و قطب خان درجنگ کشته شد - و شیرخان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوي گشت * بعد ازان مخدوم عالم - بقصد انتقام یا بارادهٔ سلطنت - علم بغي افراشته - با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد * و شیرخان افغان در همان زودي - که دران وقت بسلطنت دهلي رسیده بود - لشکر به بنگاله کشید * امراي بنگاله - در محافظت در[6] تیلیاگدهي و سکري گلي[7] کوشیده - یک ماه جنگ کردند * آخرالامر تیلیاگدهي و سکري گلي مفتوح شد - و شیرخان به بنگاله درآمد -

(۱) در فرشته همچنین جلد ۲ صفحه ۳۲۸ - در نسخه‌هاي قلمي منگیر *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي به‌جاي حطي نوشته - وآن سهو کاتب باشد *
(۳) مؤلف اینجا از فرشته نقل کرده - و الفاظ گسیل کرد از سهو کاتب قلم‌انداز شده * (۴) در نسخه‌هاي قلمي - در صلح زد و فائده نکرد - در فرشته - "در صلح زد و ملایمت نمود فائده نکرد" * کاتب یا الفاظ ملایمت نمود از سهو نقل نکرده یا حرف و از طرف خود درآورده * (۵) در فرشته قرار بجنگ داد * (۶) بجای در شاید که درهٔ باشد - صفحه ۱۳۳ سطر ۱۰ بنگرند * (۷) در استوارت سکلي گلي *

و محمود شاه هم صف کشیده برابر آمد - و جنگ صعب واقع شد * سلطان محمود - از میدان شکست خورده - بقلعهٔ[1] متحصن گشت - و عرضداشت مشتمل بر استمداد بحضور همایون پادشاه دهلي فرستاد * همایون شاه در سنه ۹۴۴ متوجه تسخیر ولایت جونپور شده * چون دران وقت شیر خان در بنگاله بود - همایون پادشاه بپاي حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت * غازي خان سور - که از طرف شیر خان در قلعه بود - علم مدافعه افراشت - و تا شش ماه محاصره امتداد کشید * آخر بتدبیر رومي خان سرکوبها[2] ساخته قلعه را مفتوح ساخت * و شیر خان هم - در باب انتزاع قلعهٔ گور مساعيِ جمیله بکار برده - کار بر محصوران تنگ ساخته * اما چون دران ایام یکي از زمینداران بهار سر بفساد برداشته مصدر فتنه‌ها شده بود - ناگزیر شیر خان - مصلحت در توقف ندیده - جلال خان پسر خود و خواص خان را - که از امراي معتبر او بود - بمحاصرهٔ قلعه گذاشته خود به‌بهار رفت * و جلال خان پسر شیر خان با محمود شاه جنگ میداشت - تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده - و غله در شهر نایاب گردید * روز یکشنبه

---

(۱) در فرشته - در حصار گور متحصن شد * (۲) در فرشته چنان نوشته - "رومي خان که صاحب اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود در دریا سرکوبها ساختهٔ قلعه بتصرف سپاه مغل درآمده" *

سیزدهم ماه فروردی[1] - مطابق ششم ذوالقعده[2] سنه ۹۴۴ع - جلال‌خان با دیگر امرا - مثل خواص خان وغیره - طبل جنگ کوفت * سلطان محمود نیز از ضیق محاصره تنگ آمده بود - از قلعه برآمده بحرب پرداخت * چون ایام دولتش بزوال رسیده بود - و اقبال شیر خان یاوری نمود - سلطان محمود - تاب جنگ نیاورده - از راه بهته گریخته - بدر رفت - و پسران محمود شاه گرفتار شده - قلعهٔ گور با دیگر غنائم بدست جلال خان پسر شیر خان آمد * و جلال خان و خواص خان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت (و) نهیب پرداختند * و شیر خان هم - از فتنهٔ بهار اطمینان حاصل کرده - دنبال سلطان محمود نمود * چون بعد بقرب مبدل شد - سلطان محمود - لاعلاج برگشته - جنگ کرد - و زخم گران برداشته - از معرکه گریخت * شیر خان - مظفر و منصور جلوریز به گور رسیده - بنگاله را متصرف گشت * مسجد جامع در سعدالله‌پور از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاءالدین حسین شاه الآن موجود است * از عبارت کندهٔ آن مستفاد شد که وي پسر سلطان علاءالدین حسین شاه است * و ایام سلطنت محمود شاه پنج سال نشان میدهند *

---

(۱) همچنین در اسٹوارٹ - در نسخه‌هاي قلمي فبروردي * (۲) صحیح ذي‌القعده - صفحه ۱۴۹ حاشیه ۳ بنگرند *

جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بادهٔ گور *

چون سلطان محمود - از جنگ شیرخان زخمدار گریخته - عازم ملازمت سلطان محمد همایون پادشاه شد - در وقتي که سلطان همایون پادشاه قلعهٔ چنار را مفتوح ساخته بود - در درویش پوره رسیده - ملاقات کرده عجز و الحاح تمام نموده - التماس یورش بنگاله کرد * سلطان - نظر ترحم بحال او مبذول داشته - میرزا دوست بیگ را در قلعهٔ چنار گذاشته - در اوائل سنه ۹۴۵ بعزیمت تسخیر بنگاله رایت نهضت افراشت * شیرخان بدریافت این معني جلال خان و خواص خان را بمحافظت درهٔ تیلیاگدهي - که سر راه بنگاله واقع[1] است - فرستاد * و این تیلیاگدهي و سکري‌گلي[2] جائي‌ست درمیان ولایت بهار و بنگاله در غایت استحکام - که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که بهیچ وجه دخول دران ممکن نیست - و از جانب دیگر نهر گنگ که عبور ازان نهایت مشکل است * سلطان همایون شاه جهانگیر[3] بیگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي واقعه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري گلي و پیش ازین سکري‌گلي - صفحه ۱۳۰ سطر ۱۱ - و پائین نیز سکري‌گلي نوشته * (۳) در فرشته و اسټوارټ جهانگیر قلي بیگ * و جائي دیگر در نسخه‌هاي قلمي همچنین نوشته * صفحه ۱۴۵ سطر ۹ بفکرند در منتخب اللباب خافي خان جهانگیر بیگ *

مغل را بتسخیر تیلیاگدهي و سکري‌گلي روانه فرمود * روزي
که جهانگیر بیگ دران جا رسید - وقت فرود آمدن - جلال خان
و خواص خان - با فوج مستعد یلغر کرده - بر سرش ریختند * افواج
مغل - تاب نیاورده شکست فاحش[1] یافته - و جهانگیر بیگ زخمي
شده - بحال تباه مراجعت کرده - باردوي سلطاني رسیدند * اما
چون همایون پادشاه به تیلیاگدهي و سکري‌گلي نزول اجلال فرمود -
جلال خان و خواص خان - تاب حملهٔ همایوني در خود ندیده - بجانب
کوه گریخته - ازان جا پیش شیرخان به گور رسیدند * افواج سلطاني
ازان کوچهٔ تنگ بآساني گذشته منزل بمنزل روان شد * و چون کهلگام[2]
مضرب خیام فلک‌احتشام شد - محمود شاه - که همراه رکاب بود -
دران منزل شنید که هردو پسرانش - که بقید جلال خان افتاده بودند -
کشته شدند * و ازین غم و غصه روز بروز میکاست - و در همان زودي
رخت هستي بربست * و چون شیر خان - از رسیدن افواج سلطاني
مطلع شده مضطر گشته - خزائن و دفائن سلاطین گور و بنگاله برداشته -
بسمت راتها گریخت - و ازان جا بجانب کوهستان جهارکهند روان شد -
همایون پادشاه شهر گور را - که دارالملک بنگاله بود - بي مانعي
مسخر ساخته - و بنا بر تجنیس مذموم شهر را جنت‌آباد نام کرده -
خطبه و سکهٔ پادشاهي جاري نمود * و سنارگام و چاتگام وغیره
بنادر در حوزهٔ تصرف پادشاهي درآمد * چندي بعیش و عشرت

---

(۱) بجای فاش * (۲) بیش ازین کهل‌گانو - صفحه ۱۳۵ سطر ۱۱ بنگرید *

پرداخته - دنبال شیر خان نکرده - این چنین دشمن قوي را سهل انگاشتند * هنوز از سه ماه زیاده دران جا نمانده بودند که از بدهي آب و هواي انجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند - و اکثر مردم بیمار گردیدند * بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه جهارکهند رفته قلعهٔ رهتاس را مسخر نمودند - و فوجي بحراست قلعه گذاشته - و شیر خان خود به مونگیر آمده امراي پادشاهي را - که در مونگیر بودند - علف تیغ ساخت * و قضیهٔ تسلط میرزا هندال - که در دهلي (۱) وقوع یافته بود - نیز شیوع یافت * پادشاه - از دریافت خبر دهلي مضطر شده - جهانگیر قلي بیگ را بصوبه‌داري بنگاله سرفراز ساخته - و ابراهیم بیگ را - که او هم از امراي کلان بود - با پنج هزار سوار انتخابي برفاقت او گذاشته - بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید * و این معني در سنه ۹۴۶ وقوع یافت *

بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور *

چون سلطان همایون پادشاه در سنه ۹۴۶ متوجه آگره گردید - شیر خان بر بي‌ساماني سپاه و مخالفت میرزا هندال مطلع شده (۲)

---

(۱) در فرشته نوشته - "درین وقت خبر رسید که هندال میرزا در آگره و میوات علم بغي و مخالفت افراشته خطبه بنام خود خوانده شیخ بهلول را بقتل رسانید" - جلد ۱ صفحه ۳۲۳ * آگره بجاي دهلي صحیح باشد چه مؤلف خود پائین میگوید - عازم اکبرآباد گردید - و دو سطر پیشتر می‌نگارد - متوجه آگره گردید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

با لشکر مستعد از رهتاس روان شد * و در وقتي که اردوي سلطاني
به چوسا(۱) رسيد - سر راه گرفته مدت سه ماه در برابر نشست -
و هر قدر که توانست مزاحمت رسانيد * آخر شيخ خليل نامي
درويشي را - که مرشد شير خان بود - از راه حيله و خديعت
بخدمت سلطان فرستاده - طالب صلح گرديد * سلطان بنا بر
اقتضاي وقت قبول فرمود - و چنان مقرر شد که بنگاله و رهتاس
از شير خان باشد - و زيادهطلبي نکند - و سکه و خطبهٔ پادشاهي
دران حدود باشد * پس برين اقرار شير خان بحلف قرآن مجيد
مبادرت نمود * سپاه سلطاني را ازين سوگند خاطر جمع شد *
اما شير خان - روز ديگر بافواج افاغنهٔ مستعد و مکمل - غافل(۲)
بر لشکر پادشاهي برآمده - فرصت صفآرائي نداد - و بعد از
جنگ غالب آمده - گذرها را - که کشتيها دران جا بود - مسدود
ساخت * ازين ممر شاه و گدا و امير و وزير(۳) شکسته و بدحال
از تعاقب افغانان خود را بي‌اختيار بآب گنگ زدند - چنانچه
سواي هندوستانيان قريب بهشت هزار کس مغل غرق شدند *
و پادشاه نيز خود را بآب زده بمدد يکي از سقايان بمشقت تمام

---

(۱) در فرشته چوسا - در اسٹوارٹ چوسار و آن غلط است - در آئين
نيز چوسا * (۲) لفظ يافته بعد لفظ غافل شايد که قلمانداز شده -
در فرشته - ايشان را غافل يافته * (۳) بجاي وزير غالباً فقير باشد چه
پيشتر شاه و گدا آورده *

بساحل نجات رسید - و با برخي از مردم - که پیمانهٔ عمرشان لبریز نشده بود - بجانب اکبرآباد متوجه شد * شیرخان - بعد از حصول[1] این فتح شگرف - مراجعت نموده به بنگاله آمد - و با جهانگیر قلي بیگ بدفعات جنگ کرده - آخر بدغا و حیله نزد خود طلبیده - او را با مردم رفقاي او بقتل آورد * و بقیهٔ افواج را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته - خطبه و سکه بنام خود ساخت - و ولایت بنگاله و بهار یکقلم بتصرف خود درآورد * و ازان وقت خود را شیرشاه خطاب داد - و آن سال در بند و بست مملکت پرداخته قوت و شوکت تمام پیدا کرد * و در آخر سال خضرخان را بحکومت بنگاله گذاشته - خود بجانب اکبرآباد نهضت کرد * و ازان طرف افواج همایوني - باوجود نفاق برادران - یک صد هزار کس باستقبال شتافت - و در سنه ۹۴۷ روز عاشورا در نواحي قنوج بر لب آب گنگ طرفین مقابل شدند * و افواج مغل که[2] ارادهٔ فرود آمدن بر منزل داشتند - افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند * لشکر پادشاهي بي‌جنگ هزیمت خورد * و شیرشاه - تا خوشاب تعاقب نموده - مراجعت به اکبرآباد کرد *

حکومت خضرخان درگور *

چون خضرخان از جانب شیرشاه بحکومت بنگاله مقرر شد -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد حصول ازین فتح * (۲) اي همین که *

دختر یکي از سلاطین بنگاله را بعقد خود درآورده - در نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه مرعي داشت * و چون شیر شاه در اکبرآباد ازین معني خبر یافت - مآل اندیشي نموده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - بر جناح استعجال بجانب بنگاله کوچ فرمود * و خضر خان چون بطریق استقبال بملازمت رسید - شیر شاه او را محبوس ساخته - ولایت بنگاله بچند کس قسمت نموده - ملوک‌الطوائف ساخت - و قاضي فضیلت را - که از علماي ولایت آگره بود - و بحسن و دیانت و امانت اتصاف داشت - امین ولایت گردانیده - صلاح و فساد ملک را درقبضهٔ اقتدار او سپرده - خود مراجعت نموده به اکبرآباد رفت *

ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله *

چون در سنه ۹۵۲ شیر شاه - در تسخیر قلعهٔ کالنجر بحکم تقدیر - از آتش باروت نقب - که بزیر حصار حفر نموده بودند - بیخبر سوخت - و پسر خورد او - که جلال خان نام داشت - بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرموده - خود را اسلام شاه خطاب داد - که در السنهٔ افواه عوام به سلیم شاه معروف است - محمد خان سور - که از امراي کبار و خویشان سلیم شاه (و) بعدل و انصاف و حسن اخلاق معروف بود - بحاکمي ممالک بنگاله ممتاز گشت - و چند سال تا آخر

عهد سلطنتش[1] راه یافته بود - علم مخالفت افراخته - متوجه تسخیر چنار و جونپور و کالپي گردید * محمد شاه عدلي هیمو بقال (را) - که از امراي کبار او بود - بافواج عظیم همراه گرفته - بر سر محمد خان رفت - و در موضع چهپرگته[2] - که پانزده کروهي کالپي‌ست - بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد * مردم بسیار از طرفین شربت فنا چشیدند - و محمد خان نیز جام ممات نوشید * امراي بقیةالسیف رو بهزیمت نهاده - در جهوسي[3] فراهم گردیده - پسرش خضر خان را بسلطنت برداشته * بهادر شاه[4] بقصد انتقام خون پدر خود در صدد جمعیت لشکر شده - بسیاري

(۱) بعد لفظ سلطنتش چند سطر از سهو کاتب قلم‌انداز شده - وعبارت بي ربط و مطالب خبط گردیده * در اسٹوارٹ در ذکر محمد خان سور چنان نوشته - "گویند که این سردار تا آخر عهد سلطنت سلیم بغایت عدل و انصاف و نهایت حسن اخلاق حکم راند * چون در سنه ۹۶۰ محمد عدلي - که بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت - برتخت سلطنت مسلط گردید - آن حاکم بنگاله (محمد خان سور) - خود را از اطاعت قاتل پسر ولي نعمت خویش بري دانسته - از تسلیم کردن حکومت سلطان ابا نمود و حکم فرمود تا سکه بنام خودش زدند" * تاریخ بنگالهٔ چارلس اسٹوارٹ چاپ کلکته سنه ۱۸۴۷ صفحه ۹۴ * از تاریخ فرشته نیز همین مضمون مستفاد میشود * صفحه ۱۵۱ حاشیه ۱ نیز بنگرند * (۲) در فرشته و اسٹوارٹ چهپرکته * (۳) در اسٹوارٹ جوسي * (۴) خطاب خضر خان که احوالش پائین مي آید *

از ممالک پورب را بتصرف آورده - به بنگاله آمد *

فرماندهیِ خضر خان المخاطب بهادر شاه *

چون بهادر شاه بافواج جرار بممالک بنگاله درآمد - شهباز خان نام سرداری - که از طرف محمد شاه عدلي دران وقت حکومت گور داشت - بجنگ پیش آمد * امرای شهباز خان - غلبه از طرف بهادر شاه دیده - به بهادر شاه پیوستند * شهباز خان - با بقیهٔ جمعي که همراه داشت - پا بجنگ قائم نموده - در میدان جنگ بقتل رسید *

کسي را که دولت کند یاوري -
که یارد که با وي کند داوري *

بهادر شاه - مظفر و منصور شهر گور را بتصرف آورده - سکه و خطبه بنام خود جاري کرد * بعد ازان بر سر محمد شاه عدلي لشکر کشید - و مابین سورج گده و جهانگیره جنگ صعب رو نمود * محمد شاه - در معرکه زخمهای کاري برداشته - بقتل رسید * و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سور است - که برادرزادهٔ شیر شاه و عموبچه و خسرپورهٔ سلیم شاه بود * بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم - پسرش فیروز شاه (را) - که خواهرزادهٔ او میشد - کشته - خود بر تخت سلطنت دهلي نشسته - خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود * چون لیاقت

سلطنت نداشت - افغانان او را عدلي[1] گفتند - و باندک تغير اللسان او را اندلي ميخواندند - و اندلي بلغت هندي بمعني نابينائي ست * و بعد ازان بهادر شاه - مدت شش سال سلطنت ممالک بنگاله کرده - بخوابگاه عدم شتافت *

سلطنت جلال الدين بن محمد خان *

بعد از وفات بهادر شاه - برادرش جلال الدين بر تخت سلطنت جلوس کرد - و پنج سال در شهر گور بحکومت بسر برده - بتسخير مملکت گور نهضت فرمود *

فرمانروائي پسر جلال الدين *

بعد از وفات سلطان جلال الدين - پسر او - که نامش معلوم نشد - بر سرير حکومت نشسته - کوس نوبت پنجروزه نواخت - و هنوز از هفت ماه و نه روز بيش نگذشته بود که غياث الدين - او را بقتل درآورده - زمام امور سلطنت بنگاله در قبضهٔ اقتدار خويش کرد *

سلطنت غياث الدين *

چون سلطان غياث الدين عروس مملکت بنگاله را در آغوش

---

(۱) در منتخب اللباب نوشته که مبارز خان فيروز خان را بکشت و خود را به محمد شاه عادل مخاطب ساخت - عوام الناس بوجه آن خون بيگناه او را عدلي شاه خواندند - وچون ديگر کارهاي بيموقع ازو بظهور رسيد ظريفان عدلي را به اندهلي که بزبان هندي بمعني کور باشد مبدل ساختند *

کشید - هنوز بر بستر بیغمي از یک سال و یازده روز بیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کراني زور آورده او را بقتل رسانید - (و) بضرب تیغ آبدار انتزاع سلطنت نمود *

فرماندهیٔ تاج خان کرانی *

تاج خان کراني از امراي سلیم‌شاه و حاکم سنبهل بود - در وقت تخلل محمد شاه عدلي از گوالیار گریخته راه بنگاله پیش گرفت * محمد شاه عدلي فوجي گران در پي او گسیل کرد * در نواحيِ چهبرامپور[1] - که چهل کروهيِ اکبرآباد و سي کروهيِ قنوج است - طرفین بیکدیگر مقابل شده - جنگ نموده - تاج خان شکست یافته بجانب چنار متوجه شد * و در راه بعضي عمال خالصهٔ محمد شاه عدلي را بدست آورده - از نقد و جنس انچه توانست وصول نموده - و یک حلقهٔ فیل - که یک صد زنجیر باشد - از پرگنات گرفته - به برادران خود - عماد خان[2] و الیاس خان - که حاکم بعضي ولایت[3] کنار گنگ و خواص پور تانده بودند - ملحق شد - و علم مخالفت مرتفع ساخت * چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید - کنار گنگ طرفین مقابل هم شدند * هیمو بقال - که سردار و سپه‌سالار بود - یک حلقهٔ فیل همراه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي چهپرا - در فرشته چهبرامپور و همین صحیح باشد * جلد ۱ صفحه ۵۴۰ * (۲) در فرشته عماد و سلیمان و الیاس * (۳) در فرشته ولایات *

گرفته - از آب عبره نموده - جنگ کرده غالب آمد * و چون ابراهیم خان سور - که شوهر خواهر عدلي بود - گریخته دهلي را بتصرف آورده - مورد فتنه گردید - ناچار عدلي از کرانیان دست بردار شده - بآن طرف شتافت * و کرانیان مستقل شدند * و چنانکه گذشت - چون تاج خان شهر گور را بتصرف خود درآورد - قریب نه سال بامر حکومت آن (بوده) و فتح ممالک نموده - بطور دیگران رخت هستي بربست *

فرماندهیء سلیمان کراني *

در اوائل حال سلیمان خان یکي از امراي شیرشاه بود * شیرشاه او را بحکومت صوبهٔ بهار سرفراز ساخت - و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود بانتظام صوبهٔ بهار مي پرداخت * و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید - و در هندوستان ملوک الطوائف شد - و در هر سري سوداي سلطنت و در هر دلي تمناي مملکت متمکن گشت - سلیمان خان - بعد وفات تاج خان برادرش - باستقلال کمال حاکم بنگاله و بهار شده - شهر گور را - بسبب ناسازي آب و هواي آنجا - ویران ساخته - قصبهٔ تانڈه را آباد ساخت * و در سنه ۹۷۵ ولایت اوڈیسه را بتصرف درآورد - و نائب مستقل دران مکان با فوج معتمد گذاشته - خود عازم تسخیر ملک کوچ شد * و اطراف و جوانب آنرا بحیطهٔ تصرف درآورده - هنوز محاصرهٔ شهر میداشت - که دران اثنا خبر رسید

که گردن‌کشان اوڈیسه باز علم بغی افراشتند * ناگزیر ازان جا برخاسته به ٹانڈہ - که دارالملک او بود - مراجعت نمود * و چند گاہ بهمین منوال تزلزل در هندوستان بود * و چون محمد همایون پادشاه از ایران مراجعت به هندوستان نمود - سلیمان خان - مآل‌اندیشی نموده - عرضداشت مبنی اظهار اعتقاد و اخلاص - معه تحف و هدایا - ارسال نمود - و ازان طرف هم - بمقتضای صلاح وقت که قلع و قمع شیرخانیان درپیش بود - پیشکش و هدایا تشریف پذیرائی یافته - فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر دلاسا و تسلی صدور یافت - و بخلعت بحالی بدستور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و بعد ازان هرچند سلیمان خان خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرده بود - اما(۱) خود را حضرت اعلی میگفت - و بحسب ظاهر با جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ملائمت نموده - گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد * قریب شانزده سال حکومت بنگاله باستقلال تمام نموده - در سنه ۹۸۱ بر بستر خاک استراحت فرمود * و او بسیار تندمزاج و جفا پیشه وسخت‌گیر بود * و در تاریخ فرشته حکومت تاج خان کرانی ننوشته - و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال مینویسد * چون برادرانش را - از ابتدا - حکومت این ممالک تفویض بود - و تاج خان بعد ازان آمد - لهذا همگی ایام حکومت آنها را بر یک کس ختم کرد * والله اعلم بالصواب *

---

(۱) عبارت اینجا بی ربط - غالباً چنان باشد ۰ و خود را حضرت اعلی میگفت اما بحسب *

فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان *

بعد از وفات سلیمان - پسرش بایزید خان - اطلاق سلطنت بر خود نموده - بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود - هنوز یک ماه بیش نگذشته بود - و بقولی یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود - که هانسو نام افغانی - که پسر عم بایزید و بزنگ او بود - قصد او نموده - او را بدیوانخانه بدغا قتل ساخته - میخواست که خود متصدی امور سلطنت گردد * لودی خان - که سردار عمده و معتبر سلیمان خان بود - ابا نموده - بقتلش اقدام نموده * بقولی بعد دو و نیم روز برادر کوچک - که داؤد خان نام داشت - بعوض خون برادر خود هانسو را کشت * بر هر تقدیر بعد از بایزید داؤد خان برادرش جانشین برادر خود شده *

ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان *

چون داؤد خان بر سریر حکومت بنگاله متمکن شد - پرکاروار محیط نقطهٔ سلطنت بنگاله گردیده - خطبه و سکهٔ قلمرو بنگاله بنام خود ساخت * و بواسطهٔ شرب مدام - و مصاحبت ارذال[1] و اوباش - و کثرت خیول و خدم - و وفور استعداد و حشم - و فراوانی اسباب و دولت - و افزونی شان و مکنت - که چهل هزار سوار خوش اسپه - و سه هزار و سه صد

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ارزال *

زنجیر فیل - و یک لک و چهل هزار پیاده - از قسم تفنگچي و برق‌انداز و بان (۱) انداز و کماندار - و بست هزار توپ - که ازان جمله اکثر قلعه شکن - و بسیار نوارهٔ جنگي - و دیگر آلات و ادوات حرب - که مستعد و موجود داشت - نخوت‌آرا شده - حوصلهٔ ممالک‌ستاني و کشورگیري بخاطر آورده - حواشي ممالک محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانید * هرچند دولتخواهان ازین امور مانع آمده - نسخهٔ نصائح خواندند - بگوش هوش نشنید * منعم خان - المخاطب به خان‌خانان - که از طرف محمد اکبر پادشاه حاکم جونپور بود - و منصب پنجهزاري داشت - بحکم پادشاه متوجه بقلع و قمع داؤد خان شد - و او برخي از امراي مغل را پیشتر از خود گسیل کرد * داؤد خان از دریافت این معني - لودي خان افغان را - که از امراي عمدهٔ او بود - بمقابلهٔ مغلان تعین نمود * در پتنه مقابلهٔ طرفین رو داده - چندي بجنگ پرداختند * آخرالامر فریقین بصلح راضي شده - هردو لشکر بولایت خودها مراجعت کردند * اما جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه قبول صلح نه نموده - راجه تودرمل را - به (۲) منصب هزاري سرفراز کرده - صاحب اهتمام بنگاله نموده - پیش خان‌خانان فرستاد - و امرایان و افواج دیگر را - بپاشیلیقي (۳) خان مذکور -

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي با انداز * (۲) درنسخه‌هاي قلمي که بجاي به *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي بپاس سایقي - و این بیمعني *

بنا بر استیصال داؤد خان نامزد کرد - و درباب تسخیر مملکت بهار مکرر فرمان به خان‌خانان اصدار فرمود * چون دران وقت میان داؤد خان و لودي خان في‌الجمله نزاعتي بهم رسیده بود - لودي خان کوفته‌خاطر شده - به خان‌خانان ابواب ملائمت مفتوح داشته - نسبت محمد اکبر پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمود * قتلو‌خان نام سرداري - که با لودي خان نفاق داشت - سلسلهٔ عداوت جنبانیده - به داؤد خان شکایت کرد - که او با امراي اکبري (١) سازش دارد - و در نهاني یکرو و یکداستان است * داؤد خان از اطلاع این معني به لودي خان (٢) مقالت مجرآمیز نوشته - با خود متفق ساخته - پیش خود برد - و خلاف مروت کرده - لودي خان را - که بحسن راي و تدبیر (و) شجاعت و مردانگي معروف و موصوف بود - بقتل آورد - و خود با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت - و جائي (٣) که آب سون و سرو و گنگ التحاق یافته است برروي دریا جنگ عظیم واقع شد * لمؤلفه -

برآمد ز ناورد ، بونا و پیسر
شپاشاپ پیکان قفا فاش تیــر *
چکاچاک خنجر بگردون رسید -

---

(١) در نسخه‌هاي قلمي اکثري * (٢) در فرشته تقاضا * (٣) در فرشته - " جائي که آب سون به گنگ ملحق میشد " *

جگر چاک شد خون به جیحون رسید *

نجرزین بخود[1] یلان گشته غرق -

چو تاج خروسان جنگی بفرق *

عاقبت الامر اقبال اکبري غالب آمده - و افغانان منهزم شده - رو بگریز نهاده - به پتنه رفتند * و چند کشتي ایشان بدست مغلان افتاد * خانخانان هم متعاقب از دریا گذشته جلوریز متوجه به پتنه شد - و آن قلعه را - که داؤد خان در وي متحصن گشته بود - محاصره کرده طرح جنگ انداخت * لمؤلفه -

چو بر قلعه افتاد شان طرح جنگ -

ز طرفین غرید توپ و تفنگ *

ز آواز غـریدن تـوپ و دود

چو ابر سیه کاندرو رعد بود *

ز باریدن گولهها چون تگرگ

روان شد دران فوجها سیل مرگ *

چون این خبر به محمد جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید - دانست که بي‌توجه او فتح قلعهٔ پتنه غیرممکن است - لهذا همت ملوکانه کاربسته - خود با جمیع شاهزادهها و امرا دریک هزار کشتي نشسته - و رنگارنگ پوششها بر کشتیها افگنده - در عین بارش باران متوجه شد * و چون بحوالي پتنه رسید - خبر یافت

---

(۱) در نسخههاي قلمي بجولان باد بجاي بخود یلان *

که عیش خان نیازي[1] - که از سرداران معتبر آن افغان بود - از قلعه برآمده - با خان‌خانان جنگ کرده کشته شد - و مردم قلعه در فکر گریز اند * پادشاه خان‌عالم[2] را با سه هزار سوار بفتح قلعهٔ حاجي‌پور تعین فرمود * و او بدان جا رفته - قلعه را از دست فتح خان انتزاع کرده - بتصرف آورد * داؤد خان - از دریافت فتح قلعهٔ حاجي‌پور - ایلچیان کاردان بدرگاه اکبري فرستاده - استعفاي جریمه نمود * اکبر شاه فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد - و اگر بملازمت نمي‌آید از سه کار یکي اختیار کند - یا خود تنها بمقابلهٔ من بیاید - یا یکي از امراي (خود) را تنها بفریسد[3] تا بامراي من جنگ کند - یا یک فیل جنگي بفریسد تا با فیل من جنگ نماید - هرکه مظفر شود ملک ازو باشد * داؤد خان - از استماع این پیام هراسان شده - صرفه در اقامت پتنه ندیده - وقت شب از دروازهٔ آهني برآمده - و بکشتي سوار شده - و اسباب و حشم را همان جا گذاشته - بجانب بنگاله گریخت * قلعهٔ حاجي‌پور و پتنه مفتوح شد - و محمد اکبر پادشاه بست و پنج کروه تعاقب منهزمان نموده -

---

(۱) در منتخب اللباب خافي‌خان چاپ کالج پریس سنهٔ ۱۸۶۹ع نیازي نام طائفهٔ افغان نوشته * در نسخه هاي قلمي نباري * (۲) در اسکوارت همچنین - در نسخه‌هاي قلمي اینجا جان عالم نوشته و جاي دیگر خان عالم * صفحه ۱۶۱ سطر ۵ بنگرند * (۳) اینجاي بفرستد *

چهار صد زنجیر فیل داؤد خان با دیگر لوازم حشمت بدست بهادران مغل افتاده - هرکه گریخت جان بسلامت برد - ما بقی علف تیغ ساخته - منعم خان را بضبط آن نواح و دفع[1] داؤد خان مامور ساخته - خود از دریاپور علم مراجعت افراشت * چون خان‌خانان به سکری‌گلی رسید - داؤد خان بیطاقت شده بجانب اڈیسه گریخت * و بعضي از امرای اکبری - مثل راجه تودرمل وغیره - که دنبال او به اڈیسه رفته بودند - از دست جنید خان - پسر داؤد خان - دو کرت شکست یافتند - و منعم خان بر این معني آگاه شده[2] خود بجانب اڈیسه رفت * داؤد خان باستقبال برآمده - چون مقاربت فئتین رو داد هردو لشکر تعبیهٔ صفوف نمودند * لمؤلفه -

دلیران بمیدان کشیدند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
دو سو فوج قائم شده چون دو کوه -
یکي بي‌شکوه و دگر با شکوه *
نمودند هریک همي دستبرد -
هم از توپ و تیر و سنان زد و خورد *
ز خون دلیران هردو سپاه
روان گشته سیلي دران رزمگاه *

---

(۱) بجاي و دفع درنسخه‌هاي قلمي واقع * (۲) درنسخه‌هاي قلمي شد *

بمیدان فتاده ز بس کشتها -
بهرسو نمودار شد پشتها *

گجرا[1] نام افغاني - که بشجاعت و تهور رستم وقت بود - و هراولی فوج داؤد خان باو تعلق داشت - بر هراول خانخانان - که خانعالم بود - حملههاي مردانه آورده - فوج هراول را برهم زد - و خانعالم را بقتل رسانید - (و) پاي ثبات هراول را متزلزل ساخت * و جمعي - که میان قُول و هراول بودند - از صدمهٔ داؤد خان برهم خورده - پناه بقُول برده - باعث تفرقه نیز شدند * و خانخانان - با جماعهٔ قلیلي که مانده بود - مقابل با گجرا شده - بحسب اتفاق گجرا و خانخانان بیکدیگر رسیدند * لمؤلفه -

دو شمشیرزن چون بهم شد دو چار -
کشیدند تیغ از دو سو آبدار *
همي این بوان وان برین زخم زد -
بدان سان که از جنگجویان سزد *
نشد بر زرهها یکي کارگر -
دگر بود در پیش رو شان سپر *
ز شمشیر گجرا سرانجام کار -
تن خانخانان شده زخمدار *

(۱) در اسکوارت و طبقات اکبري گوجر *

دیگـــر یاران درمیـــان آمدند -
میـــان دو سردار حائل شدند *

خان خانان - با آن حال جنگ کنان - از معرکه بیرون رفته بایستاد - و چون لشکر متفرقه برو جمع شد - باز متوجه حرب گجرا گردید * قضا را در عین گرمی حرب تیری بر مقبل گجرا رسید * لمؤلفه -

چو گجرا دگر بار آمد بجنـــگ -
ز شست قضا شد کشاده خدنگ -
به پیشانیش چون رسیـــد از صفا -
گذر کرد پیـــکان ز سوی قفـــا (۱) *
بر افتاد گجـــرا بمیـــدان چو کوه -
ز افتادنش گشت بیـــدل گروه *
چو دولت ز داؤد خان رو بتافت -
ز هر جانب ادبار بر وي شتافت *
گریزان (شد) از جنگ داؤد خان -
که دیگر نبودش ظفر را گمـــان *

داؤد خان - فیلان و جمیع اسباب حشم را گذاشته - به بیدلي تمام از میدان گریخت * همه اسباب بدست افواج مغل آمد * و راجه تودرمل وغیره امرای پادشاهي بتعاقب داؤد خان شتافتند *

(۱) در نسخهای قلمي قضا *

داؤد خان - چون بنواحي درياي چين رسيد - در پاي قلعه - که کنار نهر کتک بود - پناه برد - و چون راه گريز مسدود بود - ناچار اهل و عيال را در قلعه گذاشته - خود کفن در گردن انداخته - و دل بر مرگ نهاده - بعزم جنگ برگشت * راجه تودرمل چگونگي حال را به خان خانان اعلام نمود * خان خانان بارجود زخمها بر جناح استعجال بانجا شتافت * اما داؤد خان بتوسط يکي از امرايان حرف صلح درميان آورد - و چون بناي آشتي استحکام يافت - بملاقات منعم خان رفت * خان‌خانان - سلوک مروت و فتوت مرعي داشته - کمر (و) خنجر و شمشير مرصع بجواهر قيمتي باو داده - ولايت اوديسه و کتک بنارس[1] را به داؤد خان مسلم داشته - باقي ممالک را متصرف شده - بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده - ببلدهٔ ټانده آمده - (به) امر حکومت پرداخت * چون در سفرات سابق - از عهد محمد بختيار خلجي تا زمان شير شاه - بلدهٔ گور پاي‌تخت سلاطين بنگاله بود - و بواسطهٔ ناسازي آب و هواي انجا با مردم غير بومي - افغانان خواص‌پور ټانده را احداث نموده نشيمن‌گاه حکام ساختند - خان‌خانان - بفکر تعمير بلدهٔ گور شده - بدان جا رفت -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کټک و بنارس - مگر صحيح کټک بنارس - چه کټک را کټک بنارس نيز ميگفتند - چنانکه در آئين اکبري و طبقات اکبري مذکور است *

و آن شهر را مجدداً تعمیر ساخته - نشیمن خود کرد * و در همان زودی از عدم موافقت آب و هواي انجا بیمار شده - در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد * داؤد خان ۰ از دریافت خبر وفات خان‌خانان - باتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت - و في‌الفور بعزم استخلاص خواص پور تانده آمد * امراي اکبري تاب توقف نیاورده - کلهم بیرون رفتند * داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت *

حکومت نواب خان‌جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل داؤد خان *

چون خبر وفات منعم‌خان خان‌خانان در دهلي رسید ۰ محمد اکبر پادشاه حسین قلي خان ترکمان را - بخطاب خان‌جهان نواخته - بحکومت بنگاله تعین نمود * و چون خان‌جهان دران نواح رسید - خواجه مظفرعلي ترهتي - که نوکر بهرام‌خان بود و خطاب مظفرخان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعهٔ رهتاس آمده بود - با لشکر بهار و ترهت و حاجي‌پور وغیره با وي ملحق شد * و جمیع امراي اکبري با آنها متفق شده عازم تسخیر قلعهٔ تیلیاگدهي و سکري‌گلي شدند * داؤد خان نیز - با لشکر قیامت اثر - دران محل که مابین گدهي و تانده است - بمقابلهٔ خان‌جهان شتافت * اما خان‌جهان - بحملهٔ اول

گڈھي را مفتوح ساخته - قریب یک هزار و پانصد افغانان را بقتل درآورد - و متوجه آن موضع - که معسکر داؤد خان بود - شد * چون بعد بقرب مبدل گردید - پانزدهم شهر محرم سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه - طرفین بآراستن[1] صف سپاه قیام نمودند * لمؤلفه -

دو پرخاشگر صف برآراستند -
ستیزآوران جنگ میخواستند *
چو شد گرم بازار جنگ و ستیز -
کشیدند بر یک دگر تیغ تیز *
ز غریدن توپ و قهقاه بان
بلرزید بر خویشتن آسمان *

کالاپهاڑ - که از امرای نامدار داؤد خان بود - بر جرنغار[2] خان جهان تاخته برهم زد - و مظفرخان بر برنغار[3] داؤد خان وانده از جا برداشت[4] - و دران حالت خان‌جهان بر قول داؤد خان حمله برد - و جنگ صعب درگرفت * لمؤلفه -

دو و تن برآمد دران رزمگاه -
بسی خلق شد کشته از دو سپاه *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي " طرفین صف بآراستن سپاه " * (۲) در نسخه‌های قلمي جورنغار * (۳) در نسخه‌های قلمي برانغار * (۴) در نسخه‌های قلمي برخواست *

زبس کشته‌ها پشته‌ها گشته بود -
شد آثار روز قیامت نمود *
یل نامور خان‌جهان در نبرد
برآورد از فوج داؤد(۱) گرد *
بهر سو که شمشیر افراختی
عدو را سر از تن جدا ساختی *
و زین سوی داؤد با تیغ تیز
بر آورد از فوج او رستخیز *
بهر سو که با تیغ رو می‌نهاد
به پایش سر خود عدو می‌نهاد *
اگر بر سواری زدی تیغ کین -
دو پاره شدی تا بقربوس زین *
وگر نیزه بر سینهٔ کس زدی(۲) -
سنانش ز پشتش ترازو شدی *
به نیروی بازوی(۳) آن شیر مست
بسی را بکشت و بسی را بخست *
و لیکن چو اقبال یاری نکرد -
بمیدان قدم استواری نکرد *

---

(۱) درنسخه‌های قلمی اوداد بجای داؤد * (۲) مؤلف قافیهٔ زدی با شدی جائز داشته * (۳) بجای بازوی شاید که بازویش باشد *

هزیمت شد و مال و اسباب باخت -
دو اسپه بسوي ري ادبار تاخت *

چون هماي فتح و ظفر بر لشکر اکبر شاه سایه انداخت - و داؤد خان از معرکه فرار نمود - بهادران لشکر خانجهان - تعاقب از دست ندادہ - دنبال نمودند - تا آنکه داؤد خان را - اسیر دستگیر نموده - نزد خانجهان آوردند - و خانجهان - وجودش را مایهٔ فتنه و فساد دانسته - حکم بقتل او کرد * لمؤلفه -

سرش را بریدند از تیغ کین -
شد از خون داؤد رنگین زمین *
شده تخت شاهي ز شاهان تهي -
ز بنگاله شد ختم نام شهي *

جنید خان - پسر داؤد خان - که زخم گران برداشته از معرکه بدر رفته بود - بعد دو سه روز تن مجروح او از روح تهي گردید * خانجهان آن قدر ممالک - که در ضبط خانخانان بود - بقبض درآورده - تمامي فیلان افغانان را با دیگر غنائم بخدمت اکبر پادشاه مرسول داشته * و مظفر خان - نقارهٔ مراجعت نواخته - به پتنه رفته - در سنه ۹۸۴ متوجه تسخیر قلعهٔ رهتاس گشت *

کیفیت مستاصل شدن بعضي امراي داؤد خان *

چون مظفرخان عازم مراجعت بسمت پتنه شد - در اثناي راه

محمد معصوم خان را بر سر حسین‌خان افغان - که دران نواح بود -
گسیل کرد - و او حسین خان را گریزانیده در پرگنه - که جاگیر او
بود - درون قلعه فرود آمد - و کالاپهاز با هشت صد سوار
بر سر معصوم خان آمده محاصره کرد * معصوم خان فرجة دیده
دیوار عقب قلعه را شگافته برآمد - و با کالاپهاز جنگ درداد *
قضا را در عین گرمی جنگ فیل ادبار - که فیل جنگی کالاپهاز
بود - بخرطوم اسپ معصوم خان را زیر کرد - و او را پیاده
ساخت * دران اثنا جوانان تیرانداز بضرب تیر فیلبانش را
کشتند - و فیل بی‌فیلبان[1] بحسب اتفاق بر فوج خود حمله کرد -
و بسیاری از افغانان را هلاک و پامال ساخت * ازین سبب
شکست بر افغانان افتاد - و کالاپهاز کشته شد - و فیل او
باز گردید * ولایت اوڈیسه و کٹک‌بنارس و تمامی ممالک
بنگاله و بهار - باهتمام و سعی خان‌جهان بالتمام داخل دیوان
محمد اکبر پادشاه شد - و دولت سلاطین بنگاله اختتام و انقراض
پذیرفت - و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه دران ممالک نشد *
و امرای بزرگ افغانان - بطور[2] حسین خان و کالاپهاز - چنانکه
ذکر شد - یکقلم مستاصل شدند - و بعضی باقصای ممالک بنگاله
در جنگلها خزیدند * در سنه ۹۸۷ خان‌جهان ترکمان داعی حق را
لبیک اجابت گفت - و افغانانی - که نام و نشان شان مفقود بود -

(۱) در نسخه‌های قلمی بی‌فیلبانان * (۲) در فرشته مثل *

سر از گوشها برآورده - مکرر در فکر امارت و ایالت شدند * ازان جمله عثمان خان نام - سردار عمدهٔ (۱) افاغنه - باجتماع افغانان پرداخته - سر بشورش برداشت * محمد اکبر پادشاه خان‌اعظم مرزا عزیز کوکه (را) با دیگر امراي عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعین نمود * و او مساعیِ جمیله در قلع و قمع افاغنه بتقدیم رسانید * و چون دفع مادهٔ فساد افاغنه بکلي صورت نمي‌بست - لهذا در سنه ۹۹۰ شهباز خان کنبو (۲) بکومک افواج سابق لاحق گشت - و با عثمان‌خان جنگها رو داد * و افواج قاهره دست از قتل و اسیر (و) غارت و نهیب آن جماعه نمي‌کشیدند * بالجمله در حین حیات اکبر شاه دولت افاغنه رو بزوال نهاد - اما چون استیصال کلي نشده بود - بعد شنقار شدن اکبر پادشاه - که در سنه ۱۰۱۴ - هزار و چهارده - هجري وقوع یافته بود - عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوي شمشیر آورد * و قریب بیست هزار افغان فراهم آورده - خطبهٔ آن نواح بنام خود خوانده - و بغرور جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز نهاد * و امراي پادشاهي را - که درین ملک بودند - بحساب نه آورده - بر ممالک محروسهٔ پادشاهي دست تطاول دراز کرد *

اکنون خامهٔ بدائع نگار بتحریر حالات ناظمان بنگاله - که از پیشگاه آسمان‌جاه پادشاهان چغتائي بخلاع نظامت بنگاله مخلع

---

(۱) بعد لفظ عمده در نسخه‌ هاي قلمي بر نوشته * (۲) بعض کنبوه خوانند *

شده - لواي حكومت برافراشته - اين ديار را از خس و خاشاک وجود اشرار پرداخته اند - مي پردازد *

روضهٔ ثالث در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطين تيموريهٔ دهلي بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

نظامت راجه مان سنگه *

چون - بتاريخ نوزدهم جمادي الثاني سنه ۱۰۱۴ هجري - نورالدين محمد جهانگير پادشاه - در ارک مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - بر اريکهٔ سلطنت جلوس فرمود - ازانجا که خبر طغيان عثمان خان متواتر از روي وقائع و اخبار و عرائض امرا رسيده بود - هم در روز جلوس راجه مان سنگه را خلعت فاخره با چارقب و شمشير مرصع و اسپ خاصه عطا فرموده - بنظامت صوبهٔ بنگاله امتياز بخشيد - و وزير خان بديواني و تنقيح اين صوبه مباهات اندوخت * بعد رسيدن درين ملک - عثمان بدگوهر مبادرت بر مبارزت نمود - و در يکديگر جنگها واقع شد * عثمان بچيرگي و خيرگي تمام سلوک غالبانه مي نمود * چون ايام جنگ امتداد کشيد و استيصال افاغنه ميسر نشد - لهذا در همان سال جلوس راجه مان سنگه را ازين خدمت خلع نمودند - و قطب الدين خان کوکلتاش - بخلعت و کمر مکلل و اسپ با زين مرصع - جيغهٔ افتخار بر تارک امتياز زد * نظامت راجه مان سنگه هشت ماه و چند روز بود *

نظامت قطب‌الدين خان *

چون قطب‌الدين كوكلتاش - نهم شهر صفر سنه ۱۰۱۵ - بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله و منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو لک روپيه مدد خرج خان مذكور و سه لک روپيه مدد خرج كومكيان - سرمايهٔ افتخار اندوخت * بعد رخصت شدن از حضور والا درين ملک رسيده - هنوز چند ماه بيش نگذشته بود - كه از دست علي قلي بيگ استجلّو - كه مخصوص بخطاب شيرافگن خان بود - كشته شد * و تفصيل اين اجمال آنكه - علي قلي بيگ استجلّو سفرچيِ شاه اسمٰعيل پسر شاه طهماسپ صفوي بود * بعد فوت شاه اسمٰعيل - از راه قندهار به هندوستان آمده - در ملتان به عبدالرحيم خان خانان - كه متوجه فتح تبتّه و ملک سند بود - ملازمت نمود * خان‌خانان او را غائبانه در سلک بندگان پادشاهي منسلک ساخت - و او دران يورش مصدر ترددات نمايان و خدمات شايان گرديد * چون خان‌خانان مظفر و منصور ازان يورش مراجعت بحضور نمود - حسب‌الالتماس او بمنصب لائق سرفرازي يافت - و درهمان ايام صبيهٔ مرزا غياث[1] بيگ طهراني را - كه مسماة[2] مهرالنسا نام بود - نامزد او كردند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي عنايت بيگ - مگر در ديگر كتب تاريخ غياث بيگ *

(۲) لفظ مسماة اينجا بيكار - و بود بجاي داشت مستعمل *

و وقتي که حضرت عرش‌آشياني از اکبرآباد متوجه فتح دکن شدند - و شاهزادهٔ ولي‌عهد باستيصال رانا[1] دستوري يافت * علي قلي بيگ بکومک شاهزاده متعين گشت - و آن جناب - التفات تمام بحال او مبذول فرموده - بخطاب شيرافگن خان اختصاص بخشيدند * و بعد جلوس بر اورنگ جهانباني - جاگير او در بردوان بصوبهٔ بنگاله عنايت فرموده او را بدان صوب رخصت کردند * بعد ازان - چون دنائت طبع و فتنه‌جوئي و بدخوئي او معروض حضور شد - لهذا قطب‌الدين خان را در وقت رخصت بنگاله اشارتي رفته بود که اگر او را بر جادهٔ صواب راسخ‌دم و ثابت‌قدم بيند فبها و الا نه[2] روانهٔ درگاه فلک‌اشتباه سازد - و اگر در آمدن تعلل نمايد بسزا رساند * چون قطب‌الدين خان به بنگاله رسيد - آخر از حرکات و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد * هرچند حضور خود طلب نمود - عذرهاي نامسموعه[3] پيش آورده نيامد * قطب‌الدين‌خان حقيقت را بدرگاه والا عرضداشت نمود * فرمان صادر شد که بنوعي که در هنگام رخصت حکم شده بود - سزاي ناهنجاري در دامن روزگارش نهد * خان مذکور - بمجرد ورود فرمان - بلا توقف - جريده بر سبيل يلغار متوجه بردوان شد * شيرافگن خان - از دريافت خبر رسيدن خان موصوف - جريده

---

(۱) اي راناي اودي‌پور * (۲) نه بيکار * (۳) صفت بصيغهٔ مؤنث آورده برعايت موصوف - مگر آن جمع فارسي است *

با دو کس جلودار باستقبال شتافت * و در وقت ملاقات - مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتري دور او فرا گرفتند * او گفت این چه سلوک و کدام روش است * خان معزی الیه[1] - مردم را از هجوم مانع آمده - تنها همراهش شده - بسخن پرداخت * شیرافگن آیهٔ دغا از صفحهٔ حال مطالعه نمود * پیش ازان که از طرف ثاني حرکتی رو دهد - علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته - بچستی تمام شمشیري بر شکم قطب الدین خان زد - که روده و احشایش بیرون افتاد * خان مسطور - بهر دو دست شکم خود را گرفته - آواز[2] بر آورد که مگذارید که این حرامخوار بیرون رود * آئینه خان نام کشمیري - که از بندهاي عمدهٔ او[3] بود - اسپ را برانگیخته شمشیري بر فرقش زد * شیرافگن خان بهمان حال بیک ضرب کار او هم باتمام رسانید * درین وقت ملازمان قطب الدین خان - از اطراف هجوم آورده - بزخمهاي پیهم کارش ساختند * این شیرافگن خان همان است که زن او نورجهان - بیگم جهانگیر پادشاه - مشهور السنهٔ خاص و عام است * یکی از شعرا گوید -

نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیرافگن است *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي معزالیه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اورا *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي بود نه *

بعد کشته شدن قطب الدین خان نظامت صوبهٔ بنگاله به جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - تفویض گردید - و اسلام خان بجاي او بحکومت صوبهٔ بهار اختصاص یافت *

نظامت جهانگیر قلی خان *

در اواخر سنه ۱۰۱۵ - (که) سال دویم[1] از جلوس جهانگیري بود - جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - بحکومت بنگاله بلندپایگي یافت * و او لاله بیگ نام داشت - (و) از غلام زاده هاي میرزا حکیم بود * بعد وفات میرزا - بخدمت حضرت عرش‌آشیاني پیوست - و آن حضرت بشاهزادهٔ بلنداقبال - نورالدین محمد جهانگیر - مرحمت فرمودند * صاحب نفس قوي بود - و کارهاي عمده ازو متمشي میگشت - و در امور مسلماني و حق‌پرستي رسوخ تمام داشت * بعد رسیدن در بنگاله - هنوز بضبط و ربط کما ینبغي نپرداخته بود که لشکر اجل بر سرش تاخت * حکومت او یک سال و چند ماه بود * چون خبر وفات او بحضور رسید - اسلام خان - ولد شیخ بدرالدین فتحپوري - که نظامت صوبهٔ بهار داشت - بحکومت این دیار امتیاز یافت * و حکومت صوبهٔ بهار و پتنه به افضل خان - ولد شیخ ابوالفضل علامي - مقرر گردید *

(۱) دیگرجا دوم نوشته *

حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان *

چون - سال سیوم از جلوس - نظامت صوبهٔ بنگاله به اسلام خان تفویض یافت - در باب اطفای نائرهٔ شورش و طغیان عثمان خان تاکید بلیغ شد * خان موصوف - بعد رسیدن در جهانگیرنگر - به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت * چون حسن انتظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید - لهذا - سال چهارم از جلوس - بپاداش حسن خدمت - بعنایات منصب پنجهزاري ذات و سوار سر امتیاز باوج فلک سود * خان موصوف افواج گران - بسرکردگی شیخ کبیر و شجاعت خان - ترتیب نموده - باستیصال آن مایهٔ طغیان - یعنی عثمان خان - بر گماشت - و دیگر امرای نامدار - مثل کور خان پسر قطب الدین خان کوکه - و افتخار خان - و سید آدم بارهه - و شیخ اچهه - و معتقد خان - و پسران معظم خان - وغیره بندهای پادشاهي - بکومک مقرر گشتند * چون بحدود متعلقهٔ عثمان رسیدند - نخست مبالجهی سخن‌دان[1] بنابر اصلاح مزاج نکبت‌امتزاج[2] آن مایهٔ طغیان فرستاده * لآلی شاهوار نصائح ارجمند را گوشوارهٔ گوش هوش ساختند - ازانجا که آن بد سرشت در اصل جوهر ناقابل (بود) - و لیاقت شناخت این

---

(۱) در نسخه‌های قلمي سخن‌دانا - (۲) در نسخه‌های قلمي نکهت -

جوهر نداشت - قدر این شبچراغ ندانسته - خزف‌پاره‌هاي افکار لایعنی را در کیسهٔ ادبار خود فراهم آورد - و در مقابل آن گوهر تابان شبهٔ مزخرفات خود را در چید - و فرستاده را بی نیل[1] مقصود رخصت مراجعت داد - و خود آمادهٔ قتل شده - سمند مبادرت (و) مبارزت را گرم‌مهمیز ساخته - بر کفار ناله‌[2] پر از لامي و خلیش جنود ادبار آراست * چون خبر این جرأت و بی‌تمیزي او سامعه‌آشوب امراي جهانگیري شد - سال هفتم از جلوس - اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۰۲۰ ه - بتسویهٔ صفوف اقبال پرداخته - قدم تهور در میدان جلادت و شجاعت افشردند * و ازان طرف عثمان نیز - ترتیب افواج شقاوت‌امتزاج نموده - در عرصهٔ ادبار بمقابلهٔ اقبال صفوف قتال پیراست * بهادران رزمجو - از طرفین بمقابله و مجادله پرداخته - داد بسالت و شجاعت دادند * لمؤلفه -

صفوف از دو سو گشت چون رو برو

فتادند در یکدگر سو بسو *

ز توپ و تفنگ و سنان و ز تیر

شده گرم هنگامهٔ دار (و) گیر *

ز بس دود و از گرد تا آسمان

ممیز نمي شد زمین و زمان *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بی نیل در مقصود * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ ناله حرف که نوشته *

شد از شور و غوغاي هردو سپاه
همه عرصهٔ حشر آن رزمگاه *
روان هر طرف گوله و تیر و بان
ز جنگ‌آوران کرد خالي جهان *
تن پهلوانان طپان(۱) هر طرف
چو مرغان مذبوح در هر دو صف *

در عین گرمی هنگامهٔ جنگ و بارش تیر و تفنگ - عثمان - پردلي(۲) بکار برده - فیل مست جنگي پیشا پیش خود گرفته - بر فوج هراول حمله آورد * بهادران نبردآزما - پاي ثبات افشرده - دست باستعمال سیف و سنان کشاده - کارنامهٔ رستم و سام طي کردند * سید آدم بارهه و شیخ اچهه - که سرداران فوج هراول بودند - داد مردي داده جان‌نثار شدند * درین وقت چپقلش از طرفین در صفوف رو داد * افتخار خان سردار صف برنغار(۳) - و کشور خان سردار فوج جرنغار(۴) - با جمعي کثیر از نمکخواران - بساغر شهادت رحیق سقاهم ربهم شراباً طهورا پیمودند - و از مخالفان نیز جم غفیري بدار الجهنم شتافتند * عثمان چون دید که چندین از سران و نامداران فوج پادشاهي سرشار جام شهادت شدند - و صفوف از مردان

---

(۱) صحیح تپان * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بزدلي * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بران غار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۳ نیز بنگرند * (۴) در نسخه‌هاي قلمي جرانغار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۲ نیز بنگرند *

کار خالي شد - بار ديگر بچه نام فيلي مست را پيش رو داشته - خود بر فيل عماري‌دار سوار شده - بذات خود بر فوج هراول تاخته - حمله‌هاي پيهم نمود * ازين طرف شجاعت خان - با خويشان و برادران خود - بمقابله و مدافعه پرداخته - لوازم شجاعت و تهور بتقديم رسانيد (۱) * اکثري از خويشانش راوق شهادت نوشيدند - و بسياري زخمهاي چهره‌افروز برداشته دست از کار کشيدند * چون آن فيل به شجاعت خان رسيد - خان موصوف اسپ را جولان داده نيزه بر خرطوم فيل زد - و بچابکي تمام تيغ از کمر کشيده دو زخم متواتر بر مستکش فرود آورد - و چون برمتصل شد - جمدهر کشيده دو زخم ديگر رسانيد * فيل - از غايت مستي پرواي اين ضربه ها نکرده - بغضب تمام پيش آمد - (و) راکب و مرکوب را زير کرد * آن شجاع - چستي کار برده - سبک از اسپ جدا شده - راست بايستاد * درين حالت جلودار خان مسطور شمشير دودستي بر دست فيل زد - و زخم کاري افتاد - چنانکه فيل بزانو درآمد * شجاعت خان - بمددگاري جلودار - فيلبانش را بزير انداخت - و بجمدهر زخم ديگر بر خرطوم فيل زد * فيل ازين زخم فريادکنان گريخت - و قدمي چند رفته بيفتاد * اسپ شجاعت خان صحيح و سالم برخاست - و خان مذکور برنشست * مقارن اين حال - فيلي ديگر بر علمدار تاخته معه علم زير کرد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانيدند *

شجاعت خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم * جمعي که گرد پیش علمدار بودند پردل شده حربه‌های کاري انداخته - فیل را مجروح ساخته گریزانیدند - و علمدار را سوار ساختند * درین وقت که جنگ کوته‌یراق درمیان آمده - اکثري شهید و بقیة السیف جریح شده طاقت دست جنبانیدن نداشتند * اقبال پادشاهي بجلوه در آمد - گلولهٔ تفنگي بر پیشاني عثمان بدنهاد خورد - و او را بر عماري نگونسار ساخت * اگرچه دانست که جانبر نیست - با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد * و چون آثار مغلوبیت از ناصیهٔ بخت خود مشاهده نمود - عنان ادبار منعطف ساخته - با رمق حشاشه به بنگاله رسید * و افواج منصور تا[1] لشکرگاه بتعاقب پرداخته عنان کشیدند * عثمان نیمي از شب گذشته بگذشت * ولي خان برادرش و ممریز خان پسرش - خیمه و لوازم حشم را همان جا گذاشته - لاش آن بدمعاش را برداشته - بمخیم خود شتافتند * شجاعت خان بدریافت این واقعه ارادهٔ تعاقب نمود - اما دولتخواهان - عذر کوفتگي و ماندگي لشکر و تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده - دران روز مصلحت تعاقب ندادند * مقارن این حال - معتقد خان - که در آخر بخطاب لشکرخاني سرفراز گشته - و عبد السلام خان - پسر عبد المعظم خان - وغیره بندهای پادشاهي - با سه صد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي با *

سوار و چهار صد بندوقچي تازه در رسیدند * شجاعت خان - این مردم را همراه گرفته - بتعاقب آن گروه شقاوت‌پژوه پرداخت * ولي خان - قافیه بر خود تنگ دیده - پیغام کرد که مایهٔ این طغیان عثمان بود - نتیجهٔ کردار خود یافت - و ما همه تابع فرمانیم - اگر پیمان امان یابیم - سر بر آستان نهاده - فیلان عثمان را برسم پیشکش بگذرانیم * شجاعت خان و معتقد خان - دلداري نموده - عهود (و) مواثیق درمیان آوردند * روز دیگر ولي خان و ممریز خان با جمیع برادران و خویشان بملاقات شجاعت خان آمدند - و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گذرانیدند * شجاعت خان و معتقد خان - آنها را همراه گرفته - مظفر و منصور در جهانگیرنگر به اسلام خان پیوستند[1] * اسلام خان عرضداشت متضمن نوید این فتح در اکبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت - شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهي گذشته بمطالعه درآمد * و در جلدوي چنین خدمت نمایان بمنصب ششهزاري - و شجاعت خان باضافهٔ منصب و (خطاب) رستم‌زماني - سرفراز شدند - و سائر بندهاي پادشاهي - که در استیصال عثمان خان مصدر ترددات نمایان شده بودند[2] - هریکي بمناصب ارجمند ممتاز شدند * طغیان عثمان خان هشت سال بود - و در سال هفتم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۲۲ هجري - استیصال او بوقوع آمد * و سال

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیوست * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بود *

هشتم از جلوس - اسلام خان را با مردم مگ - که حیوان بصورت انسان اند - جنگ درمیان آمد * جمعي از مردم مگ را - که در قید آمده بودند - همراه پسر خود - هوشنگ خان - بحضور پادشاه ارسال داشت * و درهمان سال - که سنه ۱۰۲۲ هجري باشد - در بنگاله داعی حق را لبیک اجابت گفت - و حکومت این ملک به قاسم خان برادر او تفویض یافت *

نظامت قاسم خان *

چون حکومت بنگاله به قاسم خان - برادر اسلام خان - مقرر گردید - پنج سال و چند ماه متکی وسادهٔ نظامت بوده - چون آشامیان - در حدود ممالک محروسه - سر بشورش برداشته - سید ابابکر را از جمدهر (؟) دستگیر کرده بردند - و تدارک این معني کما حقه از خان موصوف متعذر شد - لهذا خان مذکور معزول شده - و ابراهیم خان فتح‌جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت *

نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه‌جهان در بنگاله *

ابراهیم خان فتح‌جنگ در سنه ۱۰۲۷ - مطابق سال سیزدهم جلوس والا - بحکومت صوبهٔ بنگاله و ولایت اوڈیسه سربلند گردید * و وي احمد بیگ خان - برادرزادهٔ خود را - حاکم اوڈیسه نموده - خود در جهانگیرنگر طرح اقامت انداخته - (و) در رتق و فتق امور ملکداري پرداخت * چون در زمان حکومت او واقعات سترگ رو داد - لهذا اجمالاً بتفصیل آن مي پردازد - سال هفدهم

از جلوس سنه ۱۰۳۱ - بعرض پادشاه جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتزاع قلعهٔ قندهار دارد - بنابران زین‌العابدین - بخشی احدیان - در برهانپور نزد شاهزاده شاهجهان فرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده - بر جناح استعجال - با افواج و توپخانه و اقبال - متوجه ملازمت حضور گردد * شاهزاده - از برهانپور نهضت فرموده - در ماندو رسیده - معروض داشت که موسم برسات نزدیک است - ایام بارش در قلعهٔ ماندو (۱) گذرانیده - متوجه درگاه خواهد شد * و پرگنهٔ دهولپور را بجاگیر خود التماس نمود - و دریا خان افغان را بحراست انجا تعین فرمود * چون پیش از وصول عرضداشت - در همان ایام - حضرت خدیو جهان صبیهٔ نورمحل را - که از شیرافگن داشت - برای شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده بودند - و پرگنهٔ مذکور بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده - شریف الملک - ملازم شاهزاده شهریار - قلعهٔ دهولپور را بتصرف خود داشت * مقارن آن دریاخان رسیده خواست بر قلعه دست تصرف دراز کند - از طرفین نائرهٔ قتال اشتعال یافت * قضارا تیری بر حدقهٔ شریف الملک رسیده چشمش را از نور عاطل ساخت * وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شده - آتش فتنه بالا گرفت - و بتحریک بیگم خدمت قندهار به شهریار تعلق یافت * و میرزا

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ماندہ و گذرانیده - در سیر المتاخرین و منتخب اللباب قلعهٔ ماندو *

رستم[1] صفوي باتاليقي شاهزاده و سپه سالاري لشکر ممتاز گرديد * شاهجهان - از دريافت اشتعال آتش فساد - افضل خان - خلف ابو الفضل علامي - را - که بعد عزل از صوبهٔ بهار بديواني شاهزاده امتياز يافته بود - معه عرضداشت روانهٔ حضور ساخت - تا بآبياري ملاطفت و مدارا هيجان غبار فتنه را تسکيني دهد - و آزرم و ادب از ميان نرود * ازانجا (که) بيگم در مزاج پادشاه تصرف تمام داشت - او را راه سخن نداده بحصول مطالب رخصت مراجعت داد - و بمتصديان درگاه اعلی حکم[2] شد که محالات متعلقهٔ شاهجهان را - که در سرکار حصار و ميان دواب واقع[3] است - بجاگير شهريار تنخواه نمايند - و بشاهزادهٔ بلنداقبال فرمان شد که صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنايت شد - ازين صوبجات در هر جا که خواهند اقامت نموده بضبط آن حدود پردازند * و جمعي از بندها را بجهت يورش قندهار طلب شده است - بر سبيل استعجال روانهٔ حضور نمايند * و غرهٔ خورداد سال هجدهم از جلوس والا سنه ۱۰۳۲ - آصف خان بصاحب صوبگي ممالک بنگاله و اوديسه دستوري يافت * چون صبيهٔ آصف خان در عقد ازدواج شاهجهان بود - بعضي مگس طينتان - آصف خان را بجانبداري

(۱) در منتخب اللباب همچنين مگر در نسخههای قلمي اينجا نسيم صفوي و جائی ديگر رستم صفوي * صفحه ۲۰۵ سطر ۸ بنگرند *

(۲) در نسخههاي قلمي حاکم * (۳) در نسخههاي قلمي واقعه *

شاهجهان متهم داشته - بیگم را باین آوردند که مهابت خان را - که از قدیم با آصف خان خصومت دارد - و با شاهجهان بی اتفاق است - از کابل باید طلبید - و فرامین عالم‌مطاع و نشانهاي بیگم بطلب او صادر گردید * مهابت خان - از کابل رسیده - بسعادت ملازمت حضور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و به شریف[1] - وکیل شاهزاده پرویز - حکم شد که بسرعت تمام شتافته - شاهزاده پرویز را با لشکر صوبهٔ بهار بحضور آرد * و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت - همان سال دویم ماه آذر حکم شد که آصف خان عطف عنان نموده بدرگاه رسد * القصه شاهجهان - از دریافت خبر مقدمات مذکور و بی التفاتي حضرت شاهنشاهي و نقار خاطر نورجهان بیگم - مقرر نمود که قاضي عبد العزیز - متوجه درگاه والا شده - مطالب ایشان را بعرض همایون رساند - و پیش از فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز - خود بخدمت پدر بزرگوار شتابد - یحتمل که غبار فتنه فرو نشیند * فی الجمله قاضي موصوف بر کنار آب لودیانه داخل لشکر فیروزي شد* ازانجا که خاطر همایون باغواي بیگم آشفتگي تمام داشت - قاضي را بار حضور نداده - به مهابت خان حکم شد که او را مقید دارد * دریں نزدیکي شاهجهان هم - بافواج فراوان - بنواح اکبرآباد - در فتحپور مضرب خیام ساخت - و موکب

---

(۱) شاید که شریف خان باشد - صفحه ۲۰۴ سطر ۱۶ بنگرند *

اقبال پادشاهي از سرهند معاودت فرمود - و سائر امرا و منصبداران
از محالات جاگير خودها آمده - بسعادت زمين‌بوس فائز شدند
و تا رسيدن بدارالخلافهٔ دهلي جمعيت موفور فراهم آمد * و هراولي
فوج به عبدالله خان مقرر گشته - حکم شد که یک کروه پیشتر
از اردوي معلی فرود آمده باشد * اما شاهجهان - مآل‌اندیشي
فرموده - بخود قرار داد که اگر باين جمعيت انبوه بمقابله شتابد -
احتمال دارد که کار بجائي رسد که تدارک‌پذير نباشد - لهذا با
خان‌خانان و بسياري از بندها - از راه راست عطف عنان
نموده - بست کروه جانب جنوب شتافتند * و راجه بکرماجيت
و داراب[۲] خان پسر خان خانان را - با جمعي از بندها - بمقابلهٔ
لشکر فيروزي گذاشتند - تا اگر فوجي - بتحريک بيکم - بتعاقب
تعين شود - نامبردها سد راه آنها شوند - تا وقتي که فتنه اطفا
پذيرد * و تاريخ بستم جمادي‌الاول سنه ۱۰۳۲ خبر معاودت
شاهزاده شاهجهان معروض حضور گرديد * بيکم - بتحريک
مهابت‌خان - آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان
و لشکرخان و فدائي‌خان و نوازش خان وغيره (۱) - با
جمعيت بست و پنج هزار سوار - بمقابله برگماشت * و ازان طرف
راجه بکرماجيت و داراب خان - ترتيب افواج نموده - در برابر

---

(۱) در نسخهاي قلمي - تبريزي و مقتدرخان * (۲) در نسخهاي قلمي
دارابخان - و بالاتر درابخان و دارابخان *

آمدند - و از طرفین بجنگ تیر و تفنگ اقدام نمودند * چون عبدالله خان با شاهجهان یکدل بود - اقرار(۱) داشت که - هرگاه افواج باهم مقابل شوند - بوقت فرصت - خود را بخدمت شاهزادهٔ والا تبار رسانم * درین وقت قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست * راجه بکرماجیت - که (بر) ارادهٔ عبدالله خان مطلع بود - شادان و فرحان نزد داراب خان شتافت - تا نوید آمدن او رساند * قضارا گلولهٔ تفنگ بر پیشانی راجه رسید - في الفور بیفتاد * ازین ممر سررشتهٔ انتظام افواج شاهزاده از هم گسیخت * با آنکه مثل عبدالله خان سردار - بنای فوج هراول پادشاهی را منهدم ساخته - بلشکر شاهزاده متفق شده بود - تا هم داراب خان وغیره - سرداران لشکر - پای همت خود را برجای داشتن نتوانستند * ازان طرف رفتن(۲) عبدالله خان و ازین طرف کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت - و دست و دل لشکریان از کار رفت * آخر روز افواج طرفین بجای خودها رفته قرار گرفتند * الحاصل موکب شاهنشاهی از اکبرآباد بصوب اجمیر نهضت فرمود - و شاهزادهٔ شاهجهان بجانب ماندو رایت مراجعت برافراشت * و بست و پنجم ماه مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند *

---

(۱) بجای اقرار شاید که قرار باشد * (۲) در نسخه‌های قلمي قبل لفظ رفتن و کشته شدن حرف از نوشته و آن مخل معنی *

عنان اختیار شاهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصوابدید راي مهابت خان مفوض شد * چون شاهزاده پرویز - با عساکر نصرت مآثر - از کریوهٔ چاندا عبور نموده - بولایت ماندو درآمد - شاهجهان - با جمعیت خود - از قلعه فرود آمدند - و رستم‌خان را با جمعي بمقابله فرستادند * بهاءالدین برقنداز - از مخصوصان رستم خان - که در سلک بندگان منسلک بود - از مهابت خان عهود (و) مواثیق گرفته - در کمین فرصت نشست * وقتي که افواج طرفین برابر هم صف‌آرا شدند - رستم‌خان - اسپ برانگیخته - خود را بلشکر پادشاهي ملحق ساخت * این رستم خان بدسرشت را - شاهزادهٔ والا قدر از منصب سه‌بستي (۱) بوالا پایهٔ پنجهزاري و خطاب رستم‌خاني نواخته - بصوبه‌داري گجرات سرفراز فرموده بودند - و اعتماد کمال بر وي داشتند * درین وقت که او را سالار سپاه ساخته بمقابلهٔ شاهزاده پرویز تعین فرمودند - حقوق تربیت چندین ساله را بر طاق بیوفائي گذاشته - به مهابت خان پیوست * از وقوع این حرکت افواج شاهزاده یکقلم برهم خورد - و اعتماد از میان برخاست * اکثري - جادهٔ‌پیماي شوارع ناحق‌شناسي شده - رو بفرار آوردند * شاهجهان - از اطلاع این حال - باقي مانده را پیش خود طلبیده - از آب نربدا عبور فرموده - کشتیها را بآن طرف کشیده - بیرو یک کشتي را

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بشتي *

با جمعي بر کنار آب گذاشته - خود با خان خانان و عبدالله خان وغیره بصوب قلعهٔ اسیر و برهانپور شتافت * محمد تقي بخشي نوشتهٔ خان‌خانان را - که نهاني نزد مهابت خان فرستاده بود - گرفته - بخدمت شاهزاده شاهجهان آورد * در عنوان مکتوب این بیت نوشته بود -

صد کس بنظر نگاه میدارندم -
ورنه بپریدمي[1] ز بي‌آرامي *

شاهزاده او را - با داراب خان پسرش - از خانه طلب داشته - آن نامه را در خلوت بوي بنمود - و وي جواب معقول نیارست[2] داد - لهذا او را با فرزندانش - متصل دولتخانه - نظربند نگاه داشتند - و فال بد مضمون بیت راست آمد * مهابت خان - بنهاني نوشته‌ها فرستاده - خان‌خانان را بسخنان مردم‌فریب از راه برد * و خان‌خانان - بطریق مشورت - بخدمت شاهجهان التماس نمود که چون زمانه بناسازي ست - اگر چندي بمقتضاي آنکه -

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز -

طرح صلح اندازند - قرین مصلحت و موجب رفاهیت بنده‌هاي خدا خواهد بود * شاهجهان - اطفاي آتش فتنه را فوز عظیم پنداشته - خان‌خانان را در خلوت برده - اول بسوگند مصحف

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بپرندمي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نیارامست *

خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند - و او - دست
بمصحف برده - بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز ازان جناب
روي اخلاص نتابد - و طريق بيوفائي نه پيمايد - و درانچه
قرين صلاح و خيرخواهي طرفين باشد كوشد * شاهجهان - پس
از دلجمعي خود - خانخانان را رخصت فرموده - داراب خان
را - با فرزندان او - در خدمت خود نگاه داشتند * و مقرر شده
كه مشاراليه - اين طرف آب متوقف شده - بمراسلات ترتيب
مقدمات صلح نمايد * و چون خبر صلح و رخصت خانخانان
انتشار يافت - مردماني - كه بر كنار آب تعين بودند - لوازم
حزم و احتياط را گذاشته - سررشتهٔ استحكام گذرهاي آب را از دست
دادند * شبي در حالتي كه اينها در گران خواب غفلت بودند -
جماعتي از جوانان كارگذار - اسپان بآب در زده - مردانه عبور
نمودند * شورش عظيم برخاست - مردم از هول دست و پا
گم كردند * بيرم بيگ دست مدافعه كوتاه ديده پاي همت
نتوانست افشرد - و تا خود را جمع كند - مردم بسياري از آب
گذشته بودند * خانخانان - حرف سوگند را از لوح خاطر
زدوده - نامهٔ وفا درنورديد - و توسن بيوفائي را گرم مهميز نموده -
به مهابت خان پيوست * بيرم بيگ منفعل و خجل خود را
بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر رسانيده * شاهزاده - از دريافت بيوفائي
خانخانان و عبور لشكر پادشاهي از آب نربدا - توقف در برهانپور

قرین مصلحت ندانسته - در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای تبتی عبور فرموده - از راه ولایت قطب‌الملک بصوب اوڈیسه رایت نهضت افراشت *

ذکر رسیدن موکب شاه‌جهانی در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان فتح‌جنگ *

چون موکب شاه‌جهانی در ولایت اوڈیسه رسید - احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان ناظم بنگاله - که از قبل عم خود نیابت اوڈیسه داشت - دران آوان بر سر زمینداران نواح رفته بود * بیک ناگاه خبر تشریف‌آوری شاهزاده دریافته - نقد همت درباخت - و دست ازان مهم باز داشته - بموضع پپلی - که جای حاکم‌نشین آن صوبه بوده است - مراجعت نموده - نقد و جنس اشیای خود را همراه گرفته به کٹک - که از پپلی دوازده کروه سمت بنگاله واقع است - رفت - و دران جا نیز مجال اقامت ندیده - به بردوان نزد صالح بیگ - برادرزادهٔ جعفر بیگ - رفته کیفیت واقعه ظاهر ساخت * صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور شاهزاده نمیکرد * درین وقت نوشتهٔ عبدالله خان بطور استمالت بنام صالح بیگ رسید * او مستمال نشده قلعهٔ بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت * و چون بردوان مضرب خیام فلک احتشام شد - عبدالله خان بمحاصره پرداخته قافیه بروی تنگ ساخت * چون کار بدشواری

کشید - و ابواب کومک مسدود یافت - لاعلاج عبدالله خان را دید * خان موصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور اقدس آورد * چون این خار از راه برداشته شد - رایات دولت‌آیات بطرف راجمحل ارتفاع یافت * و چون این خبر به ابراهیم خان فتحجنگ - که ناظم صوبهٔ بنگاله بود - رسید - بدریای حیرت فرورفت * با آنکه افواج کومکی او در سرحد مگ و دیگر امکنه متفرق بودند - در اکبرنگر عرف راج‌محل پای همت افشرده - باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت * درین حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت - مضمون آنکه بحسب تقدیر انچه شدنی بود از قوه بفعل آمد - اکنون(۱) که از عساکر فیروزی باین طرف شد - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک (از) جولانگاه نگاهی بیش نیست - و مطلب ازین عالیتر است - لیکن چون این سرزمین پیش ما افتاده سرسری هم نمیتوان گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن بدرگاه پادشاهی داشته باشد - دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده - می فرمائیم که بخاطر جمع روانهٔ دهلی شود - و اگر توقف درین ملک مصلحت داند - ازین ملک بهر جا که پسند نماید اختیار نموده آسوده و مرفه‌الحال نشسته باشد * ابراهیم خان در جواب نوشت که

---

(۱) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - اکنون که عساکر فیروزی مآثر باین طرف متوجه شد ـ

بندگان حضرت اين ملک را به پير غلام خود سپرده‌اند - سر من
است و اين ملک - تا جان دارم مي‌كوشم - خوبيهاي عمر گذشته
معلوم - از حيات مجهول الكميت چه مانده است - اكنون سواي
اين آرزوئي ندارم كه حقوق تربيت ادا نموده - در راه وفا جان نثار
شده - بسعادت شهادت فائز شوم * القصه ابراهيم خان اول
خواست كه در قلعهٔ اكبرنگر متحصن شود - اما چون قلعهٔ كلان
بود - و آن قدر جمعيت - كه از هرطرف محافظت چنانچه
بايد توان نمود - با خود نداشت - لهذا در مقبرهٔ پسرش -
كه حصار مختصر داشت - تحصن جست * درين حال جمعي
از بندها - كه متعينهٔ تهانجات بودند - آمده حصار مقبره را
محاصره نمودند - و از درون و بيرون آتش تير و تفنگ مشتعل
گشت * درين وقت احمد بيگ خان هم رسيده داخل حصار
شده - از آمدن او دلهاي محصوران (را) في‌الجمله تقويتي
پديد آمد * چون اهل و عيال اكثري دران طرف آب بودند -
عبدالله خان و دريا خان افغان خواستند كه از آب گذشته بدان
طرف لشكرآرا شوند * ابراهيم خان از دريافت اين معني مضطر
شده - احمد خان را همراه گرفته - سراسيمه بدان سو شتافت -
و ديگر مردم را بحراست حصار مقبره گذاشت - و كشتيهاي
جنگي پيشتر از خود گسيل كرد تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد كه

(۱) بجاي متعين *

از آب گذرانیده شود - اما پیش از رسیدن کشتیها دریا خان
از دریا گذشته بود * ابراهیم خان - بعد وقوف این معنی -
احمد بیگ را - از آب گذرانیده - بر سر دریا خان فرستاد * چون
مقابل هم شدند - بر کنار آب بین الفریقین جنگ صعب رو داد -
و جمعی کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند * احمد بیگ -
مجال توقف و تاب مقاومت ندیده - مراجعت نمود * ابراهیم خان
(و) جمعی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال بدو رسیدند *
دریا خان - از دریافت این خبر - کروهی چند پس نشست -
و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ نیز - چند کروه بالا رفته -
برهنمونی زمیندارن از آب گذشته - به دریا خان پیوست *
بالاتفاق در زمینی - که یک طرف بدریا متصل و جانب دیگر
جنگل عظیم بود - پای همت افشرده - نبرد آراستند * ابراهیم خان -
از آب گنگ عبره نموده - متوجه میدان کارزار گشت * سید
نورالله را - که از منصبداران بود - با هشت صد سوار هراول
و احمد بیگ خان را با هفت صد سوار طرح ساخت - و خود
با هزاران سوار و پیاده در غول پای ثبات استوار کرد - و بعد
مقابلهٔ فئتین جنگ عظیم واقع شد * نورالله - تاب اقامت
نیاورده - از جای خود متحرک شد - و جنگ به احمد خان
رسید * وی - مردانه پا بجنگ قائم نموده - زخمهای کاری
برداشت * ابراهیم خان - از مشاهدهٔ این حال صبر نکرده -

جلوریز تاخت * درین تاختن سررشتهٔ افواج از انتظام رفت *
اکثری از رفقاي او عار فرار اختیار نمودند - و ابراهیم خان با
معدودی چند پاي غیرت در میدان افشرد * هرچند مردم جلو او
را گرفته خواستند ازان ورطهٔ هلاک بیرون کشند - قبول نه‌نموده
گفت وقت من مقتضی این کار نیست - چه بهتر ازین که
جان‌نثار شده در زمرهٔ نمک‌حلالان شمرده شوم * مقارن این حال -
مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهاي جان‌ستان کارش تمام
ساختند - و فتح نصیب اولیاي دولت شاهزادهٔ جوان‌بخت شد *
و جمعي - که در حصار مقبره تحصن داشتند - از دریافت
این واقعه - مضمحل شدند * درین هنگام - نقبي را - که
از بندهاي (؟) شاهزاده بپاي حصار رسیده بود - آتش دادند -
و جوانان پیکارپژوه گرم‌گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار
درآمدند * درین حمله عابد خان دیوان و میرتقي بخشي
و جماعتي دیگر از مردم روشناس بزخم تیر(۱) و تفنگ جان‌نثار
شدند - و حصار نیز مفتوح شد * مردم قلعه اکثري سر و پا
برهنه گریختند - و گروهي - که گرفتاري(۲) عیال ربقهٔ رقبهٔ شان
بود - آمده ملازمت کردند * چون عیال و اطفال و امتعه و اموال

(۱) همچنین در دیگر جاها - صفحه ۱۷۷ سطر ۷ و صفحه ۲۱۵ سطر ۱۲
بنگرند - غالبًا تیرتفنگ باشد چه تیرتفنگ بمعنی غلولهٔ تفنگ باشد *
(۲) در نسخهاي قلمي گرفتار *

ابراهیم خان در جهانگیرنگر بود - موکب شاهجهان از راه دریا
بدان طرف عازم شد * احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان -
که پیشتر بدان جا رسیده بود - جز اطاعت چارهٔ ندیده - بوسیلهٔ
مقربان درگاه ملازمت نمود * و وکلاي سرکار بضبط اموال
ابراهیم خان مامور شدند * سواي امتعه و اقمشه و فیلی و عود
و عنبر وغیره نفائس - چهل لک روپیه نقد بضبط درآمد *
شاهزادهٔ بلنداقبال داراب خان پسر خان خانان را - که تا حال
مقید بود - از قید برآورده - سوگند گرفته - حکومت بنگاله
باو تفویض کردند * و زن او را با یک دختر و یک پسر - شهنواز
خان - همراه گرفتند * و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران
برسم منقلا بصوب پتنه گسیل کردند * متعاقب - خود با عبدالله خان
و دیگر بندها رایت عزیمت افراشتند * چون صوبهٔ پتنه در تیول
شاهزاده پرویز مقرر بود - مخلص خان دیوان خود را بحکومت
آن ملک مقرر داشته - الله یار خان - پسر افتخار خان - و شیر خان
افغان را بفوجداري آنجا گذاشته بودند * بمجرد رسیدن راجه بهیم -
پاي همت آنها متزلزل شده از جا رفت - و آن قدر قوت
در دل نیافتند که حصار پتنه را مستحکم نموده - تا رسیدن کومک -
متحصن شوند * از پتنه برآمده بجانب الهآباد شتافتند * راجه بهیم -
بی تحریک سیف و سنان - بشهر درآمده - صوبهٔ بهار را متصرف
شد * و متعاقب - شاهزادهٔ جهانستان رونق بخش - و جاگیرداران

آن صوب بشرف ملازمت مشرف - گشتند * سید مبارک -
که قلعه‌داري رهتاس بذمهٔ او مقرر بود - قلعه را بزمیندار سپرده -
بشرف استلام عتبهٔ سنیهٔ شاهزاده شتافت * شاهزاده - عبدالله
خان را با فوجي بسمت صوبهٔ الهآباد - و دریا خان را با جمعي
بطرف صوبهٔ اوده - تعین فرمودند - و بعد چندي - بیرم بیگ را
بحکومت صوبهٔ بهار گذاشته - خود نیز رایات عزیمت بآن طرف
افراشتند * و پیش ازان که عبدالله خان از گذر چوسا[۱] عبور
نماید - جهانگیر قلي خان - پسر خان اعظم کوکه[۲] - که بخدمت
جونپور اختصاص داشت - هراسان شده - جاي خود گذاشته - نزد
مرزا رستم به الهآباد رفت - و عبدالله - جلوریز - در قصبهٔ جبوسي -
که آن روي گنگ مقابل الهآباد واقع است - رسیده - معسکرآرا
گردید * و چون کشتیهاي کلان از بنگاله همراه رفته بود - بضرب توپ و
تفنگ از آب عبره نموده - در معمورهٔ الهآباد لشکرگاه ساخت - و
موکب اقبال شاهزاده شاهجهان در جونپور نزول اجلال فرمود *

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر پادشاهي و رفتن بسمت دکن *

چون خبر عزیمت شاهجهان بصوب بنگاله و اوڈیسه بعرض

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا بجوسه و بیشتر چوسا نوشته - صفحه ۱۹۶ سطر ۴ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کوکا *

شاهنشاهي رسيد - به شاهزادهٔ پرويز و مهابت خان - که در دکن بودند - فرمان رفت که ازان جا - بر جناح استعجال - متوجه صوبهٔ الهٰآباد و بهار شوند - تا اگر ناظم بنگاله سد راه موکب شاهجهاني نتواند شد - ايشان با عساکر نصرت‌مآثر بمقابله پردازند * و مقارن اين حال - خبر کشته شدن نواب ابراهيم خان فتحجنگ ناظم بنگاله سامعه‌آشوب شد - لهذا مکرر فرامين بتاکيد تمام اصدار يافت * شاهزادهٔ پرويز - با مهابت خان و ديگر امرا - بصوب بنگاله و بهار عنان معاودت منعطف ساختند * چون سران لشکر شاهجهان - کشتيها را بجانب خود کشيده - گذرهاي آب گنگ را مستحکم و مضبوط نموده بودند - ازين ممر چندي متوقف شده (۱) - به تردد تمام موازي سي منزل کشتي از زمينداران بدست آورده - براهنموني آنها گذري براي عبور اختيار نموده - از آب عبره کردند * روزي چند طرفين بمقابلهٔ همديگر صف‌آرا شدند * چون عساکر پادشاهي قريب چهل هزار (بود) و لشکر شاهجهان از ده هزار زياده نبود - لهذا دولتخواهان شاهجهان مصلحت در صف جنگ (۲) نمي‌ديدند * راجه بهيم - پسر رانا کرن - بر خلاف ديگر خيرخواهان پاي جهالت افشرده - بطور راجپوتان بمبالغه و اغراق تمام - اصرار و استبداد نمود که بدون جنگ صف رفاقت من متصور نيست * ناگزير شاهزادهٔ والاجاه - پاس

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد * (۲) شايد که جنگ صف باشد چنانکه بائين نوشته * در منتخب اللباب نيز جنگ صف *

خاطر او را اهم دانسته - با وجود قلت سپاه - قرار بجنگ صف داد * از طرفین - ترتیب صف نموده - پا بجنگ قائم نمودند * لمؤلفه -

ز طرفین افواج بستند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
بمیدان فشردند پای قتال -
شده آتش حرب در اشتعال *
نخست از دو سو توپ بندوق بان (۱)
شده بر سر فوج آتش فشان *
ز دود ارابه ازان دو سپاه
تو گفتی که برخاست ابر سیاه *
همه گوله باران برنگ تگرگ (۲) -
نمودار گردید طوفان مرگ *
سر و دست (و) پهلو و پای سران
بروی هوا بود هر سو پران *
ز خون هر طرف گشت نهری روان -
چو ماهی تن پهلوانان طپان *
بهر سو روان تیر خاراشگاف -
بهر تن که بنشست بگذشت صاف *

---

(۱) واو عطف ننوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی تزنگ و آن سهو کاتب باشد *

ز تیغ و سنان سینه‌ها چاک چاک ۔
تن پهلوانان فتاده بخاک *
ولی فوج شاهي بسان نجوم
بر افواج شهزاده کرده هجوم *
گرفتند گردش دران داوري ۔
چو بر گرد انگشت انگشتري *
ز افواج شاه جهان راجه بهیم ۔
بفن شجاعت بسی مستقیم ۔
بدین گونه این چیرگیها چو دید ۔
نیاورد در دل هراسی پدید *
تن چند زان قوم همراه او (١)
رها کرد بر فوج اعدا جلو *
برانگیخت اسپی چو شیری بجنگ ۔
برآهیخت تیغی برنگ نهنگ *
بیک حمله مردانه صفها درید ۔
بچستي بقول مخالف رسید *
کسی کو شدش سد ره زان سپاه
سرش را برانداخت بر خاک راه *
ولیکن جوانان جنگ آزما

---

(١) قافیهٔ او با جلو صحیح نباشد *

چو ديدند که[1] ناگه آمد بلا -
ز هر جانب اسپان برانگيختند -
بران پيلتن پهلوان ريختند *
تنش را بشمشير کردند چاک -
ز مرکب بر انداختندش بخاک *
دگر از سران سپاه و خدم
نيارست بر ياريش زد قدم *

گوله‌اندازان - از معائنهٔ اين حال - توپها را گذاشته پس‌پا شدند - و توپخانه بدست مردم پادشاهي افتاد * درياخان وغيره افغانان و ديگر سرداران سپاه جنگ ناکرده - پا بگريز نهادند * افواج پادشاهي - از اطراف و جوانب چون حلقهٔ پرکار سر بهم آورده - شاهزاده را چون نقطه درميان گرفتند * سواي فيلان نشان و طوغ و قورچيان خاصه - (که) پس پشت شاهزاده بودند - و عبدالله خان - که بجانب دست راست باندک فاصله ايستاده بود - احدي نماند * درين وقت تيري باسپ سواريِ خاصهٔ شاهزاده رسيد * عبدالله‌خان چون دانست که شاهزادهٔ عالي‌قدر از ميدان عنان‌تاب نخواهد شد - جلو گرفته - بالحاح و اقتراح تمام از ميدان برآورده - اسپ سواريِ خود را پيش کشيد - (و) بالتماس بسيار سوار ساخت * بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان منازعت باز

(۱) بادالن هاي مختلفي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي زميندارن *

نکشیدند * چون در همان ایام شاهزاده مرادبخش قدم بعالم شهود نهاده بود - و کوچهاي طولاني متعذر مي‌نمود - لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان سپرده - خدمت پرست خان را - با چندي از بنده‌هاي معتمد - بخدمت ایشان مقرر داشته - خود - با دیگر شاهزاده‌ها و پرستاران حرم دولت - با کمال آهستگي و وقار بسمت پتنه و بهار علم نهضت افراشتند * درین وقت - عرائض دنیاداران دکن - علی الخصوص ملک عنبر حبشي - متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید * و شاهزاده - بعد[1] از انعطاف عنان - داراب خان پسر خان خانان را - که سوگندها داده بحکومت و حراست صوبهٔ بنگاله سرفراز کرده بودند - طلب فرمودند - که در کوچ خود را بملازمت رساند * داراب خان - از ناراستي و درشت خوئي[2] - صورت این معني از خیال دیگر بخاطر آورده - عرضداشت نمود که زمینداران - از هر طرف محاصره نموده - طرق مسدود نموده اند - ازین ممر برآمدن متعسر[3] دانسته از خدمت والا متعذرام * شاهزاده از آمدن او مایوس شده - و جماعتي - که مصدر تردداتِ[4] توانند[5] شد - نیز در رکاب نمانده بود - لاعلاج - با خاطر

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد ازان عطف * (۲) شاید که زشت‌خوئي باشد * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متعذر - همچنین جاي دیگر - صفحه ۲۰۷ ، سطر ۱۱ بنگرند * (۴) بجاي تردداتِ در نسخه‌هاي قلمي تردداتِ * (۵) در نسخه‌هاي قلمي توانست *

پرآشوب - بآشفتگي تمام - پسر داراب خان را حوالهٔ عبد الله خان فرموده - به اكبرنگر شتافتند - و كارخانجات بيوتات را - كه دران جا گذاشته بودند - همراه گرفته - از همان راه كه از دكن آمده بودند علم مراجعت افراشتند * عبد الله خان - از دريافت بي ادائي و بدطينتي داراب خان - پسر جوان او را مقتول ساخته - آبله هاي دل شكست * هرچند كه شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود - اما مؤثر نيفتاد * و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دكن بعرض پادشاه رسيد - فرمان شد كه شاهزاده پرويز كه بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است - مخلص خان - بر سبيل استعجال - نزد شاهزادهٔ مذكور رفته - سزاولي نموده - ايشان را با امراي عظام روانهٔ دكن نمايد * لهذا شاهزاده پرويز - صوبهٔ بنگاله را بجاگير نواب (مهابت) خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده - عنان معاودت بصوب دكن معطوف داشتند *

مقرر شدن صوبهٔ بنگاله درجاگير نواب مهابت خان و پسر او *

چون صوبهٔ بنگاله بجاگير نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد - از خدمت شاهزاده مرخص شده - به بنگاله شتافت - و احكام بنام زميندارا‌ن آن ملک صادر شد كه دست تعرض از داراب خان كوتاه داشته - او را روانه بملازمت سازند * داراب خان بي مانعي آمده با مهابت خان

ملازمت نمود * اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف بعرض
حضرت شاهنشاهي رسيد - فرمان جهان‌مطاع بنام مهابت خان
بدين مضمون عز اصدار يافت که در زنده گذاشتن آن بدفرجام
چه مصلحت بخاطر آورده - مي‌بايد که - بمجرد اطلاع بر مضمون
فرمان - سر آن سرگردان تيه بطالت و ضلالت را روانهٔ حضور
پرنور سازد * و خان معزي‌اليه(1) - حکم والا را کاربند شده - سرش
بريده بدرگاه جهان‌پناه ارسال داشت * و چون مهابت‌خان فيلاني -
که در صوبهٔ بنگاله وغيره بدست آورده بود - بدرگاه آسمان‌جاه ارسال
نداشت(2) - و نيز مبالغ خطير از مطالبات سرکار بذمهٔ او مي‌برآمد -
لهذا فرمان شد که عرب دست غيب - نزد خان مشاراليه رفته -
فيلان را بازيافت نموده - بحضور والا شتابد - و بگويد که اگر
او را حسابي خود پسند باشد - بدرگاه والا حاضر شده - مطالبه را
بديوانيان عظام مفروغ سازد * مهابت‌خان نخست فيلان را روانهٔ
بارگاه عالم‌پناه ساخت - پس ازان - پسر خود خانه‌زاد خان را
بصوبه‌داري اين ممالک بنگاله مقرر داشته - خود - با جمعيت
چهار پنج هزار راجپوت خونخوار يکرنگ - عازم استلام عتبهٔ سفيهٔ
حضور گرديد * و پيش‌نهاد خاطرش اينکه اگر حرف بر ناموس
و مال و جان او آيد - هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي معزاليه - صفحه ۱۷۳ سطر ۳ بنگرند * (۲)
در نسخه‌هاي قلمي داشت *

حتي‌الامكان پاس عزت ناموس خود داشته - با اهل و عيال نثار شود * و چون خبر رسيدن او معروض حضرت اقدس گرديد - اول حكم شد كه تا او مطالب سركار پادشاهي را بديوانيان اعلى مفروغ نسازد - و مدعيان خود را بر طبق عدالت راضي نه نمايد - راه كورنش و ملازمت مسدود است * بعد ازان برخوردار - پسر خواجه نقشبندي را (۱) - كه بحكم شاهنشاهي خان مذكور دختر خود را با وي منسوب كرده بود - بحضور طلب فرموده - بخواري و بيعزتي تمام تازيانه‌ها زده دست و گردن بسته - سربرهنه بزندان سپردند * مهابت خان هنگام صبح با جمعيت خود سوار شده - مراتب عبوديت و بندگي را ترک كرده - گستاخانه و بي‌باكانه - دروازهٔ گلاب‌بازي را درهم شكسته - با چهار پانصد راجپوت بدرون رفته - مراسم كورنش و زمين‌بوس بتقديم رسانيده - بلباس سير و شكار - سمت منزل خود مراجعت نمود * القصه چون موكب شاهنشاهي بصوب تهته رفته بود - به مهابت خان حكم شد كه عزيمت بسمت تهته نمايد * و درهمان ايام شاهزاده پرويز وفات يافت * اما چون شريف خان - در قلعهٔ تهته متحصن گشته - باستحكام پرداخت - بندگان شاهجهاني عازم سمت دكن شدند * مهابت خان - بعد رسيدن آنجا - مكرر عرائض بخدمت شاهجهان فرستاده - اظهار رسوخ عقيدت نمود - و ازان طرف

(۱) در سيرالمتاخرين خواجه عمر نقشبندي *

مستمال شده - بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر شرف‌اندوز گشت -
لهذا صوبهٔ بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان پسر مهابت خان -
به مکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید - و ولایت پتنه به میرزا
رستم صفوي تفویض شد * گویند روزي که سند نظامت بنگاله -
از تغیر خانه‌زاد خان - بنام نواب مکرم خان در شاه‌جهان‌آباد
نوشته شد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري قصیدهٔ در مدح خانه‌زاد خان
نوشته فرستاد - و در قصیده یک بیت - که مشعر بر معزولی او
بود - داخل کرد - و آن این است -

من در هوایت اي گل خندان چو عندلیب -
سرو تو نوبهار و تماشاي دیگران *

خانه‌زاد خان چون آن بیت مطالعه کرد - بر تغیري خود مطلع
شده - فکر روانگي خود نمود - و بعد یک ماه فرمان تغیري
باو رسید *

نظامت نواب مکرم خان *

در سال بست و یکم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۳۵ - مکرم خان
بنظامت صوبهٔ بنگاله فرق عزت برافراخت - چند ماه بیش
نگذشته بود - که بحسب اتفاق - فرمان پادشاهي بنام او شرف
صدور فرمود - خان موصوف بسواري کشتي باستقبال فرمان
شتافت * چون وقت نماز عصر نزدیک شد - بملازمان فرمود
که کشتي را بر کنار کشند - تا نماز گذارده متوجه مطلب شود *

ملازمان خواستند که سر کشتي گردانیده بساحل آرند * مقارن این حال - بادي تند وزید - سر کشتي بجانب دیگر بگردید * طوفان تند و تلاطم امواج کشتي را غرق ساخت * مکرم خان - با رفقا و مصاحبان خود - آشناي دریاي فنا گشت - و احدي ازان گرداب هلاک سر بساحل نجات نکشید *

نظامت نواب فدائی خان *

چون سانحهٔ غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسید - سال بست و دویم از جلوس - سنه ۱۰۳۶ هجري - نواب فدائي خان بحکومت صوبهٔ بنگاله جیغهٔ مباهات بر کلاه افتخار زد * و چون دران ایام سواي اقمشهٔ نفیسهٔ این ملک و فیل و عود و عنبر وغیره تحف و هدایا - زر نقد ارسال حضور نمیشد - درین وقت - برخلاف سابق - مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه پیشکش حضور و پنج لک روپیه بصیغهٔ پیشکش نورجهان بیگم - که مجموعه ده لک روپیه باشد - داخل خزانهٔ عامره میکرده باشند[1] * چون - بست و هفتم صفر سنه ۱۰۳۷ هجري - پادشاه نورالدین محمد[2] جهانگیر - در هنگام مراجعت از کشمیر - در قصبهٔ راجور رحلت سفر آخرت نمود - و ابوالمظفر شهاب‌الدین شاهجهان - که دران زمان در حدود دکن بود - خروج نموده - بحسن تدبیر

---

(۱) بجاي مجموع * (۲) در سیرالمتأخرین راجوري *

آصف جاه آصف خان - بعد قلع و قمع برادران - بر تخت سلطنت دهلي جلوس فرمود * صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان به قاسم خان مفوض گشت *

نظامت نواب قاسم خان *

چون قاسم خان - بخدمت نظامت صوبهٔ بنگاله - گل افتخار و اعزاز را زیب دستار عزت و مفاخرت (ساخت) - بدستور ناظمان ماضیه - بنظم و نسق امور نظامت پرداخته - در تنبیه و اخراج فسده مساعی جمیله بتقدیم رسانید * سال ششم از جلوس شاهجهان - بر فرقهٔ نصاری و پرتگیس - که در بندر هوگلي مسلط شده بودند - فوجکشي نموده - بعد جنگ فتحیاب گردید * در جلدوي این فتح مورد تحسین و عنایات شاهنشاهي شد * اما در همان زودي داعی حق را لبیک اجابت گفت *

نظامت نواب اعظم خان *

بعد ازان نواب اعظم‌خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله فخیرهٔ مباهات اندوخت * و او از عهدهٔ ملکداري کما حقه نتوانست بر آمد * و نظم و نسق ملک برهم خورد تا آنکه آشامیان - سر بشورش برداشته - اکثر محالات و پرگنات متعلقهٔ ممالک محروسه را تاخت و تاراج نمودند * و عبدالسلام را - که با جمعیت هزار

سوار و پیادۀ بسیار در نواح گواهتي رفته بود - معه اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند * چون سانحه بحضور پرنور حضرت خدیو گیهان شاهجهان معروض گردید - اعظم‌خان معزول شد - و اسلام خان - که در امور نظم و نسق ملکي مهارت تمام داشت و از امراي کبار جهانگیري بود - بخلعت صوبه‌داري بنگاله مخلع شد *

حکومت نواب اسلام خان *

چون نواب اسلام خان بحکومت صوبۀ بنگاله سر تفاخر افراخت - ازانجا که مرد کاردان و سلیقه شعار بود - بعد رسیدن در صوبه - از رتق و فتق مهمات نظامت کما ینبغي پرداخته - ارادۀ تنبیه آشامیان بدنهاد - و تسخیر ملک کوچ بهار و آشام - پیش نهاد خاطر نموده - عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت - و بجنگهاي متواتره (۱) و قتال متکاثره تنبیه آن گروه شقارت پژوه نموده - محالات پادشاهي از حیطۀ تصرف آن سگ طینتان (۲) برآورده - بر ملک کوچ بهار رفت * و آن ملک را بجنگهاي صعب مفتوح ساخته - اکثر قلعجات آشام را نیز مسخر ساخت - و در استیصال آشامیان شوم سرگرم جنگ و پیکار بود * درین ضمن - بجهت وزارت - طلب اسلام خان از حضور شاهجهان شد - و فرمان

---

(۱) صفت بصیغۀ جمع آورده مگر جنگها جمع فارسیست * همچنان در صفحه ۲۲۱ سطر ۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سنگ طینتان *

بنام نواب سيف خان اصدار يافت كه نظامت بنگاله به شاهزاده محمد شجاع مقرر شد - تا رسيدن شاهزاده لوازم نيابت بجا آورده از امور مرجوعهٔ آن ملک خبردار باشد * اما چون اسلام خان در عين گرمي كارزار عازم ملازمت حضور شد - مهم آشام ناتمام ماند - بلكه باعث مزيد شورش و فساد آشاميان بدنهاد گرديد * و اين معني در اواخر سال يازدهم از جلوس شاهجهان رو داد *

حكومت شاهزاده محمد شجاع *

در سال دوازدهم از جلوس شاهجهاني - شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده - در اكبرنگر عرف راجمحل رخت اقامت انداخته - همان جا طرح عمارات عالي نموده - مكانات دلنشين احداث فرموده * و نواب اعظم خان را - كه نائب و خسر آن شاهزاده بود - به جهانگيرنگر فرستاد * امورات نظم و نسق ملک - كه از رفتن اسلام خان برهم خورده بود - مجدداً رونق تازه گرفت * مدت هشت سال بنظم و نسق آن ملک پرداخت * سال هشتم از جلوس شاهزاده محمد شجاع بحضور طلب شد - و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبه‌داري اين ملک كوس نوبت بنجروزه نواخت *

نظامت نواب اعتقاد خان *

چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله از حضور مخلع شده (۱) درين ملک رسيد - در سال بنظم و نسق پرداخته -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد *

در سال بست و دوم از جلوس شاهجهان - معزول شد - و سلطان محمد شجاع را كرت دوم نظامت اين ممالك مسلم شد *

كيفيت حكومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او *

چون كرت ثاني شاهزاده محمد شجاع در بنگاله رسيد - مدت هشت سال باستقلال كمال در ضبط و ربط ملك پرداخته - فتح ممالك نموده - داد كاميابي و كامراني داد * و سال سيم از جلوس - مطابق سال ۱۰۶۷ هجري - اعلي حضرت شاهجهان بعارضهٔ بدني مبتلا شدند - و بسبب آنكه ايام بيماري امتداد كشيد و اركان دولت از ديدار فائض‌الانوارش محروم بودند - تخلل عظيم در انتظام امور سلطنت رو داد * چون از شاهزاده‌ها غير داراشكوه كسي در حضور حاضر نبود - لهذا عنان اختيار ملكي بدست او داد * و او - خود را ولي عهد تصور نموده - زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود مستحكم درآورد * ازين جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات خطبه بنام خود خوانده * و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق كرده - لشكركشي نموده - به پتنه و بهار رفت - و ازان جا عزيمت پيشتر نموده - متصل به بنارس رسيد * داراشكوه از دريافت اين اخبار - در عين اشتداد مرض - اعلي حضرت را تكليف عزيمت داد - تا آنكه بستم محرم سنه ۱۰۸۶ - مطابق سي و يكم از جلوس - رايات

عظمت و اجلال از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بسمت مستقرالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرما شدند * نوزدهم صفر - مستقرالخلافه مخیم سرادقات عز و اجلال گردید * ازان جا داراشکوه راجه جی سنگه کچهواهه را - که عمدهٔ راجه‌های عظام و رکن رکین سلطنت بود - با چندی از امرای کبار - مثل دلیر خان و صلابت خان و ایزد سنگه وغیره امرای پنجهزاری و چهارهزاری وغیره (و) افواج بیشمار پادشاهی و لشکری فراوان از نوکران خود - با توپخانه و سائر آلات حرب - بسرداری سلیمان‌شکوه - مهین خلف خویش - بجنگ محمد شجاع تعین نمود * چنانچه چهارم ماه ربیع‌الاول سنه مذکور - از دارالخلافه کوچیده - بدان مهم رهگرا گردیدند - و بعد قطع منازل از بلدهٔ بنارس گذشته - در موضع بهادرپور - که بمفاصلهٔ[1] دو نیم کروه از بلدهٔ مرقوم بر کنار آب‌گنگ واقع است - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از لشکرگاه محمد شجاع - مضرب خیام ساختند * و طرفین بهوشیاری و خبرداری پرداخته - در صدد فرصت بوده - از طرفی پیش دستی بظهور نمی‌آمد - تا آنکه - بست و یکم جمادی‌الاول - به بهانهٔ تبدیل مکان آوازهٔ کوچ انداخته - صباح آن بارادهٔ جنگ مسلح و مکمل شده - کوس جنگ نواخته - بانگ حی[2] علی الیورش در دادند - و بر سر محمد شجاع - که از خبر

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اینجا مفاصلهٔ و پائین فاصلهٔ نوشته * (۲) بر قیاس حی علی الصلوٰة *

ديروز غافل شده بتسويهٔ صفوف قتال و آرايش آلات حرب و جدال
نپرداخته سرمست بادهٔ غفلت و بيخبري و مخمور خواب
شيرين سحري بود - بيک ناگاه مانند بلاي ناگهاني حمله برده -
از هر طرف ريختند * محمد شجاع - سراسيمه از خواب بيدار
گشته - بر مادهٔ فيل سوار شده - حرکت مذبوحي کرد * چون
کار از کار گذشته بود و راجه جي سنگه دليرانه از جانب ميسره
نزديک رسيد - لاعلاج عنان تاب شده - خود را بر نواره ها - که
از بنگاله همراه رفته بود - رسانيده - کشتي هزيمت تند براند -
و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجات را با تمامي اردو وقف
تاراج ساخته - بسرعت هرچه تمامتر از پتنه گذشته - به مونگير
رسيده - درصدد محافظت آن مکان شده - چندي متوقف
شد * مردم سليمان شکوه - بغارت و تاراج و قتل و اسير پرداخته -
بتعاقب محمد شجاع شتافته به مونگير رسيدند * محمد شجاع -
دران جا هم مجال توقف نديده - بسرعت برق و باد راه‌نورد
شد - (و) يکسر داخل اکبرنگر گرديد * افواج پادشاهي تا حدود
صوبهٔ پتنه و بهار بعمل و دخل خود آوردند * اما چون اورنگزيب
عالمگير بهادر درهمان زودي از دکن عزيمت حضور نموده - در
حدود نربدا با فوجهاي انبوه مقابله نموده - بعد مقابلهٔ بسيار و
خونريزي بيشمار - شکست فاحش (۱) يافته - به شاهجهان‌آباد

---

(۱) بجاي فاش *

شتافت * و عالمگیر داخل شهر شده - سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاهجهان فرستاده - پادشاه را نظربند ساخت * و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل درآورده - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۶۹ هجري - بر سریر سلطنت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد جلوس فرمود * و سلیمان‌شکوه هم - از دریافت خبر هزیمت داراشکوه - تعاقب شاه شجاع گذاشته - به شاهجهان‌آباد مراجعت نمود * محمد شجاع - مناقشهٔ داراشکوه و اورنگزیب را طولاني تصور نموده - میدان خالي دیده - باغواي علي‌وردي[1] خان و مرزا جان بیگ وغیره ارکان دولت - بار دیگر آب رفته را در جوي شمشیر آورده - بداعیهٔ وراثت سلطنت بنگاله - با لشکر جرار خونخوار - متوجه دارالخلافهٔ هندوستان گردید * چون - پیش از رسیدن - معاملهٔ انجا مفروغ شده - اورنگزیب عالمگیر برتخت نشسته بود - از دریافت این خبر عالمگیر - با تمامي افواج به هندوستان - برجناح استعجال نهضت فرموده[2] - و در مقام کهجوه[3] فئتین مقابل شده - داد مقابله دادند * لمؤلفه -

شده قائم از هردو سو فوجها -
چو کوهی بمیدان فشردند پا *

---

(۱) در سیرالمتأخرین الله وردي خان نوشته * (۲) فاعل فرموده اگر عالمگیر باشد بجاي هندوستان به هندوستان خوانند * (۳) در سیرالمتأخرین و منتخب اللباب کهجوه - در اسفواري کجوه *

سپاه از دو جانب چو نزدیک شد -

ز گرد سیـــه (۱) دهر تاریک شد *

چو از هردو سو کوفتند (۲) طبل جنگ -

کشادند شیران به پرخاش چنگ *

ز کوس و کورگه (۳) برآمد خروش -

جهان را زبس شور کر گشت گوش *

ز توپ و ز بندرق و از بان و تیر

سلامت ز گیتي شده گوشه‌گیر *

ز دود ارابه - کـــه شد بر هوا -

بپوشیـــد بر چشم عالم سمـــا *

شده گرم در جان‌ستاني سنان -

پیـــام اجل گفت در گوش جان *

چنان برق شمشیر آتش فروخت -

کزو خرمن زندگیها بسوخت *

ز بس آتش حرب شد مشتعل -

بر افلاک بهرام را سوخت دل *

بعد از کشش و کوشش بسیار (و) دستبرد بیشمار - افواج عالمگیر مغلوب و منهزم شد - و پادشاه عالمگیر - با معدودي چند از امرا و خواص و جمعي پیاده‌هاي تفنگچي - پاي ثبات در میدان

---

(۱) یا سپه باشد * (۲) سکتهٔ حرفي * (۳) درنسخه‌هاي قلمي زکورکه *

فشرده - فرزین‌بند تهور را در بساط نبرد قائم ساخت * علي وردي خان - میر بخشي شجاع شاه - بعزم دستگیر کردن آن حضرت رخ آورده - خواست که کشت رسانده مات کند * ازانجا که حق تعالی جوهر عقل سلاطین را فوق عقول جمهور خلائق آفریده است - و در تدابیر جنگ منصوبه درست دارند - آن والافطرت لیلاج(۱) فطنت - بمقتضاي الحرب خدعة - خان مذکور را بتطمیع وزارت فریب داده - فرمود که اگر محمد شجاع را - از فیل فرود آورده - بر اسپ سوار نمائي - بازی ما قائم میماند * خان مذکور - بطمع خام با خداوند نعمت قدیم شطرنج کج باخته - شیوهٔ دغابازي بکار برده - بحضور محمد شجاع عرض کرد که فتح و نصرت نصیب اولیاي دولت (شد) و پیل‌بند فوج حریف شکست خورد - لیکن چون گوله و بان و تیر و تفنگ از هر طرف مي‌آید - مبادا - در سواري فیل - چشم زخم رسد - صلاح دولت آنکه بر اسپ سوار شوند - باقبال خداوندي پادشاه عالمگیر را - زچ ساخته - بطرفة العین در گوشهٔ کمان دستگیر کرده مي‌آرم * همین که شاه شجاع بر اسپ سوار شد - خان مذکور خبر به عالمگیر فرستاد * آن حضرت فوراً بحکمت عملي شادیانهٔ فتح نواخت - و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فیل ندیدند - بیکبارگي غلغلهٔ فتح عالمگیر و مقتول شدن شاه شجاع در تمامي لشکر افتاد -

---

(۱) صحیح لیلاج *

سپاه - تصديق كشته شدن شاه شجاع نموده - يكبارگي راه فرار پيمودند * شاه هرچند جهد كرد سودي نه بخشيد * ازانجا مثل مشهور است - شجاع(۱) جيت بازي هارے اپني هانه(۲) هارا * فوج عالمگير باز فراهم شده حمله نمودند * شاه شجاع - چون ديد كه بازي از دست رفت - ناگزير عار فرار اختيار نموده - خود را به بنگاله رسانيده - و درهٔ تيلياگدهي و سانكري گلي(۳) را مستحكم (كرده) - در اكبرنگر نشست * عالمگير پادشاه نواب معظم خان خان خانخانان سپه سالار را بصوبه داري بنگاله مامور و متعين ساخت * و بست و دو كس امراي نامدار - مثل نواب اسلام خان و دلير خان و داؤد خان و فتح‌جنگ خان و احتشام خان وغيره را - بسركردگي(۴) سلطان محمد - بتعاقب شجاع برگماشته - خود بدولت مظفر و منصور - بدارالخلافت مراجعت فرمود *

حكومت نواب معظم(۵) خان خان‌خانان *

چون نواب معظم خان خان‌خانان سپه سالار - خلعت صوبه داري ممالك بنگاله را زيب قامت افتخار گردانيده - با فوج دريا موج - راه نورد بسمت بنگاله شد - ازانجا كه شاه شجاع درهٔ تيلياگدهي و سكري گلي را استحكام داده بود - عبور ازان هردو درهٔ

---

(۱) در استوارت - " شجاع جيت بازي اپني هاته هارا " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هات * (۳) در نسخه‌هاي قلمي ديگر جا سكري گلي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي سركردي * (۵) مشهور به مير جمله *

دشوارگذار محال دانسته - با جمعیت دوازده هزار - دواسپه
براه جهارکهند و کوهستان - خود را در بنگاله رسانید * چون افواج
نزدیک رسید - سلطان شجاع - در اکبرنگر استقامت خود ندیده -
علي وردي خان را - که مایهٔ فتنه و فساد بود - بقتل آورده -
خود در تانده آمده - مورچال بسته - بخودداري کوشید * چون
افواج مقابل شد - و آب گنگ درمیان حائل بود - روزي شریف
خان مایهٔ فتنه (و) فتح‌جنگ خان - بر کشتیها سوار شده - عبره
نموده - و متعاقب - فوج دیگر هم سوار شد * ازین طرف -
مردمان سلطان شجاع - بمجرد رسیدن شریف خان - مقابل شدند *
قریب هفتاد کس - که برخشکي فرود آمده بودند - کشته و
خسته گردیدند * دیگر کشتیها از میان آب رجع‌القهقري نمودند *
سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري
مانع آمدند * سلطان شجاع - که بخدمت ایشان اعتقاد کمال
داشت - شریف خان را - معه تمامي مجروحان - حوالهٔ ایشان
کرد * ایشان تیمارداري نموده - بعد اندمال جراحتها - رخصت
باشکر آنها نمودند * اما سلطان محمد - نقي (؟) با هم خون ساخته -
جریده بملاقات آمد - و انواع شفقت بوزانده از هم خود دیده -
اقامت نمود * سلطان شجاع دختر خود را بازدواج او درآورد -
سلطان محمد - از طرف سلطان شجاع - با عمدهاي بنگالي - که
جان خانان و دلاور خان وغیره بودند - چند نوبت جنگها کرد -

آخر چون مزاج سلطان شجاع را غافل و کم تدبير يافت - باز مراجعت کرده - بلشکر پادشاهي ملحق شد - و ازان جا به شاه جهان آباد بملازمت پدر رفته محبوس گرديد * و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خان خانان بتاکيد تمام ورود يافت * القصه روزي که دلير خان وغيره از پگلهگهات عبره نمودند - پسر دلير خان - با جمعي از مردم کاري - غريق بحر فنا گشت * اما سلطان شجاع - معه متعلقان و معتمدان خود - بر نوارههاي پادشاهي - که از جهانگيرنگر طلبيده بود - بر نشسته - کشتي هزيمت به جهانگيرنگر تند براند * خان خانان هم از راه خشکي بتعاقب شتافت * سلطان شجاع - دران جا هم مجال اقامت نيافته - با معدودي چند - راه ملک آشام گرفت - و ازان جا بولايت ارخنگ[1] رسيده - بمرزبان انجا - که از نسل سادت (؟) بود - پناه آورد * و در همان زودي - دران ملک - بخداع مرزبان آن مرزبوم يا[2] باجل طبعي درگذشت * چون - در ايام هرج مرج سلطان شجاع - بيم نراين[3] - راجهٔ کوچ بهار - جسارت نموده - با جمعيت انبوه - بر گهوراگهات تاخت نمود - جمعي کثير از ذکور و اناث مومن سکنهٔ انجا را باسيري برد * و بقصد تسخير

---

(۱) در نسخههاي قلمي انجا يرخنگ نوشتند * صفحه ۱۰۹ سطر ۱ و حاشيه ۵ بنگرند * (۲) در نسخههاي قلمي تا * (۳) در استوارت همچنين - در منتخب اللباب بهيم نراين *

ملک کامروپ - که هاجو و گواهتي توابع آنست - و داخل ممالک
محروسهٔ پادشاهي بود - سهواناتهه نام وزیر خود (را) - با جم
غفیر - گسیل کرد * و از دریافت این چیرگي و خیرگي - راجهٔ
آشام نیز کوته‌اندیشي نموده - جمعیتي[1] عظیم - براه خشکي
و تري - بسمت کامروپ روانه نمود * میر لطف‌الله شیرازي - که
فوجدار ملک کامروپ بود - از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه
دیده - بسبب یاس از امداد و تیقن بر عدم کومک از حضور -
بسواري کشتي خود را بر جناح استعجال - به جهانگیرنگر رسانیده -
از ورطهٔ آفت نجات یافت * و سهواناتهه نیز - خود را مرد
میدان گروه آشام ندیده - فحواي العود احمد را کاربند شده -
بملک خود رجع القهقري نمود * آشامیان - بی منازعتي ملک
کامروپ را متصرف شده - بجاروب غارت روفتند - و نقیر و قطمیر
و صامت و ناطق آن دیار را جبراً و کرهاً[2] بملک خود برده - بهدم
ابنیه و تخریب امکنه پرداخته - آثار عمرانات نگذاشته - عرصهٔ الملک
را قاعاً و صفصفاً ساختند * چون سلطان شجاع بحال خود
گرفتار بود - کفرهٔ آشام - فرصت وقت یافته - حوالی موضع کدي‌باري -
که پنج منزل جهانگیرنگر است - بتصرف آورده در موضع
تب سله - قریب کدي‌باري - تهانه ساخته - علم جسارت و
شرارت افراشتند * لهذا چون خان‌خانان به جهانگیرنگر رسیده -

---

(۱) پیش لفظ جمعیتي درنسخه‌هاي قلمي با نوشته * (۲) شاید که قهراً باشد *

چندی در نظم و نسق امورات ملکی پرداخته - نوارهای جنگی و توپخانه وغیره آلات رزم مهیا ساخته - احتشام خان را بحراست جهانگیرنگر و نواح آن گذاشته - و رای بهگوتی داس شجاعی را بمعاملات مالی و ملکی مقرر فرموده - سال چهارم از جلوس اورنگزیب بهادر - مطابق سنه ۱۰۷۲ هجری - توپخانه وغیره را براه دریا - و خود - با جمعیت دوازده هزار سوار جرار و پیادهٔ بیشمار - براه خشکی از طرف کوهی - که تهانهٔ سرحدی ملک پادشاهی بود - روانه شده - بعزم تسخیر ممالک کوچ‌بهار و آشام سمند عزیمت را گرم مهمیز ساخت * و در اندک فرصت بر ملک کوچ‌بهار استیلا یافته - تا گواهتی مسخر نمود * پس ازان افواج قاهره بانتزاع ممالک آشام یورش نمودند * دران ایام حکم پادشاهی صدور یافت که عازم ملک ارخنگ شده - فرزندان(۱) و اهل حرم شاه شجاع را - از وبال نکال مکان و زندان ارخنگ نجات داده - بحضور والا روانه سازد * خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فیروزی که به تسخیر ملک کوچ بهار و ولایت آشام سرگرم جنگ و پیکار است - معاملهٔ آن هردو جا را نافروغ گذاشته عازم ارخنگ شدن مقتضای مصلحت نیست - این دولتخواه - مهم ارخنگ را بسال آینده انداخته - امسال در استخلاص ممالک کوچ بهار و ولایت آشام می‌پردازد * بعد ازان -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی پیش لفظ فرزندان حرف و نوشته *

بست و هفتم جمادي الثاني سنه مذکور - از گواهتي کوچیده داخل ملک آشام گردید - و بمحاربات تري و خشکي راه[1] جنگل و کوهستان و نهرها را بپاي جرأت و جلادت طي نموده * و در هر جائي که (رفت) تهانهٔ محکم نشانیده - قلعه و حویلی راجهٔ آن ملک را محاصره نموده بحرب و ضرب بسیار مفتوح ساخت - و غنیمت بیشمار بدست آورد * و بجنگهاي متواتره و متکاثره - آشامیان شوم[2] - مغلوب گردیده - پهلو از جنگ تهي کرده - بالای کوه بهوتنت گریختند - و تمامي آن ملک بحوزهٔ تصرف درآمد * آخرالامر راجهٔ انجا - غاشیهٔ اطاعت بردوش و حلقهٔ انقیاد در گوش کشیده - وکلاي معتبر با تحف و هدایا نزد خان‌خانان فرستاد - و پیشکش پادشاهي قبول کرد * و دختر خود را - معه امتعه و اقمشهٔ نفیسه و فیلان وغیره نفائس آن دیار - معه بدلي[3] پهوکن - براي پیشکش عالمگیر پادشاه روانه کرد * پهوکن مذکور - با تمامي پیشکشها - در سواد شهر رسیده - داخل خیمه شد - و در تهیهٔ روانه شدن بدارالخلافه بود * ازانجا که جادو و سحر آشامیان مشهور آفاق است - خان‌خانان را سحر کارگر شد * از مدتي درد گرده و جگر داشت - روز بروز زیاده مي‌شد - تا کار بهلاکت

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ شوم حرف و نوشته * (۳) خافي خان در منتخب اللباب لفظ بدلي مذکور نکرده و نوشته که پهوکن وزیر راجهٔ آشام بود *

کشید * هرچند بمداوا پرداخت - مفید نیفتاد * لاعلاج میر مرتضی وغیره سرداران را گذاشته - در هر جا تهانه نشانیده - جریده بکوه رسید - و ازان جا - از استیلای مرض بسواری کشتی عازم جهانگیرنگر شد * و بر دو کروهی خضرپور - بتاریخ دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۳ هجری - و سال پنجم (۱) جلوس والا - بر کشتی ودیعت حیات نمود * متعاقب - مردمان تهانجات نیز برخاسته آمدند * و دختر راجه با پیشکش همان جا ماند - اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت *

حکومت نواب امیرالامرا شایسته خان *

پس از فوت خانخانان - صوبه‌داری ممالک بنگاله بنام امیرالامرا شایسته خان مقرر شده - خان موصوف در بنگاله رسید * چند سال بضبط و ربط قرارواقعی پرداخته - داد سخاوت و عدالت و رعیت‌پروری داد * بیوه‌های شرفا و نجبا و بی‌مایگان را دیهات و زمینها معاف کرده مالک املاک ساخت * غمازان (۲) اشراف خزانه اصلی نداشت باز بخلعت بحالی ممتاز شده به بنگاله آمد * اما چون خان مذکور - راضی به بودن این ملک نبوده - همیشه عرائض متضمن این معنی بحضور والا ارسال می‌نمود که غلام

---

(۱) در منتخب اللباب شروع سال ششم نوشته * (۲) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - غمازان ازین حال به عالمگیر خبر دادند شایسته خان خود بحضور رسیده حقیقت حال را وا نمود و چون اسراف خزانه الخ *

ارادهٔ قدمبوس ملازمان حضور دارد - اميدوار است که خدمت اين صوبه بنام ديگري مقرر شود - و از حضور منظور نمي‌شد * آخر بعد اصرار بسيار - از تجويز تمام نظامت به نواب ابراهيم خان - خلف يار وفادار - علي‌مردان خان - تفويض يافت * و آثار خير نواب اميرالامرا در بنگاله - بلکه در تمامي قلمرو هندوستان - معروف و مشهور است * يکي اين است که در عهد نظامت او - ارزاني غله بحدي بود که پشيز يعني دمړي را غله يک آثار[1] ارز بازار فروخت ميشد * در وقت مراجعت بدارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد - بر دروازهٔ مغربي قلعهٔ جهانگيرنگر طاق نوشت که کسي که نرخ غله را بهمين دستور ارزان نمايد اين در را بکشايد * ازان عهد تا وقت شجاع‌الدين محمد خان آن دروازه بند بود * در عهد نيابت سرفراز خان کشاده شد - چنانچه مذکور خواهد شد * و تعمير کټره و عمارات اميرالامرا [illegible] در جهانگيرنگر موجود است *

نظامت نواب ابراهيم خان *

چون نواب ابراهيم خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله قامت مباهات آراست - در جهانگيرنگر رسيده - به تنظيم و تنسيق ملک پرداخته - ابواب نصفت و عدالت و ترحم بر ضعفا مفتوح ساخته - مجوز آزردن موري نشد * و در هنگامي که پادشاه اورنگزيب عالمگير - در ملک دکن - بجنگ ابوالحسن - عرف تانا شاه - والي آن ملک -

---

(۱) بجاي سير *

و سيوا و سفيها مرهتّه - زمينداران ستاره‌گذه وغيره - سركشان آن
ممالك - تا دوازده سال مشغول بودند - بسبب امتداد ايام در اكثر
ممالك پادشاهي تخلل رو داد * در صوبهٔ بنگاله ضلع بردوان -
سوبهاسنگه - زميندار چيتوه (و) برده - مصدر هنگامه‌پردازيها شد -
و رحيم خان بيني‌بريده - كه سرگروه افاغنه بود - با جمعي از افغانان -
با او رفيق گشته * كشن رام - زميندار بردوان - كه از سابق بسبب
بي‌اندامي‌هاي او كوفته و گرفته خاطر بود - با جمعيت خود - بجنگ
او مبادرت نموده - مقتول گرديد * و زنان و عيال او - معه تمامي
اسباب و مال - اسير حبال نكال و وبال شدند - و پسرش جگت راي -
تن تنها راه فرار پيموده - سمت جهانگيرنگر - كه دارالنظامت بود -
گريخت * نورالله خان - فوجدار چكلهٔ جسر و هوگلي و بردوان و
ميدني پور - كه مرد متمول وتجارت پيشه (بود) و منصب سه‌هزاري
داشت - بملاحظه اين حال - گام تا گام بعزم تنبيه و [illegible]
شقاوت‌پژوه - از جسر حركت كرد - و از صولت آمد آمد حريف
جرأت مقابله نيافته - در قلعهٔ هوگلي تحصن جست - و از نصاراي
اولنديز - كه در چچره بودند - استمداد نمود * حريف - بدريافت
خبر شتردلي[1] آن طائر زرين - بچستي و چالاكي تمام بمحاصرهٔ قلعه
پرداخته - بمحاربه و مقابله قافيهٔ محصوران تنگ ساخت * و آن
خانه‌برانداز شجاعت - بقول شيخ سعدي - رحمة الله عليه - كه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شيردلي * صفحه ۲۲۸ سطر و بنگرند *

چو نتوان عدو را بقوت شکست -

بنعمت ببـــاید در فتنه بست -

دست از مال و اسباب لکرک برداشته - خلاص جان خود مغتنم انگاشت * یک بینی و دو گوش - انگوته بند - از قلعه برآمد - و قلعهٔ هوگلی - معه تمامی اسباب و حشم - بدست حریف آمد * از وقوع این معنی عالمی متزلزل گردید * اعیان و اشراف شهر و اطراف و تجار و رؤسای اکناف - معه ننگ و ناموس خودها - در چوچرا - که ایمن آباد بود - پناه جستند * سردار اولندیز دو منزل جهاز مملوی چهولداران(۱) و آلات حرب بپای قلعه رسانیده - بضرب گولهٔ توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت * و از بارش گوله ها خرمن حیات اکثری وقف سیل فنا گردید * سوبها سنگه(۲) - عهده برآ نه شده - بطرف ساتگام - که متصل هوگلی بود - منهزم شد - و انجا هم مجال اقامت ندیده - بسمت بردوان رجع القهقری نموده - بسرکردگی رحیم خان مسطور - سمت ندیا و مرشدآباد - که دران وقت مخصوص آباد نام داشت - لشکرکشی نمود * نسوان و عیال کشن رام مقتول - که اسیر پنجهٔ قهر سوبها سنگه

---

(۱) جمع چهولدار معرب لفظ انگریزی بمعنی لشکری که بلفظ سولدر یا سولجر باشد * و لفظ چهولداری بمعنی خیمهٔ کوچک از همین لفظ ماخوذ است * (۲) در نسخه‌های قلمی بیش ازین سوبها سنگه و اینجا و پائین سوبها و سنگه نوشته *

بودند - ازان جمله دختر کشن رام بحلیهٔ حسن و جمال آراسته
و به پیرایهٔ عصمت و عفت پیراسته بود * آن بدنهاد ناپاک‌کیش
می‌خواست که دامن عصمتش را بلوث فجور بیالاید *
قضارا شبی آن سگ‌سرشت خواست که آن آهوي چین را
صید خود کند - و باغوای شیطانی بر وی تطاول کرد * آن شیرزن
بکارد تیز چون غمزهٔ چشم خون‌ریز - که از بهر چنین روز با خود
پنهان داشت - از زیر ناف تا شکمش بردرید - و بهمان کزلک
جان‌گزا رشتهٔ حیات خود نیز ببرید * چون آتش خانمان‌سوز
منطفي گشت - شعلهٔ دیگر - یعني برادر (۱) آن بدهمت - که
همت سنگه نام داشت - بخانه‌سوزي خلائق سر کشیده - با
جمعیت سابق و لاحق - دست بغارت و نهیب ملک پادشاهي
دراز کرد * و رحیم خان - بقوت فوج و قوم - خود را رحیم شاه
مخاطب ساخته - کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده - و جمعی
کثیر از ارذال و اوباش و جهلای بدمعاش فراهم آورده - آتش
شرارت را دوبالا ساخت - تا آنکه از بردوان تا اکبرنگر - آن روی
آب گنگ - نصفی از ممالک بنگاله را بحیطهٔ تصرف خود
در آورد * و از نمکخواران پادشاهي هرکه تن باطاعت او نداد
گرفتار شکنجهٔ عقوبت گشت * ازان جمله - در نواح مرشدآباد -
شخصی - نعمت خان نام - از قدویان پادشاهي - با چندی

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برادران آن *

از خویشان و رفیقان خود - سکونت داشت * چون پهلو از
رفاقت رحیم شاه تهي کرد - رحیم شاه تشنهٔ خون او شده - سوش
طلب داشت * او نیز - پیمانهٔ عمر خود را لبریز دیده - مستعد
جام شهادت گردیده - بمیدان خرامیده * تهور خان نام - خواهرزادهٔ
او - که اسم با مسمی بود - اسپ را بجولان آورده - حمله هاي
مردانه نمود * آخرش افواج غنیم گردش گرفتند - و از هر طرف
آتش حربه حوالهٔ او کردند - تا شربت شهادت چشید - و رفقاي
او نیز یک یک - پیرامن لاش او - به بستر فنا استراحت کردند *
نعمت خان - از وقوع این سانحه - بی زره و سلاح بجامهٔ یکتهي
شمشیر حمائل نموده - بر اسپ بادپا سوار شده - افواج مخالف
را از میمنه و میسره دریده - خود را بقلبگاه رسانیده - زخمي
بر سر رحیم شاه زد * قضارا تیغ - ضرب بر مغفرش خورده -
بشکست - و از هیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده -
قبضهٔ دست بر کمربند حریف زده - بقوت بازو او را از زین
در ربوده - بر خاک انداخت - و بچستی تمام از اسپ جسته -
بر فراز سینه‌اش نشست - و جمدهر از کمر کشیده بر گلویش
راند - اتفاقاً در حلقهٔ زرهٔ آن بدگهر گره شده بحلقش نرسید *
درین اثنا - یاران رحیم شاه رسیده بزخم شمشیر و نیزه مجروحش
ساختند - تا دستش از کار ماند * او را - از بالایش کشیده -
بخاک انداختند * رحیم شاه - حیات دوباره یافته - صحیح

و سالم ماند * و آن مجروح را - با رمق جان در حالت غش
بخیمه بردند * از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد * چون
کسان رحیم شاه مشربهٔ آب آوردند - خوردن آب را بر طبع خود
گوارا نکرده - با لب تشنه جام شهادت چشید * زمینداران نواح
و مفهیان متواتر این خبر موحش بحضور نواب ابراهیم خان
در جهانگیرنگر عرضداشت نمودند * خان مذکور - ازانجا که -

اگر چند با قوت شیر بود
بکین خواستن نرم شمشیر بود -

از غایت نامردلي - برزبان راند که جنگ مادهٔ خونریزي
خلق خدا ست - چه ضرور که خونهاي مردم طرفین ریخته شود *
و چون - از روي وقائع و اخبار - کیفیت این سوانح بعرض والا
در دکهن رسید - فرمان پادشاهي بنام زبردست خان - خلف
ابراهیم خان - متضمن تفویض خدمت فوجداري چکلهٔ بردوان
و میدني‌پور وغیره و تاکیدات در باب تنبیه غنیم عاقبت‌وخیم
شرف اصدار یافت - و نیز بنام ناظمان و فوجداران صوبهٔ
اوده و الهآباد و بهار حکم محکم صادر گردید که (از) اوطان
و اماکن رفقاي غنیم هر جا که سراغ بیابند - زن و بچهٔ آنها را اسیر
و دستگیر نمایند - یا هرکه از رفاقت غنیم اجتناب کند امان جان
یابد - و هرکه تن برفاقتش داده نیل بدنامي بر چهرهٔ حال خود
کشد ناموسش بربا‌د دهند * و این معني بعمل آمد * و متعاقب -

صوبه‌داري بنگاله و بهار بنام نتیجهٔ دودمان سلطنت - شاهزاده
عظیم‌الشان - مفوض گشته - حکم شد که با جمعي از بندگان
پادشاهي عازم ممالک بنگاله شود * اما خان ذي‌شان - زبردست
خان - بمجرد ورود منشور لامع‌النور - نوارههاي جنگي و توپخانهٔ
سلطاني از جهانگیرنگر ترتیب داده - با فوج دریاموج - بسواري
کشتي سمند عزم رزم را گرم مهمیز ساخت * رحیم شاه - بسنوح
خبر آمد آمد عساکر قاهره - بعجلت هرچه تمامتر - با لشکر
بیشمار از پیاده و سوار - بر لب آب گنگ رسیده - پاي اقامت
قائم کرد * زبردست خان - کشتیها را بساحل رسانیده - بچالاکي
تمام - مقابل معسکر حریف مورچال بندي کرده - باراده صف
جنگ صف کشید - و اضراب ارابه - چون سد سکندر - برابر
مورچال آن یاجوج‌صفتان قائم ساخت * روز دیگر از مورچال
برآمده - بتسویهٔ صفوف پرداخته - میمنه و میسره و قلب و
جناح (و) هراول و چنداول از پهلوانان مسلح و مکمل و کنداوران
زره‌پوش و خنجرگذار برآراست - و ارابه‌ها را پیشاپیش آن
حصار آهني چیده - مانند موج دریا متحرک گشته - کوس
جنگ زد * چون صداي طلب حربي بگوش رحیم شاه خورد -
سراسیمه شده - با افواج افاغنهٔ عفریت‌کردار - باستقبال افواج
پادشاهي رخ بمیدان نهاده - یورش کرد (۱) * ازین طرف - خان

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کردند *

في‌شان - بشلک توپخانهٔ آتش‌افشان و استعمال بندوق و بان -
اشارت کرد * توپچیان و برقندازان و بانداران در لوازم آتش‌باري قاصر
نشدند - و متعاقب - مبارزان پیکارپژوه بر سر مقاهیر ریختند - و
خرمن حیات آن خسان را وقف برق شمشیر ساختند * لمؤلفه -

بزوبین و شمشیر آویختند -
بسي خون دران رزمگه[1] ریختند *
ز دود ارابه[2] و گرد سپاه
زمین تا فلک گشته یکسر سیاه *
ز بس ریزش خون دران دشت جنگ
یکي بحر مواج شد سرخ رنگ *
سر پهلوانان شده چون حباب -
تن شان چو ماهي شناور در آب *

بعد خونریزي بسیار - افاغنهٔ خذلان‌شعار راه فرار اختیار کردند -
رحیم شاه رو از میدان برتافت * زبردست خان زبردست و
چالاک - استیلا یافته - زده زده - بهائم‌سیرتان را به بنگاه رسانید * و تا
سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود * آخر روز - از شدت
حرارت هوا و تردد و تلاش بي‌انتها - راکب از کار و مرکوب از
رفتار متعذر شده - دست از اشتعال نائرهٔ حرب کوتاه ساخته -
در همان نبردگاه فروکش شدند - و بکفن و دفن مقتولان و تیمار

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رزمگاه * (۲) و اینجا متحرک آورده *

(و) مرهم مجروحان پرداختند * و شب بهوشیاري و بیداري
و طلایه و یزکداري بسر بردند * چون روز دیگر خسرو خاوري -
بر نیله‌خنگ سوار (شده) و خنجر زرنگار آهیخته - در میدان
سپهر تاخت - (و) سیاهی[1] افواج شب و سپاه انجم بیک
حمله‌اش ناپدید بل معدوم گردید - دیگر بار مقصور و مقهور بتسویهٔ
صفوف و تهیهٔ مصاف پرداختند - و بعد تقارب فئتین - به نیزه
و شمشیر و جمدهر بچپقلاش درآویختند * نمکخواران پادشاهي - کمر
فدویت و جان‌نثاري بر میان جان بسته - بجان‌ستانيِ فئهٔ باغیه
پرداخته - از کشته پشته ساختند * و پس از رد و بدل[2] دو پاس
پاي ثبات افاغنه متزلزل گردید * و رحیم شاه - عار فرار اختیار
نموده - پشت جنگ داده - بحال تباه راه مرشدآباد پیش
گرفت * زبردست خان - مقدار یک فرسخ راه پاشنه‌کوب آن
شوربختان زد و برد کرده - جمعي کثیر را ازان مخذولان اسیر و
قتیل نموده - و اموال و اسباب و اسلحه و اسپان بغارت داده -
شادیانهٔ فتح نوازان مراجعت نموده - بر خیمه زد - و اسباب مغروته
بسپاه بخشیده - (در) لوازم دلجوئيِ سران لشکر - علی حسب
درجاتهم - قصور نکرد * و سه روز مقام کرده - به تیمار زخمیان
پرداخت * و در باب انسداد راه و رسد غنیم - پروانجات بنام

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سپاهي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دو بدل دو
پاش بجاي رد و بدل دو پاس *

زمینداران و گذربانان - بتهدید تمام - روانه نمود * و مجروحان لشکر را - با نفائس امتعه و غنیمت - به جهانگیرنگر گسیل کرد * و جواسیس برای تجسس خبر فراریان بهرسو گماشت * اما رحیم شاه - بحالت تباه سراسیمه به مرشدآباد رسیده - باجماع سپاه جهد بلیغ نمود * قلیلی ازان منهزمان بی‌ساز و برگ و جمعی دیگر از گرسنگان بی‌جوش (۱) و ترک فراهم آورده - مهر خزائن و قفل صنادیق برداشت - و بدادن اسپ و سلاح و ریزش زر بکمال استعجال لشکر آراسته - مستعد جنگ نشست * زبردست خان - روز چهارم - از جنگ‌گاه نقارهٔ کوچ نواخته - بسراغ حریف راه‌نورد مرشدآباد گشت * درین اثنا - زمینداران نواح نیز آمده بملازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند * بعد قطع منازل - سمت شرقی در زمین قاع (و) هموار (۲) مضرب خیام ساخت * رحیم شاه - کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده - خود را مرد میدان آن صف‌شکنان ندیده - به بیدلی تمام جانب بردوان گریخت * و آن زبردست - بزبردستی تمام لوازم تعاقب بجا آورده - فرصت یک مقام نمی‌داد *

حکومت شاهزادهٔ والاگهر محمد عظیم‌الشان و قتل ابراهیم خان *

چنانچه سابقاً مذکور شد - چون شاهزادهٔ والاگهر -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی جوش * (۲) در نسخه‌های قلمی هموارهٔ *

محمد عظيم الشان - خلف محمد معظم بهادر شاه - از پیشگاه خلافت - با عطاي خلعت خاصه و جواهر و شمشیر مرصع و اضافهٔ منصب و ماهي مراتب - (به) تنبیه فئهٔ باغیه - بصوبه داري بنگاله و بهار مخصوص و مرخوص شد * با هردو پسران خود - که سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر باشند - از ولایت دکن متوجه آن ممالک شده - بر جناح استعجال - از راه صوبهٔ اوده و الهآباد بصوبهٔ بهار رونق‌افزا گردید * و یرلیغ قضاتبلیغ باحضار زمینداران و عمال و جاگیرداران و غیره اصدار فرمود * و آنها - با پیشکشها و نذور - بارياب مجرا شده - علی قدر مراتبهم - هریکي بخلاع فاخره شرف امتیاز یافت * و بنظم و نسق امور سلطنت پرداخته - باج و خراج بخزانهٔ عامره داخل کردند * و امورات مالي و ملکي به دیوانیان بادیانت و کارکنان باکفایت مقرر و مفوض گردید - و تحصیلداران بر امکنه و محالات تعین شدند * بیک ناگاه خبر فتح زبردست خان و هزیمت رحیم شاه از روي اخبار دریافت شد - شاهزادهٔ بلندحوصله - بخیال آنکه ماهي فتح و ظفر که شایان شکار مابدولت باشد صید دام دیگري شود - و قرعهٔ مجراي حسن‌خدمتي بنام غیري افتد - (و) یقین است که زبردست خان - که نبیرهٔ نواب علي‌مردان خان است - در[1]

(۱) در نسخه‌های قلمي ایزد بخش نوشته - و آن سهو کاتب است * صفحه ۲۲۳ سطر ۲ و صفحه ۲۲۷ سطر ۱۴ بنگرند *

جلدوي چنين خدمتي نمايان بصوبه‌داري بنگاله كلاه مباهات بر هوا خواهد انداخت - از صوبهٔ بهار - يلغر كرده بعجلت هرچه تمامتر - داخل راج‌محل گرديد - و بعزم تنبيه غنيم سمند عزم را گرم مهميز ساخته - افواج بحر امواج به بردوان كشيد * و زبردست خان را بدو كلمهٔ تحسين و آفرين و استمالت و دلداري هم سرفراز نفرمود(۱) * خان موصوف - از بي‌التفاتي شاهزاده بيدل شده - و اين قدر محنتهاي شاقه را لاحاصل انگاشته - عازم استلام عتبهٔ سدهٔ خلافت گشت - و از شكوه شاهزادگي اعتنا(۲) نكرده - طبل كوچ نواخته - جاده‌پيماي مسلك دكهن گرديد * رحيم شاه - كه از هيبت صولت آن شير بيشهٔ وغا مانند روباه و شغال در سوراخ موش و مار مي‌خزيد - فرصت وقت يافته - بار ديگر آب رفته در جوي آورد - و غالبانه در اطراف بردوان و هوگلي و نديا دست تعدي دراز كرد * و سكنهٔ آن ممالك را بتاراج داده - يكقلم بي‌چراغ - بلكه كنام سباع و آشيان بوم و زاغ ساخت * شاهزاده - بعد رفتن زبردست خان - بدلجمعي تمام - يرليغ و نشان - متضمن تسلي و استمالت زمينداران و فوجداران - به جهانگيرنگر فرستاده - خود نيز - آهسته آهسته از اكبرنگر رايت انتهاض افراشته - فرسنگ به فرسنگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نفرمودند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اعتبار - غالبًا اعتنا باشد چنانكه در صفحه ۲۳۳ سطر ۱۳ *

به آسودگی سپاه - راه‌پیما شد * و عمال و فوجداران و زمینداران هر یکي با جمعیت لائقه از محالات خودها - با نذور و پیشکش - شرف‌اندوز آستانه بوسي شده - همراه رکاب سعادت‌انتساب - راه‌گرا گشتند * رحیم شاه عاقبت‌تباه - آمد آمد شاهزاده را افسانه شموده - مانند بخت (۱) در خواب غفلت مي‌غنود * چون خبر قرب وصول افواج ظفرامتزاج سامعه‌آشوب (۲) آن برگشته بخت شد - به یکبار مضطربانه افواج افاغنه را - که در دور و نزدیک پراگنده بودند - فراهم آورده - مستعد بجنگ نشست * آن شاهباز اوج سلطنت - از جم غفیر آن عصافیر پروا نکرده - تنها بي‌تامل و تورک و تجمل روان (شده) - در سواد بردوان مخیم خیام ساخت - و گوش حال آن ضال نکبت‌مآل را بدر شاهانهٔ نصائح گرانبار ساخت - و در صورت اقبال و انکار حکم آن والاگهر وعده (و) وعید فرمود * آن باطل‌پژوه گوهر آبدار احکام والاي شاهزاده را بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزهٔ چشم خود ساخت - یعني در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت - و بمعني خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت * خواجه انور برادر کلان خواجه عاصم را - که سردار عمده و صاحب الوس و انیس جلیس انجمن میمنت‌مانوس شاهزاده بود و در

---

(۱) بعض لفظ بخت غالباً لفظ خود قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سامع *

خلا و ملا پایهٔ وزارت داشت - بدستگیري خود استدعا نمود -
تا اگر خواجهٔ مذکور آمده بعهد (و) میثاق و حلف خاطرنشان
نماید - فردا صباح همراه او بحضور آمده استعفاي جرائم کند *
شاهزادهٔ راست‌کردار - غافل از خداع آن غدار - التماس او را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته - بخواجهٔ موصوف امر فرمود که
علي الصباح بخیمه‌اش رفته - مستمال ساخته - بوقت دربار
بحضور آورده - ملازمت کناند * روز دیگر - خواجهٔ مزبور -
امتثال امر خداوندي را کاربند شده - بي‌احتیاط لوازم حزم
با چندي از خویشان و یاران سوار شده - محاذي معسکر
رحیم شاه ایستاده - خبر فرستاد - و خود سواره چشم براه ماند *
رحیم شاه - که افواج افاغنه را مسلح ساخته در خیمهٔ خود
پنهان داشته درصدد دغا بود - با فرستاده ابواب تملق و لبق
مفتوح داشته - درخواست آمدن خواجهٔ مسطور بمکان خود کرد *
خواجه مذکور - باندیشهٔ آنکه مبادا از آتش خس‌پوش دودي
خیزد - در رفتن خود تعلل نموده - بعهد و پیمان رحیم شاه را
مي‌طلبید * و چون درخواست طرفین تکرار یافت - و مطلب
کرسي‌نشین نشد - ناگاه رحیم شاه - با افواج مسلح از مورچال
برآمده - هرزه گویان - بمقابلهٔ خان موصوف شتافت - و
از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید * خواجه انور -
آب زیر کاه را دریافته - از آمدن خود نادم گشته - خواست

بي حصول گوهر مقصود عطف عنان نماید * رحیم شاه - سبقت نموده - بجنگ مبادرت نمود * ناگزیر خواجه انور مقابل شده - مردانه و دلیرانه بکارزار پیوست - و ترددات نمایان نموده - زخمهاي چهره افروز برداشته - با جمعي از رفقاي خود - بروضهٔ رضوان شتافت * افاغنه - میدان خالي دیده - شمشیرها علم کرده - بر اردوي معلي شاهزاده تاختند * لمؤلفه -

چو آن زبدهٔ خاندان شهي
ازان حال نگریست آن گمرهي -
هم از حالت خواجهٔ انورش
خبر شد که از تن جدا شد سرش -
چو گلنار شد چهره اش از غضب -
سلاح از سلاحدار کرده طلب *
ببر کرده جوشن بسر مغفرش -
سراپا شده آهني پیکرش *
حمائل یکي تیغ الماس وار -
یکي خنجرش در کمر استوار *
یکي آفتابي سپر بر کتف -
یکي نیزهٔ آبگونش بکف *
برآویخته ترکشي از کمر

کمان کیانی فگنده ببر *
کمندی بفتراک هودج به بست -
یکی گرز آهن گرفته بدست *
بفرمود تا سروران سپاه
شتابند یکسر بدرگاه شاه *
بفرمان او لشکر جنگجو
نهادند در حضرت شاه رو *
چو شهزاده بر فیل گشته سوار -
نموده چو خورشید بر کوهسار *
بزد طبل جنگ و بجنبید فوج -
بدانسان که دریا درآید بموج *
بمیدان رسید و علم برفراشت -
بترتیب افواج همت گماشت *
برآراست قلب و جناحین خویش -
یمین و یسار و پس آهنگ و پیش *
ز بسیاری فوج و رعب شهی
زمین کرد از بیم پهلو تهی *
سواره ستاده بمیدان جنگ -
همی کرد بر پیش دستی درنگ *

چون بساط نبرد آراسته شد - و افواج سوار و پیاده - سافقه

مهره‌هاي شطرنج - هریکي بمحل الیق[1] تعبیه گردید - رحیم‌شاه - به کجبازیٔ حریفانه - دستبرد نمایان بظهور رسانیده - با جماعهٔ افاغنهٔ جوشن‌پوش خنجرگذار - بحمله‌هاي مردانه صفها دریده - بقلب رسیده - شاه جویان و عظیم‌الشان گویان - اسپ برفیل سواري رسانیده - رخ به شه‌مات نهاد * سواران و پیادگان رکاب ظفرانتساب - تاب حمله‌هاي آن خیره‌سران نیاورده - شاه را بحالت زچ بمقابل حریف پیل‌بند گذاشته - رمیدند * فرزین‌بند انتظام افواج از هم گسست * رحیم شاه چاربند میکه[2] عنبر را بریده نوبت بزنجیر رسانیده * درین اثنا - حمید خان قریشي - که باندک مفاصله استاده بود - بمشاهدهٔ این جرأت - اسپ را جولان داده - ع -

چو تیری که آن بر جهد از کمان -

با رحیم شاه مقابل شد - و گفت ای پاجي عظیم‌الشان منم و تیر خاراشگاف از ترکش برکشید و پهلویش زد * لمؤلفه -

کمان را برآورد از نیم‌لنگ -
ز ترکش برآورد تیر خدنگ *
به پیوست سوفار بر چرم گور -
نظر دوخت برسوی آن پیل‌زور *
رها شد چو سوفار تیرش ز شست

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمي الایق و در دو دیگر الیق * (۲) در آخر بیان نظامت نواب سرفراز خان نیز این الفاظ مذکور است *

به پهلوی آن دیو جنگی نشست *
گذارا ز پهلـــو به پهـــلو شده -
ز سنجیـــدگیهـــا ترازو شده *

متواتر تیری دیگر بر گردن اسپ او زد - سر و گردن بیفشاند * رحیم شاه از دو زخم پهلو بی‌تابانه بر زمین افتاد * خان مذکور بچستی تمام از اسپ برجست و بر سینه‌اش نشست - و سرش از تن جدا کرده بر نیزه گردانیده * بمجرد معائنهٔ این حال - افواج افاغنهٔ خذلان‌شعار رو بفرار نهاده - و اعلام شقاوت آن باطل‌پژوهان نگونسار افتاد * نسائم فتح و ظفر بر پرچم اَعلام شاهی وزید - و شادیانهٔ نصرت و فیروزی بلندآوازه گردید - و کلبانگ از زمین بفلک رسید * غازیان عساکر نصرت‌مآثر - تا خیمه‌گاه منهزمان بتعاقب پرداخته - هرچه[1] از نقیر و قطمیر پیش آمد طعمهٔ نهنگ تیغ خون‌آشام بهادران گردید * بقیةالسیف - خسته و مجروح - راه گریز پیمودند * غنائم بسیار و اسیران بیشمار بدست لشکریان افتاد * شاهزادهٔ بلند اقبال - همعنان فتح و نصرت - داخل بردوان شد - و زیارت[2] مزار فائض‌الانوار حضرت شاه ابراهیم سقا و ادای نذورات نموده - بقلعه درآمد - و تهنیت‌نامهٔ[3] این اعوان

---

(۱) بجای هرچه شاید که هرکه باشد * (۲) در اسقوارهٔ بهرام * (۳) کاتب اینجا چند سطر قلم‌انداز کرده * شاید که چنان باشد - تهنیت‌نامهٔ این فتح بحضور بادشاهی ارسال داشت و فوجی برای استیصال اعوان الخ *

و انصار افاغنهٔ وخيم‌العاقبة بهر سو گماشت - هرجا كه از نام و نشان
آنها سراغ مي‌يافت اسير و قتيل مي‌نمود - تا در اندک فرصت
ضلع بردوان و هوگلي و جسر از لوث وجود افاغنه پاک گشت *
و خرابيها - كه از ظلم غنيم بوقوع آمده بود - رو بآبادي نهاد *
جگت رای - پسر کشن رام (۱) زمیندار مقتول بردوان - بخلعت
زمينداري ورثهٔ آباي خود سرفراز گرديد * همچنين ديگر
زمينداران آن نواح - كه ازدست افاغنه متأذي (۲) جلاي وطن شده
بودند - هريكی به استمالت‌نامه متسلي شده - بجاي و مقام
موروثی خودها قائم شدند - و بندوبست محالات خالصه و جاگيرات
مجدداً نموده - شروع تحصيل كردند * و ارباب تيول و ايمه و آل‌تمغا
بر محالات معينهٔ خودها دخيل شدند * حميد خان قريشي -
درجلدوی جانبازيها - باضافهٔ منصب و خطاب شمشيرخاني
و بهادري و خدمت فوجداري سلهت (۳) و بنداسل (۴) از حضور
والا پايه گرديد * و ديگر فدويان خاص - كه مصدر ترددات نمايان
شده بودند - درخور خدمات هريكی - علی قدر درجاتهم -
(به) مناصب و مراتب امتياز يافتند * شاهزاده در قلعهٔ بردوان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پسرش * (۲) شايد كه متأذي و جلا وطن
باشد * (۳) در اسٹوارٹ نيز همچنين * (۴) بجاي از حضور والا پايه
گرديد شايد كه از حضور والا بلند پايه گرديد باشد چنانكه بلند مرتبه در
صفحه ۲۹۹ سطر ۱۵ * درصورت اول لفظ والا صفت پايه باشد *

که حاکم‌نشین انجا بود - مسکن ساخته - طرح عمارات انداخت - و مسجد جامع تعمیر نمود * و در هوگلي شاه‌گنج - عرف عظیم گنج - بنام نامي خود آباد ساخت * و حاصلات سائر (۱) را - سواي امتعه و اقمشه که دران وقت ممنوع بود - مروج نمود - و محصول بخشبندر - بطریق تمغا - از مال مسلمین چهل‌یک (۲) و از هنود و نصاری چهل‌دو مقرر فرمود * علما و صلحا و شرفا را معزز و موقر مي‌داشت - و در مجلس شریف و نجیب علوم (۳) فقه و اصول و احادیث و مثنوي مولوي روم - رحمة الله علیه - و تواریخ مذکور میشد - و (به) نصیحت درویشان و خداپرستان میل تمام داشت - و استدعاي همت در باب حصول سلطنت مي‌نمود * روزي سلطان کریم الدین و محمد فرخ‌سیر را بخدمت صوفي بایزید - که از اجلهٔ اتقیاي وقت در بودوان سرخوش داشت - فرستاده استدعای قدم‌رنجه نمود * بعد رسیدن ایشان - آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود * سلطان کریم الدین شکوه شاهزادگي را کار فرموده - اعتنا نکرد * و فرخ‌سیر - پیاده پا پیش رفته - بتعظیم و تسلیم - اقدام نمود - و بادب استاده - بعد گذارش سلام - اداي پیام پدر کرد * درویش - از طرز ادب فرخ‌سیر راضي شده - دست او را گرفته - گفت بنشینید شما پادشاه هندوستان هستید - و همت بحال او مبذول داشت - و تیر دعاي

(۱) قسمي از محصول * (۲) در نسخه‌هاي قلمي چهل و یک * (۳) علوم مذکور میشد و مثنوي مذکور میشد - این محاورهٔ مؤلف باشد *

درويش بهدف اجابت رسيد - و از نتيجهٔ حسن ادب انچه پدر
مي‌خواست به پسر عطا گرديد * چون درويش بملاقات عظيم الشان
رسيد - شاه - استقبال نموده - بعذرخواهي قدوم پرداخته - در باب
انجاح مطلب دلي خود استدعاي همت كرد * درويش فرمود
كه انچه شما مي‌خواهيد پيشتر به فرخ سير داده شد - اكنون تير از
دست جسته را قابليت عود نيست - و خيربادي در حق شاهزاده
گفته - مراجعت بحجرهٔ خود كرد * القصه شاهزاده - از نظم و
نسق امورات اطراف چكلهٔ بردوان و هوگلي و هجلي و ميدني‌پور
وغيره دلجمعي نموده - بسواري نوارهاي پادشاهي - ساختهٔ شاه
شجاع - بسمت جهانگيرنگر علم نهضت افراشت - و بعد وصول
بضبط و ربط مهمات آن نواح پرداخت * چون بعضي حركات
ناملائم شاهزاده - مثل رسم سوداي خاص و سوداي عام - و جشن
ايام هولي بدستور هنود - و پوشيدن لباس زعفراني و ارغواني
در موسم بسنت - كه نوروز راجه‌هاي هند است - خلاف شرع - از
روي عرائض منهيان و واقعه‌نويسان - بعرض عالمگير رسيد - بر مزاج
پادشاه گران آمد * شقهٔ خاص - بتهديد تمام - باين عبارات
كه چيرهٔ زعفراني برسر - و حلهٔ ارغواني در بر - سن شريف چهل
و شش - آفرين برين ريش و فش (رسيد) - و در باب امتناع سوداي
خاص - باين مضمون بر فرد واقعه دستخط خاص فرموده واپس نمود[1] .

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي آمد *

که ظلم عام را سوداي خاص نام نهادن چه سزاوار - و سوداي خاص را با سوداي عام چه کار *

آنانکه خرند مي فروشند -

ما خود نخريم و نه فروشيم *

و از راه عتاب ، براي عبرت - منصب پانصدي کم گرديد * و ترجمهٔ (سوداي خاص و) سوداي عام چنين است که مال تجارت جهازهاي آمدني بندر چاټگام وغيره کلهم بسرکار شاهزاده خريد شده سوداي خاص نام ميکردند - پس ازان بدست سوداگران اين ملک مي فروختند آن وقت سوداي عام نام مي نهادند * اما چون فرد وقائع - مزين بدستخط خاص پادشاه ، بمطالعهٔ شاهزاده درآمد - ازان سودا دست بردار شد * پادشاه عالمگير ميرزا محمد هادي را - که مرد سليقه شعار و عامل‌پيشهٔ با ديانت و امانت بود - (و) بخدمت ديواني صوبهٔ اوڙيسه اختصاص داشت - و در اکثر محالات متعلقهٔ اوڙيسه کفايت نمايان بظهور آورده در زمرهٔ اهل خدمات نام‌آور شده در راستي و درستي نظير و عديل نداشت - و در ايام محاصره و محاربهٔ دکن خدمات شايسته بتقديم رسانيده منظور نظر عالمگير شده بود - بخطاب کارطلب خاني مخاطب ساخته بخدمت ديواني ممالک بنگاله سرفراز نمود * چون - دران ايام - سررشتهٔ انتظام مهمات مالي و ملکي و رتق و فتق تشخيص و تحصيل و مداخل

و مخارج خزانهٔ عامرهٔ در قبضهٔ اختیار دیوان صوبه مي‌بود -
و ناظم بنسق و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و
متمردان (و) انهدام ابنیهٔ باغیان و زورطلبان مي‌پرداخت - و
سواي جاگیر مشروط تعلقات و منصب ذات و انعامات دست‌انداز
بر مال پادشاهي نمي‌شد - و ناظم و دیوان مدار اجراي کار و بار
صوبه بر دستورالعمل - که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصدار
مي‌یافت - مي‌داشتند - و سرموئي تفاوت و تجاوز بعمل
نمي‌آوردند - خان مذکور - از پیشگاه خلافت - مختارکار صوبهٔ
بنگاله شده - به جهانگیرنگر رسیده - بعد حصول ملازمت شاهزاده -
باجراي امورات ملکي پرداخت * و مداخل و مخارج خزانه
تعلق به خان مذکور گرفته - دست تصرف شاهزاده از دخل
(و) خرج خزانه کوتاه گردید * خان موصوف - ملک بي‌خار
و سرسبز و زرخیز دیده - شروع به تشخیص نمود - و عمال
دانا و کفایت‌شعار در هر پرگنه و چکله و سرکار برگماشت *
و تشخیص مال و سائر کما ینبغي نموده - یک کرور روپیه را -
طومار کلي محالات خالصه و جاگیرها درست ساخته -
ارسال حضور کرد * چون در سوالف ایام - بسبب ناسازي
آب و هواي بنگاله - کسي از عمده‌ها برضامندي خود قبول
خدمات این ملک نمي‌کرد - و این باغ سبز را - دیولاخ
و مهلک انسان پنداشته - دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران

تقسیم و تنخواه[1] مي دادند - لهذا خالصه کمتر بود - حتی که مواجب سپاه متعینهٔ رکاب شاهزاده و نقدیان از مالواجب محالات صوبه کفایت نمي کرد - و از صوبجات دیگر تنخواه مي رسید * خان مذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبهٔ اوڈیسه عرضي نمود - و بدستخط پذیرائي مزین شد * خان مذکور - تمامي جاگیرات سیرحاصل - سواي نظامت و دیواني - از بنگاله خارج نموده - بصوبهٔ اوڈیسه - که محال خراب و کم حاصل و زورطلب و مواسات (؟) بود - تنخواه داده - کفایت بنگاله از شکم زمینداران و جاگیرداران برآورده - توفیر خزانهٔ عامره نموده * و بجزرسي تمام کفایت نمایان بظهور رسانیده - سال بسال جمع صوبه مي افزود - و مورد تفضلات پادشاهي مي شد * ازانجا که شاهزاده - دست تصرف خود از خزانه کوتاه دیده - همواره سوءمزاج[2] مي بود - مجراي حسن خدمتي خان مذکور - که بحضور پادشاه ظهور یافت - علاوه خار حسد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي همچنین * در استوارت چنان نوشته - در عهد نظامت دیوانان زمان سلف بسیاری از ممالک بنگاله را - بخیال ناموافقت آب و هوا و قلت زراعت - بجاگیرهای منصبداران فوج تقسیم کرده بودند * (۲) مؤلف سوء مزاج را صفت انگاشته و جائي دیگر سوءمزاجي آورده و یا اینجا در اصل سوء مزاج مي نمود باشد *

در دل شاهزاده شکست - و آتش عناد پنهانی مشتعل[1] شده - می‌خواست - بطوری که بظاهر موجب بدنامی نشود - او را ازین عالم بگذراند[2] - و این مطلب کرسی‌نشین نمی‌شد - آخرالامر - جماعهٔ نقدیان ملازمان قدیم پادشاهی را - که - بغرور کثرت الوس و جمعیت وفور - در جهانگیرنگر بناظم و دیوان سر فرود نمی‌آوردند تا بدیگر چه رسد - و بلاف شمشیرزنی دیگری را سهیم خود ندانسته - در شورپشتی و سلحشوری[3] مشهورالسنهٔ خاص و عام بودند - بوعدهٔ انعامات و اضافه از خود ساخته - عبدالواحد سردار آنها را با خود متفق نمود - و ترغیب داد که به بهانهٔ طلب و تنخواه - هرجا که قابو یابند - برو‌ی ریخته - کارش باتمام رسانند * آن گروه شرارت‌پژوه - باشارت شاهزاده در صدد قتل خان موصوف شده - انتظار وقت فرصت می‌کشیدند * ازانجا که خان مذکور - لوازم حزم و احتیاط را مرعی داشته - همیشه خود پیش[4] با رفقای او مسلح و مکمل سوار می‌شد - و هنگام آمد و رفت دربار بهوشیاری تمام می‌بود - روزی -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی مستقل * (۲) در نسخه‌های قلمی نگذارند بصیغهٔ جمع - و آن غلط باشد - و اگر نگذارد بصیغهٔ واحد خوانند بجای ازین عالم درین عالم باید آورد * (۳) در نسخه‌های قلمی سلحوری * (۴) شاید که چنان باشد - همیشه خود - و پیش رفقای او - مسلح و مکمل سوار می‌شد * از اسکوارث نیز همین مضمون مستفاد می‌شود *

علی‌الصباح سوار شده - عازم ملازمت شاهزاده گردید * جماعهٔ نقدیان - در اثنای راه - به بهانهٔ طلب و تنخواه - شورش نموده - یکباره بهجوم عام ریختند * خان مذکور - بجرأت تمام مقابل شده - آنها را از پیش راند * و تصور این فتنه از جانب شاهزاده تصدیق نموده - جوشان و خروشان - بحضور شاهزاده رسیده - سررشتهٔ ادب گسیخته - حریفانه دست بجمدهر کرده - زانو بزانوي شاهزاده مقابل شده نشست - و گفت این همه غوغا از اشارات شماست - دست ازین حرکت کوتاه کنید - ورنه اینک جان ما با جان شما * شاهزاده قافیهٔ رهائي تنگ دید[1] و از هیجان خشم پادشاهي چون بید لرزید * و عبدالواحد را - با جماعهٔ او طلب فرموده - از فتنه و فساد مانع شد - و برفق و ملاطفت بدلجوئي خان مذکور پرداخت * خان مسطور - از شر اعدا ایمن شده - بدیوان عام آمده - حساب طلب آن جماعه کرده - بر زمینداران تنخواه داده - آنها را یکقلم بر طرف نمود * و کیفیت شرارت و بی‌اندامي آنها - داخل وقائع و سوانح کرده - ارسال حضور والا نمود - و روداد - بمواهیر ارباب دخل درست کرده - معه عرضی خود نیز - روانهٔ حضور ساخت * و از سوء مزاجی[2] شاهزاده اندیشه نموده - خیال تجذب از خدمت شاهزاده و اقامت بجاي دوردست در دل بست * بعد تجویز و کنکاش

---

(۱) در نسخه‌های قلمي دیده * (۲) بجای سوء مزاج *

بسیار - سرزمین دلچسپ مخصوص‌آباد - که خبر چار حدود
صوبه ازان جا توان گرفت - و مثل مردمک چشم - جانب شمال
و مغرب چکلهٔ[1] اکبرنگر و درهٔ سانکري‌گلي[2] و تیلیاگدهي دروازهٔ بنگاله -
و مغرب و جنوب رو به بیربهوم و پچیت[3] و بشن‌پور راه جهارکهند
و جنگل و کوهستان درهاي آمد و شد غنیم و افواج دکن و
هندوستان - و جنوب و شرقي چکلهٔ بردوان و راه اودیسه و هوگلي
و هجلي وغیره بنادر آمدنی جهازهاي تجاران نصاری وغیره
و چکلهٔ جسر و بهوسنه - و شرقي و شمالي چکلهٔ جهانگیرنگر -
که دران وقت دارالامارت این صوبه بود - ملحق به تهانجات
سرحدي - مثل تهانهٔ اسلام‌آباد عرف چاتگام و سلهت و رنگاماتي -
و چکلهٔ گهوراگهات و رنگپور و کوچ بهار - در وسط اماکن معتبرهٔ
صوبه واقع است - قرار یافت * خان مذکور - بي اجازت
شاهزاده - معه عملهٔ زمیندارن و قانون‌گویان و ارباب دفاتر دیواني
خالصهٔ شریفه به مخصوص‌آباد آمده مسکن گزید * اما چون اخبار
فتنه‌پردازي نقدیان - از روي وقائع و سوانح و عرضي کارطلب خان
متضمن شکایت شاهزاده - در دکن بحضور اقدس گذشت - فرمان
عتاب‌آمیز بنام شاهزاده - باین مضمون که کارطلب خان نوکر

---

(۱) پیش لفظ چکله در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاي
قلمي اینجا سانکري‌گلي - مگر در اکثرجا سکري‌گلي نوشته *
(۳) در نسخه‌هاي قلمي پچنت *

پادشاهي‌ست اگر سر موئي ضرر جاني يا مالي باو خواهد رسيد
انتقام آن ازان بابا گرفته خواهد شد - و نيز حكم گذاشتن صوبهٔ
بنگاله و اقامت نمودن در صوبهٔ بهار - بتاكيد تمام - صدور يافت *
شاهزاده - سربلند خان را با سلطان فرخ‌سير نائب‌مناب گذاشته -
خود - با سلطان كريم‌الدين و خدمهٔ محل و تتمهٔ افواج همراهي -
ازان جا علم نهضت افراخته - به مونگير[1] رسيد * و عمارات مكلف[2] -
تعميرات شاه شجاع - كه از سنگ مرمر و سنگ موسئ بود -
بي‌مرمت ديده در تعمير و مرمت آن صرف مبالغ خطير تصور
نموده - بودن انجا خوش نكرد * و آب و هواي پتنه - كه لب
گنگ است - پسند كرده رخت اقامت افگند - و بموجب
حكم پادشاه عالمگير شهر عظيم‌آباد بنام خود آباد ساخت - و
قلعهٔ و شهرپناه باستحكام و متانت تمام احداث كرد * و كارطلب
خان در مخصوص‌آباد - بعد انقضاي سال - مجمل[3] نموده - عازم
اردوي معلى گرديد * و كاغذات تشخيص و طوامير جمع (و)
واصل باقي و مداخل و مخارج صوبه درست ساخته - از دربا[4]
نرائن - قانونگوي صوبهٔ بنگاله - درخواست دستخط كرد * ازانجا
(كه) دران ايام كواغذ مالي و ملكي بدون دستخط قانون‌گويان

---

(۱) بجاي مونگير در اسٹوارٹ راج‌محل * (۲) بجاي متكلف از تكلف *
(۳) صفحه ۳۹۳ سطر ۴ بنگريد * در اسٹوارٹ نوشته كه همه حساب
درست كرده عازم بارگاه گرديد * (۴) در اسٹوارٹ دروپ نرائن *

در دیوان کل پادشاهي منظور نمي‌شد - آن عاقبت وخیم - بطمع خام ناعاقبت اندیشي نموده - در دستخط ایستادگي بکار برده - خواهان سه لک روپیه در وجه رسوم قانونگوئي گردید * هرچند خان مذکور - عندالضرورت - وعدهٔ دادن یک لک روپیه بعد مراجعت از حضور کرد - تا هم قبول نکرده در دستخط مضائقه داشت * اما جي نرائن قانونگوي - که شریک و سهیم درپ نرائن بود - مآل‌اندیشي نموده - دستخط خود ثبت کرد * خان مذکور - با وجود مخالفت شاهزاده - پرواي دستخط درب نرائن نکرده - عازم حضور اقدس گردید - و تحائف و پیشکشهاي بنگاله بحضور پادشاهي و وزیر و ارکان سلطنت گذرانیده - و زرهاي توفیر و کفایتهاي جاگیر بجناب عالمگیر رسانید * و کاغذات صوبه بمستوفي و دیوان کل سپرده - مجراي حسن خدمت و دیانت و امانت بظهور رسانیده - مورد تفضلات و عنایات شاهنشاهي شد * و از حضور والا - به نیابت شاهزاده - بنظامت صوبهٔ بنگاله و اوڑیسه - بانضمام خدمت دیواني و خطاب مرشدقلي خان و عطاي خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - ذخیرهٔ مباهات اندوخت *

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفرخان نیابةً از طرف شاهزاده عظیم‌الشان *

چون مرشدقلی خان از حضور والا - بعطای خلعت نظامت بنگاله نیابةً و دیوانی صوبهٔ بنگاله و اوڑیسه اصالةً - بدستور سابق - مخصوص و مرخوص شده - در صوبه رسیده - دیوانی بنگاله به سید اکرم خان و نیابت اوڑیسه به شجاع الدین محمد خان - داماد خود - مسلم داشت * و بعد رسیدن مخصوص آباد - آبادی شهر بنام خود کرده - موسوم به مرشدآباد نمود - و دارالضرب مقرر ساخت * و چکلهٔ میدنی پور را - از صوبهٔ اوڑیسه خارج کرده - با بنگاله منضم ساخت * و زمینداران صوبه را بالکل مقید و اسیر کرده - و عمال واقف کار و دیانت شعار بر محالات تعین نموده - آمدنی مفصل را قرق و مالگذاری بحضور مقرر داشت - و دست تصرف زمینداران از دخل و خرج مالواجب یکقلم کوتاه گردانیده - وجه معیشت آنها بر نانکار گذاشت * و عاملان - بموجب حکم او - شقدار و امین دیه بدیه هر پرگنه فرستاده - اراضی مزروع و افتاده را جریب نموده - و فرداً فرداً برعایا وا رسیده - رعایای نادار را تقاوی داده - بتکثیر زراعت سعی فراوان بکار برده - در هر محال اضافه و توفیر بظهور رسانیدند * و کاغذات هست و بود قرار واقعی درست ساخته - آمدنی خام فصل بفصل تحصیل کرده - از توفیر مال و سائر و افزونی محصول زراعات و کفایت اخراجات - زرهای مضاعف واصل خزانه ساختند * مگر زمینداران بیربهوم

و بشن‌پور بحمایت(۱) انبوهیِ جنگل و کوه و کریوه - خود بملازمت حاضر نشده - وکلای آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات می‌پرداختند - و وجه پیشکش مقرري و نذور و فرمایشهاي حضور می‌رسانیدند * مرشدقلي خان - بسبب آنکه اسدالله - زمیندار بیربهوم - مرد آزادمشرب و فقیروضع بود - و نصفي ازملک خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و درویشان داده - و یومیهٔ مسکینان و محتاجان مقرر داشت - از استیصال او(۲) اغماض عین نموده - بتدارک(۳) شوخیِ زمیندار بشن‌پور در حین کثرت اخراجات مهم و قلت مداخلت آن ملک باعث شد * و راجه‌هاي تپره و کوچ‌بهار و آشام - که خود را چهتردهاري و والیِ ملک قرار داده - سر اطاعت بپادشاهان هندوستان فرو نیاورده - طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند - باستماع آوازهٔ تسلط خان موصوف - راجهٔ آشام - کرسی

---

(۱) پیش لفظ بحمایت در نسخه‌هاي قلمي که نوشته و آن مخل معني *

(۲) بجای او در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) عبارت اینجا بی‌ربط - شاید که بعض لفظ قلم‌انداز شده * استوارت نوشته که مرشدقلي خان زمینداران بیربهوم و بشن پور را از تعمیل چنین احکام جابرانه معفور داشت - اسدالله زمیندار بیربهوم را بلحاظ دینداري و علما نوازي و غربا پروريِ او - و آن دیگر زمیندار را بسبب آنکه مقامش در جنگلهای دشوارگذار متصل کوهستان جارکند (جهارکهند) واقع بود و اخراجات تحصیل از مقدار محاصل ملکش افزون می‌نمود *

و پالکي دندان فيل و نافه‌هاي مشک و سربانگ و لام دانگ (؟) و پر هما و کوچين (؟) و مروحهٔ طاوسي و قطاس وغيره - نذور و پيشکش داده - باطاعت و انقياد پيش آمده * همچنين راجهٔ کوچ‌بهار نيز لوازم نذور و پيشکش بتقديم رسانيده * خان مذکور خلعت براي آنها فرستاد - و اين معني سال سال[1] بعمل مي‌آمد * خان مذکور نوعي ضبط و ربط محالات بنگاله نموده بحکمت عملي در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او مهم غنيم بوقوع نيامد - و خرج سه‌بندي و نگاهداشت سپاه يکقلم نبود - همگي دو هزار سوار و چهار هزار پياده نوکر مدامي داشته ملک‌گيري کرد * از ناظر احمد - که پيادهٔ بود - تحصيل و زرکشي بنگاله مي‌شد * و او آن قدر ضابط (بود و) حکم ناطق داشت که پيادهٔ او بضبط و نسق ملکي و تنبيه سرکشي کافي بود * رعب و هراس خان مسطور آن قدر در دل اداني و اعالي نقش بسته که زهرهٔ شير مردان از حضور شدن او آب ميشد - و زميندداران خورد را بار در مجلس نمي‌داد * و متصديان و عاملان و زميندداران عمده مجال نشستن در حضور نداشتند - بلکه چون پيکر تصوير نفس گم کرده مي‌ايستادند * و زميندداران[2] و هنود را[3] سواريِ پالکي ممنوع بود - بر جواله‌ها سوار مي‌شدند * و متصديان هم

(۱) بجاي سال بسال * (۲) شايد که زميندداران هنود باشد * مگر در اسقواري زميندداران و هنود مالدارم (۳) بجاي را در نسخه‌هاي قلمي از *

در سواري او بر اسپان سوار مي‌شدند * و منصبداران با ساز و يراق سپاهيانه به مجرا مي‌رفتند * و روبروي او کسی را کسی سلام نمي‌توانست کرد - و اگر از کسی خلاف قاعده بعمل مي‌آمد معاتب مي‌گرديد * و در هفته دو روز ديوان مظالم نمودی - وبداد مستغيثان وارسيدی * يکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص مظلومی بحکم شريعت پسر خود را کشت * در امور عدالت و نظم و نسق امور مملکت و آداب سلطنت رعايت احدی منظور نداشتی * و اعتماد کلي بر متصديان نداشت - افراد جمع خرج و واصل‌باقي - هر روز ملاحظه کرده - بدستخط خود مزين ساختی * و در آخر ماه - اقساط خالصه و جاگير بيباق ميگرفت - و تا زر اقساط داخل خزانه نمي‌شد متصديان و عاملان و زمينداران و قانون‌گويان و ديگر عمله و فعله را در کچهري و ديوان‌خانهٔ چهل‌ستون نشانيده - محصلان شديد گماشته - فرصت اکل و شرب بلکه بول و غائط ندادی - و هرکاره‌ها در پي محصلان تعين کردی - تا مبادا احدی بطمع خام رشوت گرفته - قطرهٔ آبی بحلق آن تشنه‌کامان رساند * هفته هفته بی‌آب و دانه بر آنها ميگذشت - با[(1)] اين همه زمينداران را بر سه پايه معکوس و معلق آويختی - و کف پا از سنگها مي‌خراشيد - و تازيانه بران مي‌زد - و بضرب شلاق دقيقهٔ نامرعي نگذاشتی *

(1) در نسخه‌های قلمي تا *

و عمال زمیندارانرا - که مالواجب سرکار (را) متصرف شده بضرب
و شلاق هم ادای زر باقی نمی‌کردند - با زن و فرزند - مسلمان
می‌ساخت * ازان جمله اودی نرائن - زمیندار چکلهٔ راج شاهی -
که مرد هندوستان‌زاد و قابل و مستعد بود - و تحصیل خالصه
تعلق باو داشت - (و) غلام‌محمد و کالیا جماعه‌دار - با جمعیت
دو صد سوار - رفیق او بودند - باخذ مطالبه بپایهٔ اعتراض
آمده مستعد بجنگ شد * مرشدقلی خان محمدجان چیله را
با فوجی به تنبیه او گسیل کرد - و متصل راج بازی تقارب فئتین
رو داد - و جنگ درمیان آمد * غلام‌محمد جماعه‌دار مقتول
شد - و اودی نرائن - از ترس غضب خان مسطور - خود را
خود کشت - و زمینداری او به رام جیون و کالو[۱] کنور - زمینداران[۲]
آن روی گنگ - که عمدهٔ زمینداران مالگذار بنگاله بودند - تفویض
یافت * چون آن سال باتمام رسید - در آغاز سر سال - در ماه
فروردی[۳] - پونه کرده - یک کرور سه لک روپیه خزانهٔ پادشاهی -
بحمل دو صد ارابه - با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیادهٔ
برقنداز - روانهٔ حضور مقدس نمود - و کفایت جاگیرات و
خاص‌نویسی علاوهٔ آن ارسال کرده * و حلقه‌های افیال و اسپان
تانگن و جاموشان ارنه و آهو خانه[۳] و طیور شکاری ملبوس

---

(۱) در استوارت کانو کنور * در نسخه‌های قلمی زمیندار بصیغهٔ واحد *
(۲) در نسخه‌های قلمی فبروردی * (۳) شاید که آهوی خانه باشد *

خاص جهانگیرنگر و سپرهای کرگ و سیتل‌پاٹی زربافت و مسهری گنگاجلی سلهت - که[1] مار را بران یارای مرور نبود - با دیگر نفائس چون عاج و کونبه (؟) و نافه‌های مشک و سربانگ و دیگر تحائف فرنگ و هدایای کله‌پوشان نصاری و غیره سر موسم ارسال حضور والا ساخت * و هنگام ارسال خزانه - خود با ارباب دخل سوار شده با جهنائي[2] ده (؟) همراه میرفت و داخل[3] وقائع و سوانح مي‌نمود * و ضابطهٔ روانگی خزانه چنین بود که هرگاه ارابه‌های خزانه در صوبهٔ دیگر داخل مي‌شد - صوبه‌دار انجا - کسان خود فرستاده - ارابه‌های خزانه را در قلعه طلب داشته - تبدیل ارابه‌ها و بدرقه کرده - ارابه و بدرقه از طرف خود داده - روانه مي‌ساخت - و همچنین صوبه‌داران دیگر بعمل مي‌آوردند - تا خزائن و تحائف و پیشکش بحضور اورنگزیب میرسید * و چون مجرای حسن سلیقهٔ او منظور حضور مقدس گردید - مورد تفضلات پادشاهي شده - کارش بالا گرفت - و بخطاب مؤتمن‌الملک علاءالدوله جعفرخان نصیري ناصرجنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاري ذات و عطای ماهي‌مراتب سرفراز شده - در سلک امرای عظام منسلک گشت * و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی‌تجویز او پذیرا[4] نمي‌شد * و منصبداران حضور - ملک بنگاله را گلستان بی‌خار شنیده -

---

(۱) این وصف سیتل پاٹی باشد * (۲) شاید که تا حوالی ده باشد *

(۳) در نسخه‌های قلمي دخل * (۴) در نسخه‌های قلمي بپذیرائي *

تعیناتی بنگاله درخواست میکردند * نواب جعفرخان هرکسی را
که می‌خواست عرضی نموده بتعیناتی خود می‌طلبید * یکی
از آنها نواب سیف خان است - که خان مسطور درخواست
تعیناتی او از حضور والا نموده متعینهٔ خود ساخت * شمهٔ از
احوال او در صدر کتاب مسطور شده است * نواب سیف خان
تا عهد نظامت نواب مهابت‌جنگ در حین حیات[1] بود * از بس که
(از) خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابت‌جنگ ملاقات
نکرد * نواب معزی‌الیه هرچند درخواست ملاقات کرد منظور
نه نمود * هرگاه نواب مهابت‌جنگ - بطریق سیر و شکار - بآن طرف
عازم می‌شد - با افواج خود آمده سد راه می‌گشت - اما هر وقت
که نواب را احتیاج بکومک می‌گردید - افواج شایسته می‌فرستاد *
بعد وفات او پسرش خان بهادر مسلط بر ملک پورنیه و اطراف
آن شد * نواب مهابت‌جنگ دختر نواب سعید احمد خان بهادر
صولت‌جنگ - برادرزادهٔ خود - را با خان‌بهادر منسوب ساخت -
و روز چهارم از تزویج آن دختر وفات یافت * باین تقریب -
اموال و اسباب خان‌بهادر را بضبطی درآورده - او را نظربند
ساخت * ناچار خان‌بهادر - بر اسپی سوار شده به شاه‌جهان‌آباد
گریخت * نواب مهابت‌جنگ ملک پورنیه را به صولت‌جنگ
تفویض نمود * نواب صولت‌جنگ - با جمعیت شایسته - دران جا

---

(۱) عین حیات بجای قید حیات آورده *

بنظم و نسق پرداخته - امرایانه بسر می‌برد * بعد وفات صولت‌جنگ پسرش شوکت‌جنگ قائم‌مقام پدر شد * نواب سراج‌الدوله - که پسر عمش بود - در عهد نظامت خود - او را بجنگ کشت - و دیوان موهن‌لعل را فرستاده ضبط اموال و اسباب او نمود *

چه میگفتم و در چه پرداختم -
کجا بود اشهب کجا تاختم *

آمدم بر اصل مطلب - درب نرائن قانون‌گو - که در ایام دیوانی نواب جعفرخان دستخط بر کاغذ نکرده بود - خان معزی‌الیه در صدد انتقام می‌ماند * ازانجا که خدمت قانون‌گوئی سررشته‌داری ممالک محروسه است - و کواغذ محاسبه و مطالبهٔ صوبه‌داران بدون دستخط قانون‌گو پیش دیوانیان حضور والا منظور نمی‌شد - لهذا بملاحظهٔ بدنامی بهانه‌جو شده - زمام اختیار او در امور معاملات دراز نموده - در امورات خالصه دخیل و مدار کار ساخت * و چون دیوان بهوپت رای - که از اردوی معلی همراه نواب معزی‌الیه آمده‌بود - فوت شد - و پسرش گلاب رای کما ینبغی از عهدهٔ کار دیوانی نمی‌توانست برآمد - پیشکاری خالصه نیز به درب نرائن تفویض گردید * و تشخیص و تحصیل مالواجب و دیگر امورات مالی و ملکی بر رای او سپرده مطلق‌العنان گردانید * هرچند قانون‌گوی مذکور - تجویز‌سی تمام - طوامیر یک کرور و پنجاه لک روپیه در خالصه درست کرده -

تحصیل نمود - و در هر امور[1] کفایتهاي نمایان بظهور آورده - زیاده از سابق سرانجام زرهاي پادشاهي نمود - اما نواب معزي الیه بتدریج کار از دست او گرفته بدست‌آویز مطالبه و محاسبه محبوس کرده بانواع شدائد از جان کشت - و قانون‌گوئی ده‌آنه به پسرش شیونرائن و شش‌آنه به جي نرائن - که در عمل دیواني - وقت عزیمت اردوي معلی - مسلک سلوک و دوستي نموده بکاغذ او دستخط نموده بود - مسلم داشت * و ضیاءالدین خان را[2] (- که فوجدار هوگلي بود - معزول کرده -) فوجداري بندر مذکور ضمیمهٔ نظامت از حضور اقدس بذمهٔ خود گرفته - ولي‌بیگ را از طرف خود مقرر کرد * خان مذکور - از رسیدن ولي‌بیگ - قلعه را گذاشته بعزیمت دارالخلافه از شهر برآمد * ولي‌بیگ ککر سین بنگالي را - که پیشکار فوجدار معزول بود - براي کاغذ واصلات زر و سررشتهٔ کواغذ با اهل دفتر و عملهٔ فوجداري طلب کرد * خان مذکور بحمایتش پرداخت - و ولي‌بیگ سد راه رفتنش شد - ازین ممر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد * خان مذکور - با جمعیت خود در میدان چندن‌نگر - مابین چوچرا[3] و فراشدانگه - بحمایت نصاراي اولندیز و فرانسیس - مورچال‌بندي نموده - مستعد بجنگ شد * ولي‌بیگ هم - در میدان عیدگاه -

---

(۱) بجاي امره * (۲) عبارت اینجا بي ربط - بجاي ضیاءالدین استوارت زین‌الدین آورده * تاریخ بنگاله صفحه ۲۳۵ بنگرند * (۳) پیش ازین چوچوره نوشته *

بر تالاب دیبی داس - بفاصلهٔ یک و نیم کروه - لشکرکشي نموده - بمقابله مورچال‌بندي کرد - و کیفیت احوال بحضور نواب جعفرخان التماس نمود * و معزول و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال اشتغال داشتند - و سپاه(۱) لشکر از دور مي‌نمودند * ملا ترسم توراني - نائب ضیاء الدین خان - و کنکرسین مخفي از اولندیز و فرانسیس امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفته - بجنگ میدان سبقت میکردند - و چیرگیها مي‌نمودند - ولي‌بیگ بانتظار کومک خودداري مي کرد * درین اثنا دلیپ سنگه هزاري - با جمعیت سوار و پیاده - از نزد نواب جعفرخان بکومک ولي‌بیگ رسید - و پروانهٔ تهدید بنام نصاری رسانید * و ضیاء الدین خان - بمشورت نصاري - با دلیپ سنگه پیغام صلح داده اورا غافل ساخته - وقت صبح دروغ مصلحت(۲)آمیز به دلیپ سنگه نوشته - بدست وکیل خود داد - و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد - و یک شال سرخ براي نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد * و گوله‌انداز فرنگي - که نشانهٔ بي‌خطا میزد - توپ برنجی کلان - که گوله‌اش از مفاصلهٔ یک و نیم کروه بر نشانه صحیح میشد - تیربند کرده رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت - و از دوربین نظر بر شال وکیل داشت * وکیل - در وقتي که دلیپ سنگه بارادهٔ غسل سر و تن برهنه بمالش روغن مشغول بود - رسیده رقعه

(۱) با سپاه و لشکر باشد * (۲) در نسخه‌هاي قلمي آمیز مصلحت *

بدستش میداد - که گوله‌انداز بر نشانهٔ شال توپ را شلک کرد - گوله بر پهلوي دلیپ سنگه نشست - و لاش او بهوا پرید * آفرین بران سحرکار بی‌خطا که آسیبي به وکیل نرسید * خان مذکور - گوله‌انداز را انعام داده - بر مورچال حریف یورش نمود * لمؤلفه -

چو سالار مقتـــول شد بی‌درنگ -

مخالف عنان داد بر عزم جنگ *

بجنبیـــد لشکـــر چو دریا بمـــوج -

و زین سو گریز اوفتـــاده (۱) بفـــوج *

نه تنها همیـــن لشکري جان ببرد -

زمین نیـــز راه هزیمـــت سپـــرد *

ولي‌بیـــگ زان جا گریزان برفـــت -

سراسیمه در قلعـــه مامن گرفـــت *

ضیاء الدین خان - بدلجمعي تمام - روانهٔ دارالخلافه شده - بعد رسیدن در دهلي - مسافر راه آخرت گشت * بعد فوت او ننکر بنگالي - که مادهٔ این همه فساد بود (و) در هوگلي مسکن داشت - از دارالخلافه مراجعت کرده - به مرشدآباد آمده - بی‌محابا با جعفر خان ملازمت کرد - و بدست چپ سلام نمود - یعني بدستي که سلام بپادشاه کرده‌ام سلام کردن بشما عار است * نواب جعفر خان در جواب گفت که ننکر در زیر کفش * و ننکر -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي افتاده *

بفتح هردو کاف تازي و سکون نون و راي مهمله - لغت هندي بمعني سنگريزه است * نواب جعفر خان - از بدادائيهاي سابق و لاحق بدباطن شده - بظاهرش نواخته - بخدمت عهده‌داري چکلهٔ هوگلي سرفراز کرد * و از سال تمام در ايام مجمل - باخذ مطالبه و باقيات مال و سائر - بزندان کرد - و گربه در شلوار انداخت * و اغذيهٔ مسهل بشدائد تمام خورانيد - و محصلان شديد برگماشت - و در پايجامه علي الاتصال کرده[1] باين حالت بد درگذشت * در همان ايام سيد اکرم خان - که ديواني بنگاله بنام او بود - وفات يافت * سيد رضي[2] خان - زوج نفيسه خانم دختر شجاع الدين محمد خان ناظم صوبهٔ اوديسه داماد جعفرخان - که از سادات عظام ولايت‌زاد بود - بخدمت ديواني بنگاله ممتاز گرديد * و او مردي متعصب و درشت‌مزاج و در تحصيل زر سخت‌گير بود - بانواع شدائد تحصيل مالواجب ميکرد * گويند حوضي پر از نجاست تيار کرده - چون بزبان هنود بهشت را بيکنته نامند علي الرغم آنها آنرا بيکنته نام گذاشته بود * زمينداران نامالگذار و عاملان باقيدار را بعد از عقوبت بسيار دران حوض غوطه ميداد - و بشدت تمام زر بيبياق ميگرفت * در همان سال - خبر طغيان سيتارام زميندار و کشته شدن مير ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - سرکار محمودآباد - رسيده * و تفصيل اين اجمال

---

(۱) مفعول بسبب کراهت مذکور نگرديد * (۲) در استوارت سيد رضا خان *

آنکه سیتارام - زمیندار پرگنهٔ محمودآباد - که بحمایت جنگل و رودخانه‌ها کلاه باغیگری بر تارک نخوت گذاشته - تن باطاعت حاکم نداده - بنده‌های پادشاهی را نمی‌دید - و ابواب ادخال مردم پادشاهی از ملک خود مسدود می‌داشت - و بتاراج و تاخت ملک آن نواح دست دراز کرده - با کسان تهانه‌داران و فوجداران همیشه هنگامه‌پردازیها می‌کرد * میر ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - که از سادات عظام (بود) و با شاهزاده عظیم‌الشان و سلاطین تیموریه سلسلهٔ یگانگي داشت و در اقران و امثال در لیاقت و استعداد ضرب‌المثل بود - با جعفرخان نیز اغماض عین میکرد * میر ابوتراب - در صدد دستگیر کردن او بوده - تدبیرها می‌نمود - و بقابو نمی‌آمد * آخرالامر - پیرخان جماعه‌دار را با جمعیت دو صد سوار نگاه داشته در فکر تنبیه او بود * زمیندار مذکور - از دریافت این معني - جمعیت خود فراهم آورده - در کمین جماعه‌دار مسطور بود * روزي میر ابوتراب - با چندي از خاصان و مصاحبان بشکار برآمده - صیدافگنان بسرحد او رسید - و پیرخان همراه نبود * زمیندار - از دریافت این خبر - او را پیر (خان) تصور کرده - بیک ناگاه با جمعیت خود از طرف پشت از جنگل برآمده - بر وي ریخت * هرچند میر ابوتراب ببانگ بلند از نام خود نشان داد - گوش نکرده بزخمهاي (1) بانس او را از اسپ انداختند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بزخم راي بجاي بزخمهاي *

چون اين خبر بحضور جعفر خان رسيد - از خوف غضب سلطاني لرزه بر اندامش افتاد - و حسن علي خان همزلف خود را - كه از خاندان عمده بود - فوجدار انجا ساخته - با جمعيت شايسته - براي دستگير كردن آن موذي شرير تعين نمود * و بزميندداران نواح پروانجات بتاكيد تمام نوشت كه سيتارام را فرصت برآمدن ندهند - و اگر از سرحد كسي بدر خواهد رفت - او از زمينداري خود خارج شده بسزا خواهد رسيد * زميندداران از چهار طرف بمحاصرهٔ او پرداختند - تا آنكه حسن علي‌خان رسيده او را - با زن و بچه و اعوان و انصار - دستگير كرده - مسلسل و مغلول - بحضور نواب جعفر خان فرستاد * نواب روي او را در چرم گرفته - در سواد شرقي مرشدآباد - بر سر راه جهانگيرنگر و محمودآباد - بر دار كشيد - و زن و فرزند و رفقاي او را دائم‌الحبس ساخت * و زمينداري او به رام‌جيون زميندار تفويض كرده - اموال و اثاث‌البيت آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص‌نويسي ساخته - بنياد او را مستاصل كرد - و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود * چون پادشاه اورنگزيب عالمگير - روز جمعه بست و هشتم ذي‌القعده سنه ۱۱۱۹ هجري - در اقليم دكهن برحمت حق پيوست - محمد معظم شاه‌عالم بهادر شاه بر تخت دهلي جلوس فرمود * نواب جعفر خان نذور معه پيشكش بنگاله ارسال نمود - و بعطاي سند بحالي بدستور و خلعت و پالكي جهالردار از حضور گل

افتخار بر سر زد * شاهزاده عظیم‌الشان - از طرف خود سربلند خان را در عظیم‌آباد نائب گذاشته - روانهٔ دارالخلافه گردید * و در همین سال - سلطان فرخ سیر - پیش از جلوس بهادر شاه بر سریر سلطنت - از جهانگیرنگر به مرشدآباد رونق‌بخش شده - بالتماس جعفر خان - در لعل‌باغ فروکش شدند * نواب معزي‌اليه - آداب شاهزادگي نگاه داشته - لوازم خدمت بجا آورده - مصارف صرف خاص و کارخانجات میرسانید - و بموجب معمول خزائن و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد * بعد سلطنت پنج سال و یک ماه در سنه ۱۱۲۴ هجري از تنگناي جسماني بوسعت آباد روحاني انتقال فرمود [1] * و سلطان معزالدین - پسر کلان او - که ملقب به جهاندار بود - شاه شد * با دو برادر خورد متفق شده - شاهزاده عظیم‌الشان را مقتول ساخت * و بعد رفع تردد - بحسن سعي و اعانت اسد خان وزیر اعظم و امیرالامرا ذوالفقار خان - کار دو برادر دیگر هم تمام ساخته - بلکه بعد از وفات پادشاه بعرض هشت روز هر کدام از سلاطین‌زاده‌ها را - که از اولاد و احفاد و زیاده بر سي کس بودند - بمعرض هلاک انداخته - بعد قتل بسیار و حبس بقیة السیف بر اورنگ سلطنت جلوه افروز جلیس [2] گردید * امیرالامرا را - که میر بخشي بود - بوزارت کل - و پدرش آصف‌الدوله اسد خان را - بوکالت مطلق - ذخیره اندوز سرفرازیها

---

(۱) فاعل بهادرشاه * (۲) شاید که جلوس باشد *

نمود - و بدستور سابق فرمان استمالت و استقلال به نواب جعفر خان فرستاد * خان مسطور - مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورده - نذور و پیشکش بطریق معهود ارسال حضور والا داشت * چون سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان - که بتقریب نیابت نظامت صوبجات بنگاله درین ملک بود - بدعوي وراثت تخت و تاج موروثي ارادهٔ جنگ با سلطان معزالدین مصمم نموده - عازم دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد گردیده - از جعفرخان استدعاي خزانه و فوج کرد - خان موصوف جواب صاف داد که ما بندهٔ پادشاهي تابع تاج و تخت پادشاه دارالخلافه ایم - سواي اطاعت شخصی که از آل تیموریه بر تخت سلطنت شاهجهان‌آباد جلوس فرماید تن باطاعت دیگري دادن شیوهٔ نمکحرامي ست - چون معزالدین عم شما مالک تاج و تخت است خزانهٔ پادشاهي بشما نمي‌رسد * القصه سلطان فرخ سیر از خزانه و فوج بنگاله نا امید شده - و بفحواي توکلت علي الله سراپا امید شده - با جمعي قلیلي از رفیقان قدیم و جدید که همراه داشت - بر سلطان معزالدین خروج کرده - ترتیب (؟) سرانجام افواج و توپخانهٔ پادشاهي از جهانگیرنگر طلب فرموده - سمند عزیمت را بجانب شاه جهان‌آباد گرم مهمیز ساخت - و تا رسیدن عظیم‌آباد فوجي گران اجتماع یافت - و از مهاجنان انجا بطریق باج زرها گرفته بر صوبهٔ بهار مسلط گردید - اسباب سلطنت بهم رسانیده بر تخت نشست - و چتر شاهي

برسر گردانيده - ازان جا بتجمل و تورک سلطاني رايت نهضت افراشته - ظل امن و امان بر سکناي بنارس انداخت * و از نکر سیته وغیره مهاجنان عمدهٔ بنارس یک کرور روپیه بوعدهٔ سلطنت قرض گرفته - فوجي شایسته فراهم آورد * سید عبدالله خان و سید حسین علي‌خان هردو برادر سادات بارهه - که ناظم صوبهٔ اوده و الهآباد بودند و بشجاعت و دلاوري نظیر و عدیل نداشتند - چون از سلطان معزالدین بپایهٔ عزل رسیده دغدغهٔ خاطر داشتند - برفاقت سلطان فرخ سیر تن داده - کمر خدمت و جان فشاني بر میان جان بستند * و خزانهٔ بنگاله مرسولهٔ نواب جعفر خان - که بسبب انقلاب سلطنت - شجاع‌الدین محمد خان - داروغهٔ الهآباد - بباغ شهر ارابه‌ها گذاشته - با جمعیت سه صد سوار محافظت آن مي‌کرد - بدست آورده فوج عظیم نگاه داشتند * فرخ سیر - از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده - جیغهٔ وزارت بر دستار سید حسین علي خان زد - و خطبهٔ سلطنت بنام نامي خود ساخت * اذا اراد الله شیئًا هیّأ له اسبابه * ازانجا که فرخ سیر از جعفر خان کوفته‌خاطر بود - رشید خان برادر کلان افراسیاب خان عرف میرزاي اجمیري را - که از نسل امراي قدیم بنگاله و خانه‌زاد پادشاهي بود و بزور پهلواني مانند رستم و اسفندیار بود (و) فیلان مست را بر زمین میزد - از تغیر جعفر خان بصوبه داري بنگاله مقرر فرمود * گویند وقتي که

سلطان فرخ سیر از اکبرنگر رایت انتهاض بسمت عظیم آباد افراشت - نزدیک سکري گلي توپ ملک میدان - که یک من گوله مي خورد و یک صد و پنجاه راس گاو و دو زنجیر فیل آنرا مي کشید - در زمین نشیب درلاي بند شد - هرچند گاوان و فیلان زور کردند حرکت نکرد * فرخ سیر خود بر سر توپ رسیده از فرنگیان توپخانه حکمت بکار برد - مفید نیفتاد * میرزاي اجمیري آداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه‌زاد هم زور آزمائي نماید * سلطان دستوري داد * میرزاي اجمیري دامن بر کمر زده - هردو دست در زیر رهکله برده - توپ را با رهکله با سینه برداشت - و عرض کرد که هرکجا حکم شود بنهد * سلطان بربلندي اشارت کرد * میرزا توپ را از پستي بربلندي گذاشت * از کثرت زورآزمائي قریب بود که قطرات خون از چشمان تقاطر کند * سلطان آفرینها (کرد) و حاضرین متعجب شده نداي تحسین و صداي آفرین بر فلک رسانیدند * میرزا همان وقت بمنصب سه هزار و خطاب افراسیاب خان بلند مرتبه گردید * چون رشید خان با ساز و سامان شایسته عازم بنگاله شد - و از درهٔ تیلیاگدهي و سکري گلي گذشته - داخل ملک بنگاله شد - جعفر خان - خبر آمدن او شنیده - اصلا اعتناي او نکرده - و سواي جمعیت صوبه نگاهداشت سپاه هم نمي نمود - تا آنکه رشید خان بر سه کروهي مرشدآباد رسیده صف‌آرا گردید - صباح

روز دیگر نواب جعفر خان میر بنگالي و سید انور جونپوري را - با جمعیت دوهزار سوار و پیاده - بمقابلهٔ او تعین ساخت - و خود بکتابت مصحف مجید بموجب ضابطهٔ هر روزه مشغول ماند * چون فئتین مقابل شدند - جنگ درمیان آمد * سید انور در عین گرمي کارزار شربت مرگ چشید - و میر بنگالي - با جمعي قلیلي پاي شجاعت افشرده - در میدان ماند - و افواج رشید خان پیرامن او محاصره کردند * هرچند این خبرها به نواب جعفر خان پیهم میرسید - اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود - تا آنکه خبر پس‌پا شدن میر بنگالي رسید * محمد خان چیلهٔ خاص را - که فوجدار مرشدآباد و صاحب رساله بود - اشارت به کومک او نمود - و او - بسرعت برق و باد به میر بنگالي رسیده - لوازم کومک بظهور رسانید * و متعاقب جعفر خان هم - از کتابت قرآن‌شریف فراغ یافته - فاتحهٔ خیر خوانده - سلاح جنگ بر خود راست کرد * بر فیل سوار شده - با جمعي از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و گرجي و حبشي - در میدان کریم‌آباد بیرون شهر - با رشید خان دوچار شد - و دعاي سیفي آغاز نهاد * گویند بر دعاي سیفي آن قدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن مي‌نمود سیف او خود بخود از نیام بیرون مي‌آمد - و به امداد غیب بر اعدا ظفر مي‌یافت * از رسیدن جعفر خان شجاعت و همت میر بنگالي و سپاه از یکي

ده و از[1] ده صد شد * بهیأت اجتماعي بر قول حریف حمله آوردند * و رشید خان - که جعفر خان را مرد میدان خود نمي‌شمرد - با دعوي شمشیرزني و حریف افگني - بر فیل مست سوار شده - با میر بقالي - که هراول بود - مقابل شد * میر مذکور - که تیرانداز بي‌خطا بود - لمؤلفه -

یکي چوبه تیري بزه برنهاد -
کمان را کشید و بغل برکشاد *
چو سوفار تیر آمدش (تا) بگوش -
رها کرد بر دشمن سخت کوش *
به پیشانیش خورد تیر از قضا -
گذر کرد پیکان ز سوي قفا *
سر پهلوانان ز پیکان بخست -
برافتاد بر پیل آن شیر مست *
دران گه[2] همه فوج یکبارگي -
براندند بر دشمنان بارگي *
زمین گشت از سم اسپان مغاک -
ز توپ و سنان شد فلک چاک چاک *
بشمشیر و خنجر و گرز[3] و سنان

---

(۱) بجاي و از ده در نسخه‌هاي قلمي آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي گاه * (۳) مؤلف واو متحرک اینجا جائز داشته - و یا بگرز بجاي و گرز باشد *

فتـــادند بر لشکـــر دشمنـــان *
زبس ریزش خون بمیدان جنگ
شده جملـــه روي زمین لاله رنگ *
جهـــاني براه عدم پا نهـــاد -
اگر[1] زنده ماند او بقید اوفتـــاد *
بتـــاراج شد مال و اسبـــاب شان -
ظفر یاب شد خان با عز و شـــان *

نواب جعفر خان - مظفر و منصور مراجعت کرده - شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و حکم کرد که از سرهاي کشتگان بر شاهراه هندوستان مناره سازند - تا موجب عبرت مخالفان گردد * اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن جعفر خان یکبارگي افواج سبزپوشان با شمشیرهاي علم از هوا رسیدند - و بر فوج رشید خان میزدند - و قاتل از نظرها غائب بود * سلطان فرخ سیر - که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود - در اثناي راه خبر فتح جعفر خان و کشته شدن رشید خان شنیده متاسف شد * القصه چون قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین المخاطب جهاندار شاه جنگ سلطاني رو داد - سادات بارهه - در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانیها بکار برده - مصدر ترددات شایسته شدند * از طرف معزالدین - خان جهان بهادر کوکلتاش خان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي - اگر زنده ماند و بقید افتاد *

که میر بخشی بود - بجهت مساهلهٔ[1] امیرالامرا ذوالفقار خان کشته شد * و امرای دیگر - خصوص امرای مغلیه - هریکی با امرای فرخ سیر سازش نموده - در امور محاربه دیده و دانسته مداهنه ورزیدند * لهذا خللی عظیم در لشکر معزالدین جهاندار شاه بوقوع آمد * و پادشاه بمشاهدهٔ خان‌جهان بهادر فی‌الفور منهزم شده - راست به شاهجهان‌آباد در خانهٔ اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت رسید * متصل آن - امیرالامرا پسر آصف‌الدوله نیز پیش پدر رسیده برای رفاقت پادشاه پدر را مرغب و محرک[2] شد * پدر - مصلحت وقت در رفاقت جهاندارشاه ندیده - شاه را نظربند گذاشت * و سلطان محمد فرخ سیر - بی‌مزاحمت و منع - در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجری - در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس فرموده - ازان جا جلوریز به شاهجهان‌آباد آمده - جهاندار شاه و امیرالامرا را مقتول ساخت *

جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلی *

نواب جعفر خان - از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ سیر مراسم اطاعت بجا آورده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و خزانهٔ مستمره دام دام بیباق رسانیده - اصالةً بخدمت نظامت بنگاله - با ضمیمهٔ خدمت دیوانی هر سه صوبه بدستور سابق -

---

(۱) درنسخه‌های قلمی مشاهده و آن بی‌معنی * (۲) درنسخه‌های قلمی متحری *

سرفراز شده - بعطای خلعت خسروانه و خلاع[1] و فرامین ممتاز
گردید - و ملتمسات او بحضور سلطان - بدستور عهد سلاطین دیگر -
پذیرا شده - محسودالاقران و الاماثل گشت * چنانچه فتح‌چند[2]
ساهو گماشتهٔ نگرسیتهٔ - که همشیره‌زاده[3]اش بود - جعفر خان از
حسن خدمات او راضی شده - التماس بحضور والا نموده - اورا -
بخطاب جگت سیتهٔ و فوطه‌داری خزانهٔ بنگاله - سرفراز کنانید *
سید حسین علی خان میر بخشی را - که برادر قطب الملک
عبدالله خان وزیر بود - هوس خطاب ناصرجنگی - که جعفر خان
داشت - در سر افتاد * چون دو کس بیک خطاب مخاطب شدن
ضابطهٔ پادشاهی نیست - لهذا فرمان درباب تبدیل خطاب بنام
جعفر خان صدور یافت * خان مذکور - با وجود چندین وقار و اقتدار
سادات مرقوم - عرق غیرت را بحرکت آورده - تبدیل خطاب قبول
نه نمود - و باستغنای تمام در جواب نوشت که پیر غلام[4] را آرزوی نام
و خطاب نیست - خطابی که بخشیدهٔ پادشاه عالمگیر است آنرا
نمی‌فروشم * چون سید رضی خان وفات یافت - باستدعای جعفر خان -
از حضور سلطان فرخ‌سیر - دیوانی صوبهٔ بنگاله به میرزا اسدالله -
خلف شجاع الدین محمد خان ناظم اوڈیسه - که از بطن صبیهٔ
جعفر خان بود - مفوض گردید - و میرزای مذکور بخطاب سرفراز خانی

---

(۱) تکرار بیکار * (۲) در نسخه‌های قلمی فتچند * (۳) بجای
خواهرزاده * (۴) شاید که غلام پیر باشد * صفحه ۲۶۱ حاشیه ۱ بنگرند *

مخاطب گشت * چون جعفر خان فرزند نداشت و سرفراز خان نواسهٔ او بود - مآل اندیشي نموده - زمینداري بلدهٔ مرشدآباد قسمت چونه‌کهالي (۱) پرگنهٔ کہولہریہ (؟) - از محمد امان - تعلقدار (۲) قسمت مذکور - از زر جاگیر خود - بنام میرزا اسد الله سرفراز خان خریده - اسدنگر نام گذاشته - داخل دفتر پادشاهي و قانونگوئي ساخت - و به خاص تعلق (۳) مشهور شد - تا بعد زوال دولت وجه کفاف اولادش باشد - و بعد اداي مالگذاري پادشاهي انتفاع آن بآنها رسد * و در همان سال نیابت جهانگیرنگر به میرزا لطف الله - داماد شجاع الدین محمد خان - تفویض یافت - و بخطاب مرشدقلي خان مخاطب گردید * چون نهم ربیع الثاني سنه ۱۱۳۱ هجري پادشاه فرخ‌سیر - بسبب حرامنمکي عبدالله خان وزیر و حسین علي خان میر بخشي بشهادت رسید - سادات بارهه سلطان رفیع الدرجات - پسر شاهزاده رفیع الشان بن بهادر شاه - را بر تخت سلطنت نشاندند * چهار پنج ماه سلطنت عاریتي نموده بمرض دق در گذشت * بعد ازان برادر دویمش را - که سلطان رفیع الدوله نام داشت - از حبس برآورده - بر سریر جهانداري جلوس دادند - و به شاه‌جهان ثاني ملقب گردید * او هم - بدستور برادر کلان - پنج شش ماه متکي وسادهٔ سلطنت بکمال بي استقلالي بود * در وقتي که عساکر پادشاهي - بر سلطان نیکوسیر - پسر سلطان اکبر بن عالمگیر پادشاه - که در اکبرآباد

---

(۱) در اسٹوارٹ چونا کلي * (۲) بجاي تعلقه‌دار * (۳) بجاي تعلقه *

خروج کرده بود - متوجه شد - در اثنای راه واقعهٔ شاه‌جهان ثانی هم رو داد * و سادات بارهه و دیگر امرای حضور - در اواخر سنه ۱۱۳۱ هجري قدسی - سلطان روشن‌اختر بن شاه‌جهان[۱] را شباشب از قلعهٔ شاه‌جهان‌آباد برآورده - به اکبرآباد رسانیده - در اوائل سنه ۱۱۳۲ هجري بر تخت سلطنت نشاندند * (و) مخاطب به ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه غازي گردید * یکي از شعرا گفته -

روشن اختر بود - اکنـــون ماه شد -
یوسف از زندان برآمـــد شاه شد *

نواب جعفر خان - خبر[۲] جلوس پادشاه بر سریر سلطنت استماع کرده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و بخلعت بحالي بدستور سابق و مجدداً (به) صوبه‌داري اودیسه سرفراز (و) ممتاز گردید *

القصه چون - بسبب[۳] کمال تصرف سید حسین علي خان و عبدالله خان در سلطنت از عهد فرخ سیر تا آن وقت - امور سلطنت بکمال بي رونقي بود - و از پادشاه‌گردی بندوبست و انتظام ممالک از هم ریخته - و مردم بنگاله از آفات[۴] پادشاه‌گردي مصئون و مامون بودند - و جعفر خان بکمال استقلال بامور نظامت

(۱) در نسخه‌های قلمي جهان شاه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي - " خبر جلوس پادشاه استماع کرده بر سریر سلطنت - الخ " * (۳) در نسخه‌هاي قلمي - " بسبب کمال تصرف در سلطنت سید حسین‌علی خان و عبدالله خان - الخ " * (۴) در نسخه‌هاي قلمي اوقات *

مي‌پرداخت - و در زمان او از دست غنيم مرهٹه آسيبي بملک بنگاله نرسيد - طائفهٔ[1] نصاراي اليمان - که در بنگاله کوٹهي نداشتند - و معرفت فرانسيس کاربار تجارت ميکردند - باتفاق فرانسيس - بقبول نذرانه درخواست مکان کوٹهي در بانگي‌بازار[2] کرد - و سند از جعفر خان حاصل نموده - خانه‌هاي گلي آراسته - طرح اقامت انداخت - و بناي احداث کوٹهي و بروج مشيده و خندق عميق و پهناور - که آب دريا جاري و سلپ از چهار طرف دائر و سائر باشد - ساخت - و بمحنت شبا روزي و اخراجات بسيار به تياري آن پرداخت - و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصاراي فرقهٔ ديگر تفاخر ميکرد - و مي‌گفت سقرلات و مخمل و مشجر به نرخ پلاس خواهم فروخت * نصاراي انگريز و اولنديز - بملاحظهٔ کسادي بازار خود - در باب برداشتن کوٹهي او متفق شده - بيسازش تجاران مغليه - نذرانهٔ او بذمهٔ خود گرفتند - و از احسن‌الله خان - فوجدار بندر هوگلي - شکايت خونريزي و فتنهٔ او در بلاد فرنگ - و غمازي احداث قلعه و برج و خندق در بانگي‌بازار - و از قديم شدن او تخلل در ملک پادشاهي - به جعفر خان نويسانيده - پروانهٔ ممانعت کوٹهي اليمان بنام فوجدار مذکور طلبيدند * احسن‌الله خان هرچند کسان فرستاده مانع آمد - اما اليمان باور نکرده ممانعت‌پذير

---

(۱) شايد که لفظ سودار پيش لفظ طائفه قلم‌انداز شده - صفحه ۲۷۸ سطر ۴ بنگرند * (۲) در اسٹوارٹ بانکي بازار *

نشدند * تا آنکه فوجدار مسطور میر جعفر نائب خود را بر الیمان
تعین کرد * سردار الیمان - که ملقب به جنرل بود - توپها بر بالای
حصار چیده - مستعد جنگ نشست * میر مرقوم - مقابل او
مورچال‌بندی نموده - بجنگ توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت *
اما کسان میر مذکور - از ضرب گوله و حقهٔ بان - پیرامن کوتهی
رفتن نتوانستند * و راه آمد و شد(۱) کشتیهای تاجران بدریا مسدود
گشت * و نصارای فرانسیس - خفیه بکومک الیمان پرداخته -
امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند - و بظاهر
معرفت(۲) خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را - که
بسواری کشتی آمد و رفت می‌کرد - باشارهٔ فرانسیس گرفتار
ساخت * بنا بران تمامی تجار مغلیه و ارمنیه و غیره در استخلاص
او مساعی جمیله نمودند - و باندیشهٔ هلاک ساختن او دو سه روز
جنگ موقوف داشتند * تا آنکه خواجهٔ مذکور - مبالغ خطیر
قبول کرده - باقرار صلح کنانیده رهائی یافته - از قید فرنگ بدر
جست * و نصارای فرانسیس(۳) هم - از تهدید فوجدار هراسان شده -
از اعانت الیمان دستبردار شده * میر جعفر - مورچال پیش
برده - بضرب گوله و بان و تیر و تفنگ - کار بر محصوران تنگ
ساخت - و از خشکی و تری ابواب رسد مسدود کرده * چون

---

(۱) بعد لفظ شد در نسخه‌های قلمی و * (۲) عبارت بی ربط - استوارت
صفحه ۲۹۰ بنگرند * (۳) پیش لفظ فرانسیس در نسخه‌های قلمی و *

آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت - نوکران این ملک یکبار راه فرار پیمودند - و جنرل با سیزده کس الیمان در کوتهي ماند * با(۱) این حال از بارش گوله و حقهٔ بان - که بدست خود سر مي‌کرد و مي‌انداخت - فرصت سر بالا کردن بمردم مورچال نمي‌داد - تا (به) برآمدن از مورچال و یورش بر کوتهي چه رسد * و چندگاه بهمین وتیره جنگ از طرفین قائم بود * قضا را گولهٔ توپ - از مورچال میر جعفر سر کرده - بر بازوي راست جنرل خورده بشکست - و دستش از کار رفت * ناگزیر جنرل با رفقای خود در دل شب از کوتهي بدر زده - بر جهاز سوار شده - راه ولایت خود گرفت * علی الصباح کوتهي مفتوح شده - سوای چند ضرب توپ و حقهٔ بان مال یک حبه بدست نیامد * میر جعفر - دروازه و برج کوتهي را منهدم ساخته - مظفر و منصور مراجعت نمود * در همان ایام خبر رسید که شجاعت خان و نجات خان افغانان (و) زمیندار تونکي سروبپور - سرکار محمودآباد - که بشیوهٔ قطاع الطریقي معروف و مشهور بود - خزانهٔ محمودآباد که شصت هزار روپیه به مرشدآباد مي‌آمد بغارت بردند * نواب جعفر خان - که تشنهٔ خون دزدان و راه‌زنان بود - بدریافت این خبر امین و جواسیس تعین نمود - (و) بعد تحقیقات و اثبات این معني حکم دستگیر کردن آنها بنام احسن‌الله خان فوجدار چکلهٔ هوگلي نوشت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

خان مذکور - بطریق شکار سوار شده بیک ناگاه مانند بلاي ناگهاني
بدان جا رسیده - همه را اسیر و دستگیر کرده - مطوق و مغلول و اعصاب
دست و پا سفته از بند دوال سخت و محکم بسته - بحضور نواب
جعفرخان فرستاد * نواب - آنها را دائم‌الحبس نموده - اموال آنها را
بضبط درآورد * بعد اخراج و استیصال آنها زمینداري به رام‌جیون
مقرر ساخت - و خزانهٔ مغروقه از زمینداران سرحد متهوت کرده
داخل خزانهٔ عامره ساخت * در عهد او نام راه زنان و شبخونیان
و حرامیان از صفحهٔ قلمرو بنگاله حک شده بود - و سکنای شهر و
دیهات در امنیت و آسایش بودند * تهانهٔ کٹوه[1] مرشدگنج - بر
شاهراه بردوان - در اوائل نظامت که خطاب (مرشد) قلي خان
داشت - بجهت امنیت مسافرین و مترددین - آباد کردهٔ
اوست * براي حفاظت شاهراه تهانه مقرر نمود - و بنا بر ضبط
و ربط به محمد جان[2] چیلهٔ خاص تفویض کرد * چون در اطراف
فناچهور (؟) - که بر سر راه ندیا و هوگلي واقع است - در باغیچه‌هاي
کیاه بروز روشن راه‌زني مي‌شد - لهذا محمد جان در پوپ تهل
تهانهٔ خود نشانده ضمیمهٔ کٹوه ساخت - و دزدان و راه‌زنان را گرفتار
نموده دو پرگاله ساخته براي عبرت بر درختان شاهراه مي‌آویخت *
چون در سواري او تبرداران پیش پیش مي‌رفتند بناءً علیه

---

(۱) در استوارت کٹوه و مرشد گنج بحرف عطف نوشته * (۲) در استوارت محمد جان * در نسخه‌هاي قلمي اینجا محمد خان و پائین محمد جان *

به محمد جان کولهاره (۱) اشتهار یافت * زهرهٔ دزدان و راه‌زنان از نام او می‌ترقید * نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین دین‌داری و اشراف‌پروری و مظلوم‌نوازی و ظالم‌گدازی ثانی امیرالامرا شایسته خان بود * حکم ناطق و مواثیق واثق داشت * نماز پنج‌گانه قضا نمی‌شد - و روزه سه ماه می‌داشت - و ختم قران می‌کرد * ایام بیض و شبهای جمعه صائم و قائم می‌بود * اکثر شبها بارراه میگذرانید - و خواب کمتر می‌کرد * و از چاشت تا نصف‌النهار در کتابت مصحف مواظبت داشت * و مصاحف مکتوبه با نذور و اوقاف و هدایا هرسال با میرحاج و قافلهٔ ارباب زیارات به مکهٔ معظه و مدینهٔ منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و خراسان و جده و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکانهای متبرک مثل اجمیر و پنڈوه و غیرهم می‌فرستاد - و در هر جا نذور و اوقاف و قاریان مقرر می‌نمود * فقیر حقیر یک قرآن مجزی - که هر سپارهٔ او علیحده بود - در مزار فائض الانوار حضرت مخدوم اخی سراج الدین در سعدالله‌پور بخط نواب جعفر خان - که بخط جلی بود - مشاهده نموده است * دوهزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند که هر روز ختم (۲) قرآنها می‌کردند - و هر قدر که نواب هر روز می‌نوشت بصحت آن می‌پرداختند * و هردو وقت طعام برای آنها از باورچی‌خانهٔ

---

(۱) در اسٹوارٹ نوشته که چون او دزد را گرفته دوپاره می‌کرد بنام کولهاره یعنی تبر مشهور گردید * (۲) بجای ختمهای قرآن *

خاص مقرر بود * وحوش و طیور و انواع ذي‌روح از خوان نعمت او
بهره‌یاب مي‌شد * و بصحبت سادات و مشائخ و علما وفضلا رغبت
تمام مي‌داشت - و خدمت ایشان اکبر سعادت مي‌دانست *
و از غرة تا دوازدهم ماه ربیع‌الاول - که ایام وفات حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلعم است - هر روز ضیافت و دعوت اکابر و
مشائخ و علما و فقرا و صلحا مي‌نمود - و از اطراف طلب داشته
باعزاز تمام و اکرام تام در مجلس مي‌نشانید - و تا فارغ شدن از
طعام خود بادب و با نیاز ایستاده بخدمت مي‌پرداخت * و در
هرشب ازان ایام از ماهي‌نگر تا لعل باغ بر لب دریا روشنی
چراغان بصنعتي تمام ترتیب مي‌کرد که از پرتو چراغان محراب
مساجد و منابر و اشجار آیات[1] قرانی و اشعار ازین روی آب مردم
مي‌خواندند - و موجب حیرت تماشائیان مي‌شد * گویند که باهتمام
ناظر احمد زیاده بر یک لک مزدور بچراغ افروزي مامور بودند * بعد
از شام همین که شلک یک توپ که برای روشنی چراغان مقرر بود
مي‌شد - یکبارگي چراغان بسرعتي میگردید که گویا چادری از نور
برکشیده و یا زمین چون فلک مکوکب شده * و همواره اوقات او
برضای خالق و رفاه خلائق مصروف مي‌بود - و بداد مظلومان
مي‌پرداخت * و دستخط بقلم شنگرفي جاري بود * و در ارزانی غله
سعي موفور مي‌داشت - و ذخائر بمردم مقمول نمي‌گذاشت *

---

(۱) پیش لفظ آیات در نسخه‌هاي قلمی (و) *

و هر هفته نرخ‌نامهٔ اجناس دریافت مي‌کرد - از مردم عوام نرخ
مي‌طلبید - اگر یک دام از نرخ افزود مي‌شد بیوپاریان و محالداران
و کیالان را بانواع عقوبت سیاست مي‌کرد و تشهیر مي‌نمود * و در
عهد او نرخ برنج فی روپیه پنج[1] شش من ارز بازار بود - و اجناس
دیگر بهمین قیاس - چنانچه بخرج یک روپیه در ماه پلاو و قلیه
هر روز مي‌خوردند * ازین ممر فقیر و مساکین مرفه‌الحال بودند * و
ارباب جهازات سواي خوراک زیاده بر جهاز حمل کردن نمي‌توانستند *
فوجدار بندر هوگلي داروغهٔ ممانعت و قرق حمل غلات در موسم
روانگی جهازات در معبر مي‌گماشت - سوای مقدار آذوقه[2] یک دانه
نمي‌گذاشت * و آداب پادشاهی بحدی نگاه مي‌داشت که بر
کشتیهای بحر پادشاهي گاهی سواری نکرد * و در موسم برسات
که نوارهٔ های بحر پادشاهي از جهانگیرنگر برای نمودار مي‌آمد -
استقبال نموده و رو بدرگاه والا آداب بجا مي‌آورد - و نذر گذرانیده
آستانه‌بوسی مي‌کرد * و بنابر تبعیت شرع گرد مسکرات و منهیات
و رقص و سرود نمیگردید * و في عمرهٔ سوای منکوحهٔ خود زني
دیگر نخواست - و اصلا با زن دیگر مائل نشد * از کمال حمیت
خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم‌سرا نمي‌گذاشت * اگر
کنیزکي یکبار از محل بیرون مي‌رفت - او را باز بخانه بار نمي‌داد *
در جمیع علوم و حکمت و فنون مهارت کلي داشت * و از اطعمهٔ

---

(۱) در نسخه‌های قلمي پنج و شش * (۲) صحیح آزقه یا آزوقه *

لذیذ و حظوظ جسماني محترز بود - سوای آب برف و یخ پرورده نمي خورد * و خضر خان - نائب ناظر احمد - چهار ماه زمستان در کوهستان اکبرنگر برای یخ بندي مامور مي بود (۱) - و ذخیره‌های برف دوازده ماه مملو مي داشت و بکار مي برد - و ڈالیهای برف از اکبرنگر مي رسانید * همچنین در موسم فصل انبه - که بهترین میوهٔ بنگاله است - داروغهٔ انبهٔ ڈالي در چکلهٔ اکبرنگر متعین مي شد - و انبهٔ درختان خاص را بشمار آورده داخل فرد حساب و جمع خرج مي کرد - و نگهبان و حمال وغیره - اخراجات از زمیندار ان سرانجام داده - انبه‌های شیرین و نفیس از مالده و کوتوالي و حسین پور و ضلع اکبرنگر و محالات دیگر ارسال مي نمود * و زمینداران یارای بریدن درخت انبهٔ خاص نداشتند - بلکه انبهٔ تمامي باغات چکلهٔ مذکور قرق مي شد * و این رسم در عهد دیگر ناظمان بنگاله زیاده ازان معمول شده * اکنون که ممالک بنگاله در عمل نصارای انگریز است - و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر نواب جعفرعلي خان است - تا هم در موسم انبه داروغهٔ انبهٔ خاص از طرف نواب معزي الیه در مالده آمده انبه‌هاي درختان خاص را قرق نموده ارسال مي نماید - و زمینداران نزدیک درختان خاص نمي روند * اما داروغهٔ ارسال خرج از زمینداران نمي یابد - و بطور سابق وقار (و) اعتبار هم ندارد * و بنای ظلم در عهد نواب جعفر خان (۲)

---

(۱) درنسخه‌های قلمي مي بودند * (۲) درنسخه‌های قلمي جعفرعلي خان *

بحدي مستاصل شد که وکلاي زمينداران از نقار خانه تا چهل ستون به تجسس و تلاش مظلومان و مستغيثان مي‌گرديدند * هرجا که مظلومي و مستغيثي می‌ديدند او را رضامند می‌نمودند - و نمي‌گذاشتند که نالش بحضور کند * و اگر ارباب عدالت پاس خاطر ظالم مي‌نمودند و نالش مظلوم بحضور جعفرخان ميرسانيد - همان وقت بداد خود ميرسيد * در امور عدالت رعايت و طرفداري احدي منظور نداشته اعلی و ادنی را بميزان معدلت برابر مي‌سنجيد * چنانچه مشهور است که براي قصاص مظلومي پسر خود را بقتل رسانيده به عدالت‌گستر نام برآورده بود * بحکم کتاب‌الله بفتواي قاضي محمد شرف - که از حضور اورنگزيب منصب قضا داشت و مرد متدين و عالم بي‌ريا بود - اجراي عدالت و نصفت ميکرد * و نقل است که فقيري سائل در چونه‌نهالي از بندرابن تعلقدار سوال کرد * او را ناخوش آمد - از خانه او را بدر نمود * فقير بر سر راه او خشتي چند جمع کرده بطريق بناي ديوار بريکديگر چيده نام مسجد گذاشت - و بانگ نماز مي‌گفت * و هرگاه سواري بندرابن ازان راه ميگذشت بآواز بلند اذان ميگفت * بندرابن از دست او بتنگ آمده خشتي چند ازان بنياد برانداخت - و فقير را دشنام داده ازان جا بدر کرد * فقير بمحکمهٔ عدالت نواب جعفرخان مستغيث شد * قاضي محمد شرف باجتماع فضلا بحکم شرع

بقتل بندرابن حکم کرد * جعفرخان بقتل او راضي نشده براي
رهائی او از قاضي پرسيد - که بهيچ نوع اين هندو از جان
خلاص ميتواند شد * قاضي جواب داد که اين قدر مهلت در
کشتن او ميتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند -
بعد ازان او را بقتل رسانند * و شاهزاده عظيم‌الشان هم سفارش
بندرابن نوشت - فائدهٔ نه بخشيد * قاضي بزخم تير از دست
خود او را بکشت * عظيم‌الشان به عالمگير نوشت که قاضي
محمد شرف ديوانه شد - بندرابن را ناحق بدست خود کشت *
پادشاه بر عرضی شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظيم قاضي
خداکي طرف * تا عهد سلطنت عالمگير قاضي شرف بر منصب
قضا بحال بود * بعد شنقار شدن عالمگير استعفاي منصب قضا
کرد - هرچند جعفرخان تکليف داد قبول نه نمود * و در عهد
عالمگير پادشاه و نظامت جعفرخان - سواي مرد اشراف و طالب‌العلم
و عالم و فاضل که بامتحان ميرسيد - منصب قضا بجاهل و
ارذال تفويض نميشد * و تغيير و تبديل قضات متدين و موروثي
و اخذ خراج يعنی ميران قضا و احتساب نبود * همچنين
احسن‌الله خان فوجدار بندر هوگلي نبيرهٔ باقرخان کلان - که نان
باقرخاني از وي مشهور است - نواختهٔ نواب جعفرخان (بود) -
و در حضور او اعزاز و امتياز تمام داشت * در عمل او امام‌الدين
نام کوتوال بندر مذکور - اعتبار و اقتدار کلي بهم رسانيده ۰ دختر

مغلي از خانه‌اش برآورده بود * خان مذکور جانب حق فرو گذاشته برعايت و ضمانت کوتوال خود پرداخت * مردم مغليه نالش به جعفرخان رسانيدند[1] * جعفرخان بموجب حکم کتاب‌الله او را سنگسار کرد - و شفاعت احسن‌الله خان در حق او نشنيد * در آخر عمر - در سواد شرقي شهر مرشدآباد - بر زمين خاص تعلق[2] - تعمير گنج و کتره و مسجد و مينار و حوض و باولي و چاه نمود - و پائين زينهٔ مسجد مقبرهٔ خود آراست - تا زود خراب نشود - و ببرکت مسجد فاتحهٔ دوام بنام او جاري باشد * چون عمرش بآخر رسيد و فرزندي نداشت - لهذا سرفراز خان را - که نواسه و پروردهٔ او بود - وصي و قائم مقام خود ساخته - و خزينه و دفينه وغيره اموال و عملهٔ نظامت و پادشاهي باو تفويض نموده - در سنه ۱۱۳۹ هجري وديعت حيات سپرد * ازين مصرعه تاريخ وفاتش مستفاد ميگردد -

ز دارالخلافت جدار اوفتاد *

چون عدد لفظ جدار از دارالخلافت براندازند تاريخ حاصل آيد *

سمند عزيمت بعقبي جهاند -

برفت و نکونامي از وي بماند *

بلي زين نکوتر چه خواهد کسي -

که ماند پس از وي نکوئي بسي *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانيد * (۲) بجاي تعلقه - صفحه ۲۴۴ بنگرند *

نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبهٔ اوڈیسه بود *

چون نواب جعفرخان رخت سفر آخرت بربست - سرفرازخان بموجب وصیت او را در مقبرهٔ پائین زینهٔ مسجد کٹره مدفون ساخت - و خود بر مسند نظامت جانشین او شد * عملهٔ نظامت وبندهای پادشاهی را مستمال ساخته بدستور جعفرخان بانجام مالی(۱) و ملکی پرداخت * و سوای خزانهٔ عامره و اموال پادشاهی نقود و اجناس متروکهٔ جعفرخان را از قلعه بحویلی مسکن خود برد * و کیفیت سنوح واقعه بحضور محمد شاه پادشاه و قمرالدین حسین خان بهادر عرضداشت کرد - و به پدر خود شجاع الدین محمد خان که ناظم اوڈیسه بود نیز نوشت * شجاع الدین محمد خان از اطلاع این سانحه

بگفتا فلک گشت بر کام من -

زده سکهٔ ملک بر نام من *

از بسکه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلش جا گرفت - مهر پدری و محبت فرزندی بر طاق نسیان گذاشته - محمد تقی خان پسر دیگر را - که از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت عدیل نداشت - بنظامت صوبهٔ اوڈیسه در بلدهٔ کٹک بجای خود

---

(۱) بیش لفظ مالی غالباً لفظ سهام قلم انداز شده *

قائم‌مقام ساخته - با افواج شایسته سمند عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد * و برای حصول سند نظامت بنگاله - و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت - رای بالکشن وکیل نواب جعفر خان را - که بحضور پادشاه و وزیر از سائر وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام داشت - نوشته فرستاد - و بدیگر وکلای خود نیز نوشت * چون محمد شاه پادشاه از استماع خبر وفات جعفر خان صوبه‌داری بنگاله به امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران خان بهادر بخشی اول - که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس و جلیس و مشیر تدبیر بزم و رزم بوده - تفویض نموده بود - امیرالامرا بکارسازی وکلا سند و خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع‌الدین محمد خان فرستاد * خان مذکور این طرف میدنی‌پور رسیده بود که سند بنام او رسیده - و این معنی را تفاؤل پنداشته آن مکان (را) مبارک‌منزل موسوم ساخت - و بتعمیر کتره و سرای پخته حکم کرد * و چون خبر آمد آمد پدر به سرفراز خان رسید - از غرور جوانی بارادهٔ انسداد راه - عازم بطرف کتوه شد * بیگم جعفر خان - که عاقله و دانای وقت بود - و او را از جان عزیز می‌دانست - مانع آمده بسخنان نرم و شیرین خاطرنشان او می‌کرد - و گفت[1] که پدر شما پیر است - بعد ازو صوبه‌داری و ملک و مال از شما ست - جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکهٔ عالم است -

(۱) بجای می‌گفت *

قرین مصلحت آنست که تا حیات پدر بدیوانی بنگاله قانع باشي * سرفراز خان - که بی استصواب جده کاري نمي‌کرد - انگشت اقبال بر دیدهٔ نهاد - و استقبال نموده شجاع الدین محمد خان را به مرشدآباد آورد * و قلعه (۱) و عملهٔ نظامت باو سپرده در نکتاکهالي بحویلی خود استقامت گرفت * و هر روز بمجراي پدر حاضر شده اوقات بمرضیات پدر صرف مي‌نمود * و قاریان و تسبیح‌خوانان و مولویان جعفرخاني را - برفاقت خود نگاه‌داشته - بعبادت و ختم قرآن بدستور جعفر خان مقرر داشت * و بعض اوقات به دریوزهٔ دلها مي پرداخت - و از درویشان و گوشه‌نشینان استمداد همت مي‌نمود * القصه شجاع الدین محمد خان - که در شجاعت و همت یگانهٔ عصر بود - و در فتوت و مروت وحید دوران - مولودش (۲) برهانپور بود * چون در ایام شیب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد - اول بحال زمینداراني - که از وقت جعفر خان در زندان بوده روي عیال و اطفال بخواب هم نمي‌دیدند - ترحم فرموده - نذرانه بر بند و بست جعفر خان افزوده - رخصت باوطان شان کرد * یک کرور و پنجاه لک روپیه - سواي جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات - بسهولت معرفت کوٹهی جگت سیٹه فتح‌چند داخل خزانهٔ عامره شد * و اسپان و ناوان وغیره جانوران لاغر و زبون و فروش و سراپرده‌هاي مندرس

---

(۱) بجاي قلعه شاید که فعله باشد * (۲) بجاي مولد *

اموال جعفر خان - حوالهٔ زمینداران نموده قیمت آن مضاعف گرفته - چهل لک روپیه نقد از اموال جعفر خان سوای فیلان بحضور محمد شاه پادشاه ارسال داشت * و بعد مجمل (۱) سال تمام - زر معهودهٔ پیشکش نظامت و خزانهٔ عامرهٔ پادشاهی بقاعدهٔ سابق مرسول دارالخلافه نمود * و حلقه‌های افیال و اسپان تانگن و پارچهٔ خاص و قوشخانه و دیگر کارخانجات بر وقت ارسال داشته - مجرای حسن‌خدمتی خود بظهور رسانیده - بخطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع‌الدین محمد خان بهادر اسدجنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت‌هزاری ذات - و هفت هزار سوار - و پالکی جهالردار - و ماهی‌مراتب - و خلعت شش پارچه - و جواهر و شمشیر مرصع - و فیل و اسپ خاصه - ذخیرهٔ مباهات اندوخت - و بنظامت مستقل شد * اسباب تجمل و حشم بیش از دیگران فراهم آورده - با وجود فقدان جوانی - بعیش و کامرانی میگذرانید * و عمارات جعفرخانی را - که بقدر حوصلهٔ او وسعت و فسحت نداشت - شکسته - دارالامارت عالی و وسیع - و توپخانه - و ترپولیه - و دیوان‌خانه - و چلستون - و خلوتخانه - و محلسرا - و جلو خانه - و کچهری خالصه - و فرمان‌باری - مجدداً تعمیر ساخت - و داد عیش و کامرانی داد * و با ترک شاهانه سوار می‌شد * و دلداری فرقهٔ سپاه بیش از پیش می‌کرد - و با دیگران

(۱) صفحه ۲۵۰ سطر ۱۳ بنگرند *

علي هذالقياس * وعطاي نقد[1] بكمترين ملازمان از هزار و پانصد كم نبود * و در عدالت و خداترسي تن داده بنياد ظلم و بدعت را منهدم ساخت * و ناظر احمد و مراد فراش جعفرخاني را - كه بظلم و بدعت شهرهٔ آفاق بودند - مقتول ساخته اموال آنها را ضبط ساخت * ناظر احمد - در ده پاره - بر كنار رودخانهٔ بهاگيرتي - طرح مسجد و باغ انداخته بود * شجاع الدوله بعد كشتنش تعمير باغ و مسجد بنام خود كرد * و مكانهاي عالي با حياض[2] و انهار و فواره هاي بسيار بزينت و زيب تمام آراست * طرفه باغي كه بهارستان كشمير در جنب آن باغ خزاني مي‌نمود - و گلستان ارم نضارت و نزهت ازان وام مي‌كرد * شجاع الدوله اكثر بگلگشت آن مينو نشان مي رفت - و مجلس عيش و عشرت آراسته داد عشرت و كامراني مي‌داد - و هر سال ضيافت اهل قلمان ملازم سركار دران باغ بهار مي‌كرد * گويند از كمال لطافت آن باغ پريان براي تماشا و گلگشت فرود مي‌آمدند - و در تالابها غسل مي كردند * نگهبانان ازين حال مطلع شده عرض كردند * شجاع الدوله بملاحظهٔ آسيب جنيان تالابها را بخاك انباشته سير و تماشاي آن باغ را موقوف نمود * و چون عيش دوست و عشرت طلب بود مدار[3] كار نظامت بر راى

---

(١) بعد لفظ نقد در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (٢) در نسخه‌هاي قلمي احياض * (٣) بجاي بود مدار در نسخه‌هاي قلمي بودند از *

حاجي احمد و رای عالم‌چند دیوان و جگت‌سینه فتح‌چند گذاشته - تن بآسایش درداد * و رای عالم‌چند مختار در عهد نظامت اودیسه محرر بیوتاتی شجاع‌الدوله بود - درین وقت بدیوانی صوبهٔ بنگاله اختصاص یافته - مدارالمهام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شده - کفایت نمایان بظهور رسانید - و بمنصب هزاری ذات و خطاب رای‌رایانی مخاطب گردید * و تا آن وقت احدی از متصدیان نظامت و دیوانی بنگاله باین خطاب مخاطب نشده بود * و حاجي احمد و میرزا بندی(۱) - پسران میرزا محمد - بکاول اعظم شاه خلف جنت‌آرامگاه اورنگزیب عالمگیر - بودند * حاجي احمد بعد وفات پدر بمنصب بکاولی و داروغگی جواهرخانهٔ سلطان محمد اعظم شاه امتیاز یافت * چون اعظم شاه در جنگ سلطانی مقتول گردید - در هنگام پادشاه گردی هر دو برادر از دارالخلافه برآمده سمت دکهن رفتند - و ازان جا به اودیسه افتادند - و با شجاع‌الدوله ملازمت کرده - بمقتضای دانائی و خردمندی که

یار ما چون آب در هر رنگ شامل میشود -

با مزاجش موافقتی بهم رسانیده * چون شجاع‌الدوله بنظامت

(۱) استوارت نوشته که میرزا محمد را دو پسر بودند پسر بزرگش حاجي احمد و پسر کوچکش میرزا محمد علي که بخطاب علي‌وردي خان شهرت داشت *

صوبهٔ بنگاله فائز شد - درين وقت حاجي احمد نديم خاص و مشير تدبير رتق و فتق امور نظامت گشت * و ميرزا بندي بمنصب و خطاب علي وردي خاني و فوجداري چكلهٔ اكبرنگر سرفراز شده * همچنين محمد رضا پسر كلان حاجي بخدمت داروغگي بجوترهٔ (۱) مرشدآباد - و آقا محمد سعيد پسر اوسط به نيابت فوجداري رنگپور - و ميرزا محمد هاشم پسر كوچک بمنصب و خطاب هاشم علي خان - امتياز يافتند * پير خان - كه در زمان سكونت برهانپور با شجاع الدوله حقوق خدمتگاري اثبات كرده از هنگام شباب تا شيب در رفاقتش گذرانيد - درين وقت بمنصب و خطاب شجاع قلي خاني سرمايهٔ افتخار اندوخت - و فوجداري بندر هوگلي از تغير احسن الله خان بنام او مفوض گرديد * آري -

نباشد دخل در تحصيل دنيا قابليت را -
موافق چون شود ايام هر عيبي (۲) هنر گردد *

زركشي و سخت گيري آغاز نهاد * بندر هوگلي از تعدي او رو بويراني آورد * و با تجاران كلاه پوش كارش شروع كرده - و به بهانهٔ محصول بخشبندر فوج از حضور طلب داشته با انگريز و اولنديز و فرانسيس خصومت برپا نموده - نذرانه و باج مي گرفت * گويند نوبتي بسته هاي ابريشم و پارچهٔ انگريز از كشتيها در زير قلعه

---

(۱) در بيان نظامت نواب علي وردي خان نيز همين لفظ مذكور است *
(۲) در نسخه هاي قلمي عيب - بجايش عيبي باشد يا عيبت *

فرود آورده قرق نمود * برقندازان انگریز - که باصطلاح چهولدار[1] گویند - از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند * شجاع قلي خان خود را مرد میدان شان ندیده پهلو تهي کرد - و آنها مال خود را برداشته بردند * خان مذکور به شجاع‌الدوله نوشته افواج بر انگریزان طلبید - و رسد قاسم‌بازار و کلکته مسدود کرده قافیهٔ آنها تنگ ساخته * ناگزیر سردار کوتهي قاسم‌بازار سه لک روپیه نذرانهٔ شجاع‌الدوله قبول کرده صلح نمود * سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته بند و بست کرده به شجاع‌الدوله رسانید * القصه چون مجراي حسن خدمتي شجاع‌الدوله بحضور اقدس پادشاهي بوساطت خان‌دوران خان بظهور پیوست - نظر بران - نظامت صوبهٔ بهار هم - از تغیر فخرالدوله برادر روشن‌الدوله طره‌باز خان - از حضور والا بنام نواب شجاع‌الدوله تفویض یافت * نواب موصوف محمد علي‌وردي خان را - صاحب لیاقت این کار و سلیقه‌شعار دانسته به نیابت آن صوبه مقرر کرده با پنج هزار سوار و پیاده به عظیم‌آباد روانه فرمود * خان مذکور بصوبه رسیده - عبدالکریم خان جماعه‌دار و پیاده و سردار افاغنهٔ دربهنگه را رفیق خود ساخته - فوج شایسته فراهم آورد * و زمام اختیار تنظیم و تنسیق ملک در قبضهٔ اقتدار خان مسطور سپرده - بر مهم بنجاره - که قوم غارتگر و سفاک بودند و بشیوهٔ تجارت و سیاحت ملک و مال پادشاهي را تاراج مي‌نمودند -

---

(۱) معرب سولدر یا سولجر که لفظ انگریزي ست بمعني لشکري *

تعين ساخت * عبدالكريم خان بر بنجاره مظفر شده غنيمت فراوان بدست آورد * محمد علي وردي خان از فتح بنجاره بلند نامي يافت - و بتقويت افاغنه بر ملک راجه‌هاي بتيا و بهواره[1] - که سرکش و باغي و زورطلب بودند و حوافرخيول ناظمان سلف گاهي دران مرز و بوم نرفته و سر استکبار آنها باطاعت (يکي) از صوبه‌داران فرود نيامده تن باداي باج و خراج سلطاني نميدادند - لشکرکشي نموده بجنگهاي متواتره و متکاثره مظفر و منصور گرديد - و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد و جنس بغنيمت گرفت * و از راجه‌هاي انجا بند و بست پيشکش و نذرانه و خزانهٔ پادشاهي نموده زرهاي فراوان گرفت * و سپاه هم از اموال غنيمت متمول شد - و قوت ملک برافزود * و بر قوم چکوار - که بغارتگري انگشت‌نماي عالم شده بودند - لشکرکشي نموده مستاصل ساخت * و بر ملک زميندار‌ان سرکش و زورطلب بهوجپور و راجه سندرسنگه زميندار تکاري و نامدار خان مئين[2] - که بحمايت انبوهي جنگل و کوهستان حسابي از ناظمان سلف نگرفته در تقديم مراسم اطاعت و انقياد تکاسل روا مي‌داشتند - و بي‌جنگ و ترود تن باداي زر مالواجبي نمي‌دادند - تاخته به تنبيه و تاديب هريکي ازآنها پرداخته - عمل و دخل کما ينبغي

---

(۱) همچنين در نسخه‌هاي قلمي - در استوارت پهلواره * (۲) همچنين در نسخه‌هاي قلمي *

و زرکشي بوجه احسن نموده - نظم و نسق قرار واقعي کرد * و همچنين ديگر تمردپيشگان سرکش آن صوبه را گوشمال داده حلقهٔ اطاعت در گوش شان انداخت * و باندک فرصت مالک خزانه و فوج شده قوت و عظمت او بيش از بيش گشت * چون عبدالکريم خان - که در تمامي امورات مداخلت داشت - تسلط تمام پيدا کرده محمد علي‌وردي خان را موجود نمي دانست - لهذا از وي متشکي بوده - بدغا و حيل در مکان خود آورده - او را مقتول ساخته - اعلام ظفر بر افراشت * و بوساطت محمد اسحاق خان ديوان خالصهٔ پادشاهي با قمرالدين خان وزير و ارکان سلطنت راه و رسم دوستي پيدا کرده - بي تجويز نواب شجاع‌الدوله خطاب مهابت‌جنگي و بهادري بنام خود از حضور والا گرفت * و شجاع‌الدوله - که اطمينان کلي بر حاجي احمد و علي‌وردي خان داشت - ازين زياده‌سري حسابي نگرفت * اما سرفرازخان ازين معني بدمظنه مي‌بود - و بهمين سبب درميان پسر و پدر شکررنجي مي‌رفت * و محمد تقي خان پسر ديگر شجاع‌الدوله - که از طرف ديگر بود - و نيابت اوديسه داشت - مردي شجاع و جوانمرد و سپاهي‌دوست بود * حاجي احمد و علي‌وردي خان از وجود او حسابي گرفته مي‌خواستند که بطوري در هردو برادر جنگ واقع شود که از احدالحسنيين خالي نخواهد بود * چون نقش مراد بمدعا نشست

با[1] راي رايان عالم‌چند و جگت‌سيته فتح‌چند درساخته هرسه در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند * و شجاع‌الدوله بمشورت اركان ثلثه اختيار هيچ كار به سرفرازخان نمي‌داد * و چون ريشهٔ سوءمزاجي[2] در زمين دلهاي پسر و پدر و هردو برادر جا گرفت - و قريب شد كه گل كند - محمد تقي‌خان مآل حال را دريافته بعزم ملازمت پدر و برادر از اوڙيسه به بنگاله آمد * اركان شجاع‌الدوله قابوي وقت برابر ديده درميان هردو برادر نقار (و) نقاض مرتفع ساختند - و نوبت بآن رسيد كه طرفين مستعد جنگ شدند * محمد تقي‌خان با افواج خود مصلح و مكمل سوار شده - آن طرف رودخانهٔ بهاگيرتي محاذي قلعه بر ريگستان صف‌آرا شده - بملاحظهٔ پدر بر تاخت و تاراج شهر يورش نمي‌كرد * و افواج سرفرازخان از نكتاكهالي تا شاه نگر پره بسته مستعد اشتعال نائرهٔ حرب و قتال بودند * و نيز مخفي بتطميع انعامات سرداران و جماعه‌داران فوج محمد تقي را از خود ساخته - پيغام اسير و دستگير كردن او داده - از حريف انتظار داشت - كه چون عساكر طرفين بمقابلهٔ هم صف‌آرا شوند اسير نموده بيارند * محمد تقي‌خان - كه در شجاعت رستم وقت بود - از حريف اعتنا نكرده * سوال و جواب صلح و جنگ از طرفين مي‌رفت * نواب شجاع‌الدوله - چون

---

(۱) بجاي با راي در نسخه‌هاي قلمي باري * (۲) صفحه ۲۳۶ حاشيه ۲ بنگرند *

دید که کار از دست گذشت - درمیان آمده مصالحه کرده و طرفین را از جنگ باز داشت * و پاس[1] خاطر سرفراز خان و بیگمات - چندگاه بر محمد تقي خان اعتراضي فرموده مجرا و سلام خود منع کرد * آخر بشفاعت والدۀ سرفراز خان تقصیر او معاف فرموده بصوبۀ اوڈیسه رخصت داد * اما بعد رسیدن در صوبۀ اوڈیسه در سنه ۱۱۴۷ هجري بسحر و جادوي مدعي مرحله پیماي عدم گردید * و بعد ازان مرشدقلي خان - المتخلص به مجبور - داماد شجاع‌الدوله - نائب نظامت جهانگیرنگر - که تاجرزادۀ بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعري و خوشنویسي استعداد کمال داشت - به نیابت صوبۀ اوڈیسه اختصاص یافت * چون در عهد نواب جعفر خان - در حین اقامت مرشدقلي خان در مرشدآباد - شخصي میر حبیب نام - که مولودش[2] شیراز بود - با وجود از خط سواد (و) بهره نداشت اما زبان فارسي افصح مي‌گفت - از اتفاق وقت در بندر هوگلي وارد شده بدست فروشي اموال تاجران مغلیه اوقات‌گذاري مي‌کرد * بمقتضاي جنسیت تاجري و خوش‌زباني با مرشد قلي خان الفتي بهم رسانیده بخدمتش مي‌بود * و در هنگامي که نواب جعفر خان نیابت جهانگیرنگر به مرشد قلي خان تفویض نمود - میر حبیب رفیق او شده به جهانگیرنگر رفت - و بکار نیابت انجا مقرر گردید *

---

(۱) اي بپاس * (۲) صفحه ۲۹۰ سطر ۱۲ بنگرند *

و او بجزرسي و كفايت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقديان بازيافت نموده مجراي نيكوخدمتي بظهور رسانيد - و در اندک فرصت كارش بالا گرفت * ملک بي‌خار و سيرحاصل و لائق تجارت ديده - بدستور عهد عظيم‌الشان - رسم سوداي خاص مقرر كرد - و بانواع ظلم نائب و منيب مالدار شدند * نورالله زميندار پرگنهٔ جلال‌پور را - كه عمدهٔ زميندارن بود - به بهانهٔ مالواجب با زميندارن ديگر در كچهري نشانده - بحكمت عملي يک يک را گذاشته - تنها او را نگاه داشت - در دل شب حوالهٔ مغلبچه‌هاي كابلي بمكانش رخصت كرد * آنها باشارت مير حبيب در كوچهٔ تنگ و تاريک كارش تمام كردند * علي‌الصباح مير حبيب شهرت گريختن او داده چوكي بخانهٔ او فرستاد * از[1] نقود و جواهرات و امتعه و اقمشه و اموال لكوک او را (و) حبشي غلامان و كنيزان و خواصان را بضبط در آورده متصرف شد - و دستگاه امرايانه بهم رسانيد * پس ازان آقا صادق زميندار پاٿ‌پسار را - كه در فنون و تدابير نظير و عديل او بود - رفيق خود ساخته بر مهم ملک تپره گماشت * قضا را برادرزادهٔ راجهٔ تپره - كه از دست عمش اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاهي مي‌بود - باو درخورده * آقاي موصوف رفاقت او را مغتنم دانسته بوعدهٔ قائم كردن بر زميندارِي همراه گرفت - و او بمقتضاي آنكه -

---

(۱) از اينجا بيمحل بجايش و بايد خواند - و يا و بعد لفظ اقمشه بيكار *

که خرگوش آن ملک را بي(۱) شگفت
سگ آن ولایت تواند گرفت -

از گذرهاي درهٔ کوه و بندهاي آب بآساني راه نموده در ملک تپره رسانید * راجهٔ تپره - که غافل و بی‌خبر از دخل افواج پادشاهي بود - بیک ناگاه از درآمدن افواج دست و پا گم کرده - تاب جنگ ندیده - بالاي کوه گریخت - و ملک تپره بی درد سر بتصرف میر حبیب درآمد * و قلعهٔ چندي‌گده - مسکن راجه - که حصانت و متانت داشت - بجنگ و جدل مفتوح ساخت - و غنائم خارج از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت * و بند و بست کما ینبغي نموده آقا صادق را به فوجداري و برادرزادهٔ راجه را - که رفیق او بود - به راجگي معین کرده - با خزائن و اموال و حلقه‌هاي افیال به جهانگیرنگر مراجعت نمود * مرشدقلي‌خان فتح‌نامهٔ تپره با امتعه و اقمشهٔ نفیسهٔ غنائم آن ملک بحضور نواب شجاع‌الدوله فرستاد * نواب آن شهر را روشن‌آباد نام گذاشت - و مرشدقلي خان را بخطاب بهادري و میر حبیب را به خاني مخاطب ساخت * القصه چون نیابت صوبهٔ اوڑیسه به مرشدقلي خان تفویض یافت - بتجویز شجاع‌الدوله بخطاب رستم‌جنگي از حضور والا سرفراز شد * سرفرازخان بملاحظهٔ کهن‌سالي پدر - باندیشهٔ آنکه مبادا بعد وفات

---

(۲) بجاي بي در نسخه‌هاي قلمي نې *

شجاع‌الدوله رستم‌جنگ بر وي لشکرکشي نمايد - يحيى خان پسر و در دانه بيگم زوجه اش را بطريق يرغمال در مرشدآباد نگاه داشت - و اين معني (باعث) کوفتگي خاطر مرشدقلي خان گرديد - اما جز سلوک چاره نديده * بهر کيف رستم‌جنگ با جمعيت خود بصوبهٔ اوڈيسه رسيده - مير حبيب‌الله خان را بدستور[1] جهانگيرنگر به نيابت انجا ممتاز ساخت * و او بفنون و تدابير شايان و ترددات نمايان به تنبيه و تاديب زمينداران سرکش پرداخته - به تنظيم و تنسيق آن ملک دقيقهٔ فرو نگذاشته - کفايت بظهور رسانيد * و جگرناته معبود هنودان (را) - که راجهٔ پرسوتم در هنگامهٔ محمد تقي خان از[2] سرحد صوبهٔ اوڈيسه (برده) عبور رودخانهٔ چلکه بالاي کوه نگاه داشته بود - و نه لک روپيه محصول پادشاهي که هر سال از جاتريان وصول مي‌شد نقصان پذيرفته - راجه دند ديو - با حبيب‌الله خان سلوک انقياد مرعي داشته - و مبالغ نذرانه بسرکار ناظم وقت داده - باز در پرسوتم طلبيد * ازان باز پرستش جگرناته در پرسوتم رواج يافت * و کيفيت پرستش جگرناته در صدر[3] کتاب مذکور شده است * و چون نيابت اوڈيسه به مرشدقلي خان

---

(۱) اي چنانکه مير حبيب‌الله خان را به جهانگيرنگر نائب خود مقرر کرده بود به نيابت اوڈيسه نيز او را ممتاز ساخت * (۲) استوارت نوشته که بيرون سرحد صوبهٔ اوڈيسه آن طرف رودخانهٔ چلکه بالاي کوه نگاه داشته بود * (۳) صفحه ۱۸ بنگرند *

رستم جنگ مقرر شد - نیابت چکلۂ جہانگیرنگر به سرفراز خان
تفویض یافت * و او غالب علي خان را - که از نسل سلاطین
ممالک ایران بود - به نیابت خود بچکلۂ مذکور فرستاد -
و جسونت راي منشي جعفرخاني را - که اتالیق او بود -
دیوان و مدارالمهام انجا ساخته - برفاقت غالب علي خان گسیل
کرد * و پاس خاطر نفیسه بیگم - که خواهر (او) بود - خدمت
داروغگي نواره به مراد علي خان پسر سید رضي خان مقرر کرد -
و امورات مالي و ملکي و بند و بست خالصه و جاگیرات
و نواره و توپخانه و خاص نویسي و شهرامیني همگي به منشي
جسونت راي متعلق گشت * ازانجا که منشي موصوف
تربیت کردۂ نواب جعفر خان بود - بدیانت و امانت و جز رسي
و کارداني تمام کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد -
و بناي رسم سوداي خاص و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشدقلي
خان - که باني آن میر حبیب بود - یکقلم منهدم و مستاصل
ساخت * و در ارزاني غله مساعي جمیله بکار برده - دروازۂ مغربي
قلعه را - که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده
بود که کسي که نرخ غله را بدستور سابق في درم یک آثار ارز
بازار ارزان نماید بکشاید - و ازان وقت احدي توفیق ارزاني نرخ
غله نیافته بود - ارزاني غله بهمان دستور کرده دروازه (۱) را وا نمود -

(۱) بیکار - چه بالا مذکور شده *

دانسته - سرفراز خان را بران مهم بر گماشت * خان مسطور نامهٔ مشتمل بر انواع وعده و تحریص و ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهدید و وعید در صورت نافرمانی و عدم امتثال مثال نوشت * متعاقب آن - میر شرف الدین بخشی دوم و خواجه بسنت محرم خاص را - با عساکر جرار پیکار طلب - براه بردوان گسیل کرد * بدیع الزمان - مآل اندیشی نموده - از خواب نخوت بیدار شده - رقبهٔ تسلیم و انکسار را بربقهٔ امتثال مقید ساخته - انگشت قبول بر دیدهٔ جان نهاد * و میر موصوف و خواجهٔ مذکور را مربی و دستگیر خود ساخته - عرضیی متضمن بر اطاعت و انقیاد مصحوب خواجهٔ مسطور فرستاد - و متعاقب خود هم همراه میر شرف الدین رهگرای مرشدآباد گردید * و با سرفراز خان حصول ملازمت نموده - بوساطت خان مذکور بملازمت نواب شجاع الدوله سرفراز شده - بعفو جرائم و خلاع عنایات مخلع گردید * و سه لک روپیه مالواجب سرکار قبول نموده - و شیوهٔ مالگذاری و فرمان پذیری اختیار کرده - بکفالت کرت چند زمیندار بردوان رخصت شده - بملک خود رفت * و در زمانی که در دارالخلافه هنگامهٔ نادرشاهی رو داد و صمصام الدوله خان دوران بجنگ نادر شاه مقتول شد - در اواخر سنه ۱۱۵۱ هجری نواب شجاع الدوله - صاحب فراش شده - یحیی خان و دردانه بیگم پسر و زوجهٔ مرشدقلی خان (را) رخصت بسمت اوتیسه کرد *

و سرفراز خان را ولي‌عهد خود نمود * و در باب تعظيم و تكريم حاجي احمد و راي رايان و جگت سيته و خاطر آنها - وصيت بمبالغهٔ تمام نموده - عملهٔ نظامت باو تفويض ساخته - سيزدهم ذي‌الحجه سنه مذكور رخت هستي بربست * سرفراز خان نعش او را در مقبرهٔ - كه يک سال پيشتر در دهپاره محاذي قلعه و دارالامارت مرشدآباد در مسجد ساخته بود - مدفون نموده بر مسند نظامت بجاي پدر متمكن گشت *

نظامت نواب سرفراز خان *

چون نواب سرفراز خان متكي وسادهٔ نظامت ممالک بنگاله گرديد - بموجب وصيت پدر بزرگوار - حاجي احمد و راي رايان و جگت سيته را در امور مالي و ملكي مشير كار و مختار داشت * و اينها - بيشتر از پيشتر مداخلت در امورات بهم رسانيده - نوكران قديم سرفراز خان را - كه اميدوار خدمات و ترقيات و مناصب بودند - مايوس گردانيده - در صدد ذلت و خواري آنها ساعي شدند * هرچند نواب سرفراز خان و بيگمات خواهان ترقي نوكران قديم بودند - اما از دست اركان ثلثه پيش نمي‌رفت * و راي همديگر بعهود و مواثيق متفق شده - قرار برين يافت كه علي‌وردي خان را - به بهانهٔ ملازمت با افواج عظيم‌آباد طلبيده سرفراز خان را از ميان برداشته - بر مسند نظامت متمكن سازند * و در فكر اين تدبير شبها بروز و روزها بشب رسانيدند - و نقشي

بکرسي نمي‌نشست * چون دران وقت نادر شاه والي ایران -
بر محمد شاه ظفر یافته - نظام الملک و برهان الملک و قمرالدین
خان و محمد خان بنگش وغیره ارکان سلطنت را دستگیر کرده -
با افواج قزلباش داخل شاه‌جهان‌آباد شده - خانهٔ پادشاه و امرا
را بجاروب غارت روفته بود - و زلزله[1] در تمامي قلمرو هندوستان
واقع شده - ارکان ثلثه سرفراز خان را مصلحت داده سکه و خطبهٔ
نادر شاه در بنگاله مروج کردند * و اموال ضبطی شجاع الدوله
و خزانهٔ پیشکش مصحوب مرید خان - که از قبل قمرالدین خان
پیش از هنگامهٔ نادرشاهي درین جا آمده بود - مرسول داشت *
حاجي احمد و علي‌وردي خان - با مرید خان در ساخته -
با او یک جان دو قالب شدند * و بعد مراجعت نادر شاه غمازي
رواج سکه و خطبهٔ نادرشاهي به نواب قمرالدین خان ونظام‌الملک
نوشته - انواع اتهام بر سرفراز خان بستند * و بکارسازي ارکان
سلطنت - فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان
(به) جرم ترویج سکه و خطبهٔ نادرشاهي بنام خود طلبیدند *
چون تیر تدبیر آنها بهدف مراد رسید - قلت مداخل و کثرت
مخارج خاطرنشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفیف سپاه
زیادتي دادند * و درباب نگاه‌داشتن فوج و تیاری آلات حرب
براي مهم بنگاله خفیه به علي‌وردي خان تاکید تمام نوشتند *

---

(۱) پیش لفظ زلزله در نسخه‌هاي قلمي از نوشته *

و از فوج سرفراز خان هرکه برطرف میشد حاجي احمد مخفي نوکر علي‌وردي خان نموده به عظیم‌آباد مي‌فرستاد - تا آنکه نیمي از فوج سرفراز خان برطرف شد * و علي‌وردي خان - ساز و سامان جنگ ساخته - افواج بحرامواج از افاغنه و روهیله و بهلیه فراهم نموده - عازم بنگاله گردید * و حاجي احمد زرهای اندوختهٔ خود و پسران خود لکها روپیه براي صرف سپاه فرستاد * و چون سرفراز خان - از نوشتهٔ وکلاي دربار معلی و اخبار جواسیس - (بر) حقیقت حریف دغلي مطلع شده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - درصدد انهدام بناي شرارت پیشگان گردید * و تجویز نیابت عظیم‌آباد - از تغیر علي‌وردي خان - به سید محمد حسن داماد - و نیابت فوجداري اکبرنگر و ضبط سانکري‌گلي و نیلیاگدهي - از تغیر عطاءالله خان داماد حاجي احمد - به میر شرف الدین بخشي - و بجاي راي‌رایان - جسونت راي منشي را نمود[1] * اما هنوز این معني از قوه بفعل نیامده بود که ارکان ثلثه - باظهار خدمت قدیمي و باقیات زرهاي خطیر مالواجب پادشاهي و زیرباري آنها تا ایام مجمل - که سه ماه باقي بود - عزل و نصب آنها را درحیز توقف و تاخیر داشتند * سرفراز خان که از خام‌عقلي خود فریب آنها خورده باز خود را از دست داد -

---

(۱) اي تجویز نمود * حذف لفظ تجویز پیش لفظ نمود و حذف فعل نمود یا کرد وغیره بعد لفظ بخشي صحیح نباشد *

علی‌وردی خان - فرصت وقت را غنیمت دانسته - مصطفی خان
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و رحیم خان و کرم خان
و سرانداز خان و شیخ معصوم و شیخ جهان یار خان و محمد
ذوالفقار خان و چهیدن هزاری بخشی بهلیه و بختاور سنگه و غیره
سرداران و رساله داران فوج را با خود متفق ساخته - به بهانهٔ
ملاقات سرفراز خان کمیت عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد -
و کوچ بکوچ یلغر ساخته از درهٔ تیلیاگدهی و سانکری‌گلی عبور
نموده - در سرحد بنگاله رسید * ازانجا که عطاءالله خان فوجدار[1]
اکبرنگر بایمای حاجی راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و
مراسلات عظیم‌آباد و بنگاله بدرهٔ تیلیاگدهی و سانکری‌گلی مسدود
ساخته بود - تا عبور علی‌وردی خان ازان هردو درهٔ مذکور هیچ
خبری و اثری به سرفراز خان نرسید * و چون فوج هراولی علی‌وردی
خان در اکبرنگر رسید - بیک ناگاه از رسیدن او به سرفراز خان
خبر شد - شهر و بازار متزلزل گردید * سرفراز خان - از دریافت این
خبر متوحش شده - حاجی را محبوس کرد * هرچند رای رایان
آمدن او را بارادهٔ ملازمت ظاهر کرد[2] - مؤثر نیفتاد * و غوث
خان و میر شرف‌الدین را - که نوکران قدیم بودند - بهراولی نامزد
ساخته - حفیظ‌الله عرف مرزا امانی[3] خلف خود را با یسین خان

---

(۱) بعد لفظ فوجدار در نسخه‌های قلمی آن نوشته * (۲) در نسخه‌های
قلمی کردند * (۳) همچنین در اسکوارت - در نسخه‌های قلمی مانی *

فوجدار بمحافظت قلعه و شهر گذاشته - خود با غضنفر حسین خان
و پسر محمد تقي خان - كه هر دو داماد بودند - و مير محمد
باقر خان و مرزا محمد ايرج خان و مير كامل و مير گدائي و
مير حيدر شاه و مير دلير شاه و بجي سنگه و راجه گهندرپ سنگه
و شمشير خان قريشي فوجدار سلهت و شجاع قلي خان فوجدار
بندر هوگلي و مير حبيب مرشدقلي خان فوجدار و مردان علي
خان بخشي شجاع خاني و غيره - سرداران سپاه - با فوج بسيار
و توپخانهٔ آتشبار و منصبداران و زميندارانِ بنگاله - از شهر نهضت
كرده بهمنيه را - كه دو كروهي مرشدآباد است - مخيم ساخت -
و بكوچ دوم در سراي ديوان و روز سوم در كهمره نزول نموده - عرض
لشكر و موجودات سپاه گرفت * ازانجا كه نوكران شجاع خاني
با حاجي احمد يكدل بودند - در توپخانه بجاي گوله خشت و
كلوخ از توپهاي جنسي برآمد - لهذا شهريار خان برادر حاجي
را - كه داروغهٔ جنسي بود - معزول كرده حوالهٔ چيلهها نموده -
بجاي او پانچو پسر انتوني فرنگي را داروغهٔ جنسي توپخانه مقرر
ساخت * و افواج مهابت جنگ از اورنگ‌آباد - موهانهٔ سوتي
كه مزار شاه مرتضى هندي ست - تا چرگاه بلكته دائره (و) سائر
بودند * روز چهارم چون خسرو زرين‌كلاه خورشيد از خيمهٔ مشرق
با خنجر خطوط شعاعي در ميدان فلك خراميد - و هندوي ماه
با هزاران افواج خود را حريف عرصهٔ كارزار آن يكه‌تاز نديده در

کوهستان خزید - سرفراز خان - بساعت سعید اهل تنجیم -
بمقابلهٔ حریف شتافت * افواج مهابت جنگ از غایت رعب
و هراس در حساب شدند - و قریب بود که بیک زد و خورد پس‌پا
شوند * رای رایان - چون دید که کار از دست میرود - عرض نمود
که آفتاب بسمت الراس رسید - اسپان و جوانان درین وقت از
گرمی آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد - اگر امروز جنگ
موقوف باشد فردا علی‌الصباح بهمین آش ضیافت مذاق آن
تلخ کامان کرده خواهد شد * لمؤلفه -

عدوی تو این زهره دارد کجـــا
که پیشت فشـــارد پی جنگ پا *
بفیـــروزی بخت و اقبـــال تو
شود فرق بدخواه پامـــال تو *

هرچند اهل تنجیم - بر سعادت ساعت جنگ و استدلال فیروزی -
اغراق و مبالغه می‌نمودند - و رساله‌داران بر جنگ اصرار و استبداد
می‌کردند - مؤثر نیفتاد - و بزجر و عتاب مانع شده (۱) بر رودخانهٔ
گریه مقام کرد * درین اثنا (عرضی) مهابت جنگ متضمن
بر رسوخ عبودیت و آمدن بارادهٔ حصول ملازمت رسید * سرفراز
خان - که محض ناتجربه‌کار بود - از مطالعهٔ مضمون عرضی مطمئن
شده - یکبار غافل گردید - و حاجی احمد را - که مبنی این فساد

---

(۱) بعد لفظ شده در نسخه‌های قلمی و *

بود - بلاتامل از بند برآورده - نزد علي وردي خان مهابت جنگ فرستاد - تا برادر خود را مستمال ساخته بیارد * و شجاع قلي خان و خواجه بسنت محرم خاص را همراه کرد - تا از چگونگی احوال صلح و جنگ و وضع لشکر مطلع شده بیایند - و بی کم و کاست خبر رسانند * مهابت جنگ - که از قید حاجي و غیره متعلقان در گرداب اضطراب بوده - باندیشهٔ کشته شدن آنها مبادرت بجنگ نمي‌کرد - رهائی حاجي را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده - خشتي بجاي مصحف در غلاف پیچیده بر دست گرفته - بحلف و یمین اقرار کرد که فردا علی‌الصباح دست بسته حاضر شده - باستعفاي جرائم خواهد پرداخت - و دو صد اشرفي به خواجه بسنت ضیافت کرد * این ساده‌لوحان - از آب زیر کاه مطلع نشده - شادان و فرحان مراجعت نموده - اظهار رسوخیت او به سرفراز خان رسانیده - آتش خشم او را سرد کردند * خان موصوف - بکاول را براي طیاري اطعمه و ماکولات ضیافت حکم داده - مطمئن بر بستر استراحت - بلکه در مضجع النوم اخوالموت(۱) - بخواب غفلت رفت * و سپاهش نیز - سرشار کیفیت جام صلح شده - سررشتهٔ حزم و احتیاط را از دست دادند * آري -

بر تواضعهاي دشمن تکیه کردن ابلهي ست -
پاي‌بوس سیل از پا افگند دیوار را *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اخ الموت - صفحه ۱۷ حاشیه ۲ بنگرند *

مهابت جنگ - بعد معاودت فرستاده‌ها - سرداران سپاه را - بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح و معافی غنائم - راضي و یکدل ساخته - بجنگ تحریص و ترغیب داده - سرب و باروت و آلات حرب تقسیم کرد * سرداران سپاه سرفراز خان - که از سابق متفق بودند - همه‌ها در نمکحرامي و خاوندکشي مستعد شدند * مگر محمد غوث خان و میر شرف‌الدین هراول فوج سرفراز خان بمجبور نالۀ گریه مقام داشتند - کیفیت دغا از مخبیان و جاسوسان دریافته - هردو سردار نیم شب پیش سرفراز خان رسیده[1] از آتش خس‌پوش اطلاع دادند - و خواستند که لوازم حزم مرعي داشته او را شب بخیمۀ خود برده بحفاظت کوشند - و صباح در رکاب او جانفشاني نموده مصدر ترددات نمایان شوند * ازانجا که در امور تقدیر سعي پیش نمي‌رود - و گره مقدر بناخن تدبیر نمي‌کشاید - مشیت ایزدي سیماب تغافل در گوش سرفراز خان انداخت * حرف خیرخواهي را وقعي نه نهاده با آن دو سردار بزجر و توبیخ پیش آمد - و از روي عتاب آغاز نهاد که شما دکان[2] خودفروشي چیده اراده دارید که مرا با مهابت جنگ - که خیرخواه من است - بجنگانید * آن هردو سردار - نادم و منفعل برخاسته - بخیمه‌هاي خود معاودت کردند - و با جمعیت خود مسلح شده شب به بیداري گذرانیدند - و سرفراز خان بخواب غفلت سرشار بادۀ نوم گردید * برقندازان و

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دوکان *

بهليه‌هاي لشکر مهابت جنگ - بدست‌آويز مصالحه - بايماي حاجي احمد - يک يک دو دو در دل شب - به بهانهٔ ملاقات دوستان و خويشان - در لشکر سرفراز خان آمده - گرد و پيرامون سراپرده هاي خاص حلقه زده - قابو جو مي‌بودند * و نوکران شجاع خاني - که سرفراز خان کمال اعتقاد بر آنها داشت - از روز اول با حاجي در ساخته بودند - (و) ديده و دانسته اغماض و تجاهل مي‌کردند - و رفقاي خيرخواه بملاحظهٔ اعتراض ساکت گشتند * القصه علي‌وردي خان و حاجي احمد - بيک پاس شب باقي مانده - افواج خود را دو غول نموده - يکي را بسرکردگي[1] نندلال جماعه‌دار با علم و نقاره و نشان و افيال بمقابلهٔ غوث خان و مير شرف‌الدين گذاشته - و خود با غول ديگر - که افواج افاغنه و بهليه بودند - در ظلمت ليل براهنمائي کسان زميندار راماکنت زميندار راجشاهي - بعزم شبخون بر سرفراز خان تاخت آورد * و قريب صبح در تاريکي شب که دوست از دشمن مميز نمي‌شد - بيک ناگاه همچو اجل بر سر افواج سرخوش بادهٔ النوم اخوالموت[2] ريخت - و شلک توپ کرد * نمکخواران قديم از خواب غفلت بيدارش کردند - و از صورت واقعه آگاهش ساختند * ازانجا که اقبال از وي روي برتافته بود - بگوش اعتبار نشنيده آنها را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پيش لفظ بسرکردگي الفاظ بر سر نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اخ صفحه ۳۱۳ حاشيه ۱ بنگريد *

معاتب ساخت - و باز به تیاری طعام ضیافت تاکید نمود * گفت که او برای ملازمت می‌آید * درین اثنا گولهٔ دیگر در رسید - و تا طلوع خورشید افواج مهابت جنگ بمقابله نمودار گردید - و توپ و بان و تیر و تفنگ صواعق محرقه بر خرمن وجود اجل رسیده ریختن آغاز نهاد * و مردم لشکر مخمور بادهٔ خواب سحری سراسیمه از فراش خواب بر می‌جستند - و کمر بسته راه سلامت سر می‌کردند * و اکثری همت کمر بستن و دست بسلاح زدن نیافته جان شیرین را ازان ورطهٔ بلا بساحل نجات کشیدند - و رواروی در لشکر افتاد *

تو گفتی که از هیبت آن ستیز
زمین نیز بسپرده راه گریز *

گروهی که به پاس آبرو و شرط نمکحلالی - علی‌الخصوص قدیمان سرفراز خان - صف‌آرای معرکهٔ قتال گشته - به جاندهی و جانسپاری مستعد شده - پای ثبات افشردند * نواب سرفراز خان - بعد ادای فریضهٔ فجر مسلح شده - مصحف بر دست گرفته - بر فیل یکه و تیز سوار گردید - و فیل سواری مبارک (۱) را در پیش روی خود گذاشته - بذات خود مرتکب حرب شده - شروع به تیراندازی نمود * سرداران افاغنهٔ فوج مهابت جنگ - افواج برقندازان بهلیه را پیش کرده - مقابل شدند * لمؤلفه -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ... * صفحه ۳۱۸ سطر ۴ بنگرند *

چو از هر دو سو فوج صف برکشید -
تو گفتي که شد روز محشر پدید *
ز غریدن توپ و بندوق و بان
بجنبش درآمد زمیـــن و زمان *
ترنگ کمـــان و فشا فاش تیــــر
رسانیـــد شورش بچرخ اثیـــر[1] *
سنان - چون اجل دست کرده دراز -
به جان بردن از سینه زه کرد باز *
ز دست یلان تیـــغ پولاد تیـــز
به خونریز اعدا شده گرم خیـــز *
یلان گرم جان گیري و جان دهي -
جهان گشتـــه از پهلوانان تهي *

درین چپقلش که صرصر اجل جسدهاي کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا مي‌ریخت - و سیلاب خون از هر طرف متموج گردید[2] - مردان‌علي خان بخشي شجاع خاني - که سالار فوج و مقدمة الجیش سرفراز خان بود - تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت نهاد * از معاینۀ این حال فوج سرفراز خان بشکست - و گریزاگریز در لشکر افتاد *

به جان‌برد خود هرکسي گشت شاد -
کس از کشتـــن کس نیاورد یاد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اسیر * (۲) اینجا نیز مي‌گردید باید خواند *

غير از غلامان گرجي و حبشي - و معدودي چند از رفقاي قديمي - احدي (از) جماعهٔ لاف‌زنان پيش فيل سواري نماند * فيلبان غلبهٔ مخالف بخاطر آورده - عرض نمود که اگر حکم شود در بيربهوم پيش بديع الزمان زميندار رسانم * سرفرازخان - سيلي بر گردنش زده - فرمود که زنجير درپاي فيل انداز که من از پيش اين سگان رو نخواهم تافت * ناگزير فيلبان فيل را پيش راند * برقندازان و بهليه‌هاى لشکر حريف - که از پيشتر پيرامن خيمه‌اش حلقه مي‌داشتند - حلقه شده از هر چهار طرف گلولهٔ بندوق بر فيل او مي‌انداختند - و بان و گولهٔ توپ و تير (۱) و تفنگ - که از لشکر مخالف متواتر مي‌رسيد - علاوهٔ آن * مير گدائي - که در خواصي نشسته بود - بزخم بان بکار آمد * مير کامل - برادر مير محمد باقر المشتهر به باقرعلي خان خواهر زادهٔ شجاع الدوله - و خلف مرزا محمد ايرج خان بخشي - که هنوز نوکدخدا بود - وغيره رفقا - و بهرام و سعد و ديگر چيله‌ها - که از ميدان جنگ عنان‌تاب نشده بودند - پيش فيل سرفراز خان بضرب بان و گوله و تفنگ - ساغر موت احمر چشيدند - و ميرزا ايرج خان نيز جراحتهاي کاري برداشت * مير دلير علي - بدليري تمام در صف افاغنه حمله برده - داد شجاعت و دلاوري داده - بزخم شمشير با جمعي از رفقاي خود غازهٔ شهادت بر رخ ماليد * و در همان حالت

---

(۱) صفحه ۱۹۴ حاشيه ۱ بنگرند *

سرفراز خان - گلولهٔ بندوق از دست نمکحرام لشکر خودش بر پیشاني خورده - بر میکهه‌ڈنبر[1] بر افتاد - و طائر روحش بگلستان علیین پرواز نمود * میر حبیب و مرشدقلي خان و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و راجه گهندرب سنگه - که با جمعیت خودها از جدال و قتال یکسو شده - از دور تماشاي جنگ مي‌کردند - بمجرد معائنهٔ این حال راه فرار سر کردند * و میر حیدر شاه و خواجه بسنت - هردو ردیف یکدیگر - بسواري رته پرده‌نشین شده - نظر بر لاش خداوند نعمت نکرده - گریخته خود را بکنج سلامت رسانیدند *

نمـــاند از رفیقـــان او هیچ کس
که باشد نگهبـــان او یک نفس *

غوث خان و میر شرف الدین - که بمغالطهٔ نموداري نشان و فیل در سیاهي شب غول نندلال جماعه‌دار را بمقابلهٔ خود دیدند - او را مهابت جنگ تصور کرده تگ و تاز نمودند - و بحمله‌هاي رستمانه و تردداث دلیرانه نندلال را مقتول نموده - افواجش را طعمهٔ تیغ خون‌آشام ساختند - و بقیة السیف را منهزم ساخته - علم و نقاره و فیل و اشتران و اسپان و اسلحهٔ فراریان بغارت گرفته - مظفر و منصور باراده خبرگیري سرفراز خان جلوریز شتافتند * چون تا رسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته

(۱) صفحه ۳۲۳ سطر ۳ بنگرند *

بود - و مهابت جنگ بعد فتح بملاحظهٔ این دو سردار شجاع
(و) نامی از میدان حرکت نمی‌کرد - و با جمعیت افزونتر
از مور و ملخ در معرکه ایستاده بود - اینها - که از کشته شدن
سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند - یکباره با جمعی قلیل از جوانان
کارآمدنی - که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند -
بجرأت تمام اسپان بر انگیخته بر فوج مخالف زدند - و بحمله‌های
دلیرانه و مردانه صفها دریده - زده زده بقلب‌گاه رسیدند * قریب
بود که افواج مهابت جنگ از صدمات آن شیر(۱) عرصهٔ وغا متزلزل
شود - درین اثنا غوث خان زخمهای(۲) کاری از گلولهٔ تفنگچیان
چهیدن هزاری بر سینه خورده - از کار باز ماند - و قطب و ببر
هر دو پسرانش - که شیر بیشهٔ شجاعت بودند و در شکارگاه شیر
ببر را بشمشیر می‌زدند - شمشیرها آخته جمعی(۳) غفیر از افاغنه
و بهلیه را مقتول ساختند *

نشد بر تنی تا نپرداختش -
نزد بر سری تا نینداختش *
بهر تن که زد خنجر سخت کوش
در آمد سرش پای‌کوبان ز دوش *

چهیدن هزاری هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت * بعد

---

(۱) شیر بصیغهٔ واحد آورده - همچنان پائین - و هم جائی دیگر *
(۲) در نسخه‌های قلمی بزخمهای کاری * (۳) شاید که جمعی باشد *

کشش و کوشش بسیار بضرب گلوله هاي تفنگ - همپاي[1] پدر بکلگشت ارغوان‌زار شهادت شتافتند * میر شرف الدین - با شصت سوار جرار - بمقابلهٔ مهابت جنگ رسیده - بجلادت تمام تیر جگردوز بر سینه‌اش زد - قضا را بر کمان مهابت جنگ خورده و درگذشته به پهلویش رسید * تیر دیگر بزه آورده بود - که درین وقت شیخ جهان‌یار و محمد ذوالفقار - جماعه‌داران[2] مهابت جنگ - که با میر معزي الیه روابط و دوستیها داشتند - پیش آمده گفتند که نواب سرفرازخان بقتل رسید - حالا از مقابلهٔ ایشان چه مي‌خیزد - و جان دادن بهر چیست * میر موصوف در جواب گفت قبل ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون براي ننگ و ناموس * اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند * میر مرقوم با رفیقان باقي‌مانده راه بیربهوم گرفت * و پانچو فرنگي - که داروغهٔ توپخانه بود - با وجود فرار شدن گوله‌اندازان - بذات خود مرتکب گوله‌اندازي شده - دست از شلک توپ بر نمي‌داشت * پس از رفتن میر شرف الدین - افاغنه بهیأت اجتماعي بر وي ریخته مقتولش ساختند * بجي‌سنگه - جماعه‌دار فرقهٔ راجپوتان - که با فوج چنداولی درکهمره بود - بدریافت قتل ولي نعمت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همتاي - پائین همپاي - صفحه ۳۲۲ سطر ۴ بنگرید * (۲) پیش ازین اکثرجا جمعدار و یک جا جماعدار نوشته و اینجا جماعه دار - و همین صحیح *

عرق حميتش بحركت آمده - جريده اسپ را جولان داده - و نيزه را بر گوش راست اسپ داشته - بحملهٔ مردانه فوجها را دريده - محاذي مهابت جنگ رسيده - و خواست که بطعن سنان جان‌ستان او را از هودج فيل همپاي آقاي خود روانه سازد * مهابت جنگ بمشاهدهٔ جانبازي و جلادت او را بشناخت - و به داورقلي داروغهٔ توپخانه حکم کرد که زود در يابد * داورقلي مقابل او شده گلولهٔ تفنگ بر سينه‌اش زد * بجي‌سنگه بزخم جان‌گزا بر زمين افتاد * ظالم سنگه - پسر نه‌ساله‌اش - بشجاعت جبلي که خاصهٔ قوم راجپوت است - تيغ از نيام کشيد - (و) جهت حفاظت پدر ايستاد[1] * (مردم) از اطراف و جوانب او دائره‌وار قرار گرفتند * نواب مهابت جنگ - از مشاهدهٔ جرأت آن طفل آفرينها گفته - مردم را از کشتنش مانع آمده - حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعرض نشوند * هزاريان توپخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمايت خود بردند * در اثناي زد و خورد غوث خان و مير شرف‌الدين و بجي‌سنگه (و) پانچو فرنگي[2] - هر دو داماد سرفراز خان - که غضنفر حسين و حسن محمد خان باشند - معه ديگر منصبداران و منهزمان ازان مهلکه بدر زده - در يک روز خود را به مرشدآباد رسانيدند * و راي‌رايان - به نتيجهٔ نمکحرامي گلولهٔ زنبورک

---

(1) در نسخه‌هاي قلمي ايستاده * (2) بعد لفظ فرنگي در نسخه‌هاي قلمي و *

بر دست خورده - خود را بآب در زد - و با نيم جاني که داشت بخانهٔ خود رسيده - از کردهٔ خود نادم شده - بسودهٔ الماس خود را هلاک ساخت * القصه - چون سرفراز خان بر ميکهه ڈمبر بر افتاد - (۱) فيلبان لاش او را شباشب به مرشدآباد رسانيد * يسين خان فوجدار مرشدآباد - که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس با حفيظ الله خان پسر سرفراز خان متعين و مامور بود - نيم شب لاش آن مقتول را در نکتاکهالي مدفون ساخت * و حفيظ الله و غضنفر حسين خان - در صدد مورچال بندي شده - عازم قتال گرديدند * اما چون از سپاه هزيمت خورده حوصله نيافتند - تن برضا داده ساکت شدند * و از وقوع اين حادثه زلزلهٔ عظيم در شهر و سپاه و سکنهٔ آن نواح افتاد * حاجي احمد - اول بشهر مرشدآباد داخل شده - منادي امن و امان از طرف علي وردي خان درداد - و يسين خان فوجدار - حسب الامر حاجي - بر عملهٔ سرفراز خان - و خزائن و دفائن - و جميع کارخانجات - و محل سرا - و خواص پوره و کائن پوره - و (۲) همگي اهل و عيال و اقرباي سرفراز خان - چوکيهاي مستحکم نشانده - نگذاشت که متنفسي بدر رود * و اين جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجري واقع شده * ايام نظامت دو سال و چند ماه بود *

---

(۱) در نسخههاي قلمي اينجا ڈمبر و پيش ازين ڈنبر نوشته ـ صفحه ۳۱۹ سطر ۴ بنگرند * (۲) بجاي و در نسخههاي قلمي در *

نظامت نواب علي‌وردي خان مهابت جنگ *

علي‌وردي خان مهابت جنگ - بعد حصول فتح - بملاحظهٔ تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانان و بهليه - سه روز بيرون شهر بر نالهٔ گوبره مقام نموده - روز چهارم بدلجمعي تمام داخل قلعه شده - بر وسادهٔ نظامت بنگاله مربع نشست * و اموال سرفراز خان - كه ناظمان سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند - بي دست‌رنج بضبط درآورد * ازانجا كه نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غير مجتنب بود (و) ازين لذت محظوظ نبود - در[1] في عمر سواي يك منكوحه زن ديگر نداشته - بلكه اكثر اين معني را لاف زده تفاخر مي‌كرد * حاجي احمد و پسران و خويشان او[2] خواصان سرفراز خان را كه قريب يك هزار و پانصد اسامي زنان جميله بودند - متصرف شدند * اما مهابت جنگ بيگمات منكوحهٔ سرفراز خان را معه فرزندان بحفاظت تمام به جهانگيرنگر فرستاده - علوفهٔ سد رمق آنها از تعلقهٔ[3] خاص مقرر فرموده - و نفيسه خانم - خواهر سرفراز خان - كه آقا بابا كوچك برادر[4] (زاده) را بفرزندي گرفته بود - در محل سراي نوازش احمد خان - پسر كلان حاجي احمد - بصيغهٔ خدمتگاري ملازمت اختيار كرده -

---

(۱) بجاي در عمر خود يا في سمرة * (۲) در نسخه‌هاي قلمي و *
(۳) صفحه ۲۷۵ حاشيه ۳ بنگرند * (۴) در استواريه برادرزاده نوشته - در نسخه‌هاي قلمي برادر - و آن غلط است *

موجب حيات برادرزادهها گرديد * اما چون خبر قتل سرفراز خان
و متمكن شدن علیوردي خان مهابت جنگ بر مسند نظامت
بنگاله بحضور ناصرالدين محمد شاه پادشاه رسيد - آب در ديده
بگردانيد - و فرمود كه بسبب نادرشاه همگي ممالك محروسه
برهم و ابتر گشت * ليكن چون تدارك متعسر بود سكوت اختيار
نمود * مهابت جنگ - بوساطت مريد (۱) خان - از رفقاي نواب
قمرالدين خان وزير كه سابق ذكر آن گذشت - با وزير و اركان
سلطنت ساختگي نموده - چهل لك روپيه بابت ضبطي اموال
نواب سرفراز خان - و چهارده لك روپيه در وجه پيشكش - سواي
خزانهٔ معمولهٔ مستمره - بحضور والا قبول كرده - و سه لك روپيه
به قمرالدين خان وزير و يك لك روپيه به آصفجاه نظام الملك
داده - و همچنين با هريكي از عمدههاي درگاه والا - علي قدر
درجاتهم - بسلوك و مدارا پيش آمده - و راجه جوگل كشور وكيل
سرفراز خان را از خود ساخته - سند نظامت هر سه صوبه بدستور
سابق بنام خود حاصل كرد - و خزانه و نذرانه و پيشكش دو چند
از سابق از زمينداران بنگاله وصول كرد * و بقصد استيصال و
اخراج مرشدقلي خان - و تسخير صوبهٔ اوڙيسه - همت مصروف
داشته - بگردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و خدمت
ميربخشي به ميرجعفر خان بهادر - كه بزنهٔ مهابت جنگ بود

---

(۱) همچنين در اسڻوارٽ - در نسخههاي قلمي مزيد خان *

و در جنگ سرفراز خان مصدر تردداث نمایان شده بود - مقرر فرموده -
صاحب رساله و منصب و خطاب گردانیده - بوالاپایهٔ امارت
رسانید * و خدمت دیواني و خطاب راي‌راياني به چين‌راي -
محرر جاگیرات جعفرخاني - که مرد بي‌ریا و با دیانت بود -
بخشید * و محمد رضا خان - پسر کلان حاجي - که مسماة گهسیتي
خانم دختر مهابت جنگ در عقد ازدواج او بود - بخطاب
ناصرالملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت‌جنگ -
و دیواني صوبهٔ بنگاله - و نیابت جهانگیرنگر و چاتگام و روشن‌آباد
و سلهت - اختصاص یافت * و هاشم علي خان - پسر کوچک
حاجي - که دختر خورد مهابت جنگ مسماة ایمنه خانم بحبالهٔ
نکاح او بود - بخطاب زین‌الدین احمد خان هیبت‌جنگ و
نیابت صوبهٔ بهار عظیم‌آباد کلاه اعزاز و امتیاز بر تارک افتخار
گذاشت * و دیگر خویش و اقارب را - بقدر مرتبه و حوصلهٔ آنها -
بخدمات و مناصب و خطابات (۱) و جاگیرات لائقه بنواخت * اما
افاغنه و بهلیه - بغرور وفور جمعیت - خود را گم کرده - در تمامي
امور بتعدي مسلط و مامور شدند که حسابي از مهابت جنگ
فرا نگرفته - در دستور آداب تخلف ورزیدند - و قوانین عدالت
بر طاق نسیان گذاشته مال و حیات (۲) و ننگ و ناموس عالمي را
بریاد دادند - و شیوهٔ نمکحرامي - که در عهد سلاطین ماضیهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خطاب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جهات *

بنگاله ایجاد یافته بود - مجدداً از عهد مهابت جنگ رواج گرفت * چون در ابتدای خصومت علی‌وردی خان مهابت جنگ - نواب سرفراز خان از مرشدقلی خان - نائب صوبهٔ اوڈیسه - که پزنهٔ او بود - استمداد نموده بود - و خان مذکور بسبب نفاق دلی - که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته - خود از آمدن تهاون و تساهل ورزیده - درصدد گسیل کردن فوجی بطریق کومک بود - ناگاه خبر قتل سرفراز خان و تسلط علی‌وردی خان بر صوبهٔ بنگاله سامعه‌آشوب گشته - متنبه شده - سرمایهٔ ندامت و تأسف اندوخت * آری -

دولت همه زاتفاق(۱) خیزد -

بیدولتی از نفاق خیزد *

بالجمله از خوف علی‌وردی خان بخودداری کوشید - و بتدبیر فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید * و مخلص علی خان داماد حاجی احمد را - که از سابق برفاقتش می‌بود - برای استحکام مبانی مصالحت به مرشدآباد روانه کرد * بعد رسیدنش علی‌وردی خان و حاجی احمد - نامهٔ تسلی‌آمیز و ابله‌فریب به مرشدقلی خان نوشته - مستمال و مطمئن ساختند * و مخلص خان را بجهت اغوای سرداران فوج او برگماشتند * و او پیش مرشدقلی خان رسیده ظاهراً بدلداری و اطمینان او پرداخت - و باطناً سپاه را

(۱) بجای ز اتفاق در نسخه‌های قلمی از اتفاق *

بترغیب و تطمیع مطیع و منقاد خود ساخت - و کیفیت ساختگی
لشکر را به محمد علی‌وردی خان مهابت جنگ نوشت *
مهابت جنگ با افواج بسیار و توپخانهٔ بیشمار یلغر متوجه صوبهٔ
اوڈیسه شد * مرشدقلی خان - از دریافت این خبر - دردانه بیگم
و یحیی‌خان پسر خود را معه تمامی اموال بقلعهٔ بارہباٹی
گذاشته - خود با افواج شایسته و سامان بایسته - معه هردو داماد
خود - یکی[1] میرزا محمد باقرخان شاهزادهٔ ایران (و) دویم
علاء الدین محمد خان - بارادهٔ جنگ از کٹک علم نهضت افراشته -
به بقدر بالیسر رسیده - بر گهات پهلوار از کوه نیل‌گڈهی تا دریای
جون مورچال‌بندی کرده - چشم بر راه حریف نشست - و از
کجبازی حریف بغلی - یعنی مخلص علی خان - غافل بوده - از
شعلهٔ آن آتش خس‌پوش لوازم احتیاط بتقدیم نرسانید - و قول
شیخ سعدی را (وقعی[2]) نه نهاد - که فرموده است -

اگر خویش دشمن بود دوستدار
ز تلبیس ایمن مشو زینهار -
که گردد درونش بکین تو ریش
چو یاد آیدش مهر پیوند خویش *

ازین طرف علی‌وردی خان - بکوچ متواتر - با افواج سنگین -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی که یکی - اگر حرف که اینجا دارند بعد لفظ ایران
قمل بود بیارند * (۲) صفحه ۳۱۴ سطر ۱۳ بنگرند *

که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود - بهٔ میدنی‌پور رسیده - زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضي ساخته - به جالیسر - که محل تهانهٔ پادشاهي ست - رفته طرح اقامت انداخت * چون از طرف رود خانهٔ سبن‌ریکها - بر گذر راج گهات - راجه جگردهر بهنج(۱) - زمیندار موربهنج - تهانهٔ چواران و کهندتیان خود نشانیده - مورچال بندي کرده بود - لهذا براي گذاشتن راه راج‌گهات - که از وفور جنگل و تراکم اشجار مزلفهٔ خاردار - عبور ازان طرق دشوارگذار(۲) مشکل بود - از راجه استمداد نمود * راجهٔ مذکور - که بغرور جمعیت موفور علي‌وردي خان را وقعي نه نهاده تن برفاقتش نداده - گذر راج‌گهات را نگذاشت - علي‌وردي خان بمقابلهٔ راج‌گهات ارابهٔ توپهاي صاعقه‌بار چیده شلک شروع کرد * کسان راجه در مورچال راج‌گهات تاب اقامت نیاورده بجنگل خزیدند * علي‌وردي خان - معه افواج و توپخانه - از راج‌گهات عبور کرده - در رام‌چندپور - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از مورچال مرشدقلي خان - مضرب خیام ساخت * میانجیان ایلچیان به آوردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح سرگرم شدند - و این مبحث تا یک ماه طول کشید * و مرشدقلي خان از گهات پهلوار عبور نکرد * علي‌وردي خان - زیرباري خرج سپاه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کهندرتیان و جائي دیگر کهندتیان - صفحه ۳۳۶ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي دشوار و گذار *

و قلت رسد - و قریب رسیدن برسات - و وسوسهٔ غنیم مرهته بخاطر آورده - از روی مصلحت ارادهٔ صلح و مراجعت می‌کرد * اما مصطفی خان - که سپه‌سالار افاغنه بود - بصلح راضی نشده ترغیب چهاونی در برسات می‌کرد * بعد کنکاش بسیار قرار برین یافت که نامهٔ مصالح‌آمیز به مرشدقلی خان نوشته و معتمدی فرستاده - جواب آن باین مضمون بطلبند[1] که من شما را در صوبهٔ اوڈیسه عمل و دخل نخواهم داد - باین دست‌آویز مراجعت بنگاله نمایند - و بعد برسات فوج‌کشی کرده باخراج و استیصال او پردازند * اگرچه عابد خان وغیره - سرداران افاغنه - باغوای مخلص‌علی خان - میرزا باقر خان را - که هراول فوج مرشدقلی خان بود - ترغیب جنگ و برآمدن از مورچال می‌کردند - اما مرشدقلی خان خودداری کرده مانع می‌آمد * و چون اقامت مورچال بامتداد کشید - میرزا باقر جهل جوانی را کارفرما شده[2] با فوج همراهی خود - که سادات بارهه بودند - یکباره از مورچال برآمده - صف‌آرا گردید * ناگزیر مرشدقلی خان هم بمقابلهٔ افواج علی‌وردی خان صف کشید - و از طرفین باستعمال آلات آتشبار پرداختند - پس بجنگ تیغ و سنان مبادرت کردند * میر عبدالعزیز بخشی مرشدقلی خان - که باجمعیت سه صد سوار سادات بارهه یکدل و یکزبان و یکرو در هراولی بود - اسپان

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بطلبید * (۲) در نسخه‌های قلمی شد *

بر انگیخته داد شیرمردی و شجاعت آبائی داده - بضرب
سیف کالبرق خرمن بسیاری از اجل‌رسیده‌ها سوخت * افواج
علی‌وردی خان - که خود را شیر[1] بیشهٔ شجاعت می‌شمردند -
چون رمه از هیجا رمیدند - و شکست فاحش[2] در فوج راه یافت *
فیل سواری علی‌وردی خان و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ
بعقب آمد * درین حالت مخلص علی خان و عابد خان -
المخاطب به فرزندعلی خان - که مرشدقلی خان را بر فدویت
ایشها اعتماد کمال بود - معه مقرب خان و دیگر جماعه‌داران صاحب
الوس افاغنه - کمر نمکحرامی - که خاصهٔ این قوم شرارت‌پیشه
است[3] - بر میان بسته - حرف حقوق تربیت و نمک چندین
ساله را از لوح خاطر شسته - از رفاقت مرشدقلی خان دست
برداشته - پهلو از جنگ تهی کردند * درین اثنا مانک چند -
پیشکار راجهٔ بردوان - که با فوج شایسته بجهت کومک علی‌وردی
خان آمده بود - ازانجا که جنگ دو سر دارد - مآل‌اندیشی
نموده - مخفی با مرشدقلی خان نیز ساختگی کرده - نشان
او را برای استمالت طلب داشته بود - خواست که خود را
با فوج مرشدقلی خان ملحق ساخته مجرای جان‌نثاری (و)
فدویت خود نماید * از پهلوی جنگل - بر سمتی که فوج میرزا

---

(۱) بجای شیران * (۲) بجای فاش * (۳) در نسخه‌های
قلمی اند *

باقر خان بتعاقب علي‌وردي خان ميرفت - نمودار شد (۱) - و نشان مرشدقلي خان در فوج خود برپا کرد * چون ميرزاي مذکور از ارادهٔ او مطلع نبود سد راه شد * مانک‌چند ناگزير بجنگ پيش آمد * ازانجا که مردم کاري در ترددات جنگ مانده شده هريکی به زد و برد متفرق بودند - از نيرنگي روزگار فوج ميرزا باقر شکست خورد * علي‌وردي خان - از اطلاع اين حال - افواج منهزم خود را بدلاسا باز گردانيده - باز بمقابله و مدافعه پرداخت * مير عبدالعزيز با جمعيت خود که سه صد سوار سادات بودند - از اسپان فرود آمده - دامان همت بر کمر زده - پا بميدان فشردند - و يک يک (۲) بضرب گلوله‌هاي بندوق بهليه‌ها شربت فنا چشيدند * و مرشدقلي خان - هزيمت خورده - خود را به بندر باليسر رسانيده - بسواري کشتي سلپ - که از عاقبت انديشي مهيا داشت - راه دکهن پيش گرفته - خود را پيش نواب آصف جاه رسانيد - و فتح خداداد نصيب علي‌وردي خان مهابت جنگ شد * (و او) تا بندر باليسر به تعاقب پرداخته - ميرزا خيرالله بيگ و فقيرالله بيگ و نورالله بيگ را - براى دستگير کردن يحيى خان و بيگم - و بدست آوردن اموال و امتعه - گسيل کرد - و تاکيد نمود که شبا شب يلغار کرده دران جا رسند - و خود متعاقب

(۱) در نسخه‌هاى قلمي ميان شد و نشان الفاظ و نشان نمودار شد زائد نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي يکا و يک *

پاشنه‌کوب آنها شتافت * و چون خبر[1] این سانحه و رفتن مرشدقلی خان بسمت دکهن در کٹک رسید - مراد خان - بخشی راجهٔ پرسوتم - که بحفاظت یحیی خان و بیگم در قلعهٔ باره‌باتی متعین بود - خواست که بر جناح استعجال بیگم و یحیی خان را - معه تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه سیکاکل روانهٔ دکهن نماید * احمال و اثقال تیار کرده - جواهرات و اشرفی و خزائن وغیره اموال برفیلان و شتران و ارابه‌ها بار می‌کردند - که بیک ناگاه افواج متعینهٔ علی‌وردی خان دررسید * فیل‌بانان و شتربانان و بهلبانان - نقود و اجناس محموله را معه باربردار گذاشته - راه فرار پیمودند - و آن گنج بادآورد شائگان بدست میرزایان درافتاد - و جواهرات قیمتی و نقود و امتعهٔ نفیسه را یکدیگر قسمت کردند * چون علی‌وردی خان هم متعاقب دررسید - بقیهٔ اموال را متصرف شده - بضبط اموال رفقای مرشدقلی خان پرداخت * و منادی امن و امان درداده - عمال و زمینداران و اهل‌کاران را باستمالت و دلاسا راجع بخود کرده - بند و بست مالواجب و نذرانه و پیشکش و جاگیرات نمود * و بعرض یک ماه از نظم و نسق صوبهٔ اوڑیسه فارغ شده - سعید[2] احمد خان برادرزادهٔ خود را - که پیش ازین به نیابت فوجداری رنگپور مامور بود - از حضور والا بخطاب نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت‌جنگ

---

(۱) درنسخه‌های قلمی سانحه این خبر * (۲) در استوارت سید احمد بجای سعید احمد خان *

مخاطب ساخته - گوجر خان جماعه‌دار صاحب الوس را - با جمعیت سه‌هزار سوار و چهار هزار پیاده - برفاقت او در کتک گذاشته - مظفر و منصور مراجعت بنگاله نمود * اما صولت جنگ - از دنائت طبع طمع را کاربند شده - برای کفایت خرج سپاه - سلیم خان و درویش خان و نعمت خان و میر عزیزالله وغیره جماعه داران - ملازم مرشدقلي خان - را بمواجب[1] قلیل شرح کتک - ملازم کرده - گوجر خان را رخصت به مرشدآباد نمود * جماعه‌داران - که در صدد انتقام ولي نعمت قدیم بودند - فرصت وقت یافته مصدر هنگامه پردازیها شدند * صولت جنگ - قاسم بیگ داروغهٔ توپخانه و شیخ هدایت الله فوجدار کتک را - برای تاسیس اساس مصالحه - پیش آنها فرستاد * جماعه داران قابوجو - هردو را تنها یافته - قاسم بیگ را شربت مرگ چشانیدند - و هدایت الله زخم برداشته راه فرار پیمود * و سکنای شهر و سپاه بالتمام - در ظلمت لیل به بلوای عام محاصره نموده - صولت جنگ را معه اتبعه و الحقه[2] دستگیر کرده - همگي مال و متاع او را بتاراج بردند - و میرزا باقر خان داماد مرشدقلي خان را - از سیکاکل عبور رود خانهٔ چلکه طلبیده - بر مسند نظامت نشانیدند - و لشکرکشي نموده تا[3] میدني پور و هجلي بتصرف در آوردند * و از خبر آمد آمد افواج

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بموجب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي الحقه *

(۳) در نسخه‌هاي قلمي با *

کتک زلزله در بنگاله افتاد * علی‌وردی خان - از وقوع این حادثه - افواج بحرامواج و توپخانه وغیره ضرب زن - زیاده از سابق - مرتب و مکمل ساخته - بعزم استخلاص صولت جنگ و انتزاع صوبهٔ اوڈیسه - سمند عزیمت را بسمت کتک گرم مهمیز نمود - و بکوچ تواتر و توالی و طولانی از بردوان گذشته - در حدود میدنی پور خیمه‌گاه ساخت * و افواج کتک و[1] هجلی و میدنی پور - از صدمهٔ آمد آمد مهابت جنگ - داخل میدنی‌پور و جالیسر شده - از گذر راج‌گهات عبور نموده - از پهلوار گذشته - به بندر بالیسر مخیم ساخت * لشکر میرزا باقر - که طیش[2] خوردهٔ بهلیه بودند - بیکبار دل باخته - احمال و اثقال را به سیکاکل فرستاده جریده ماندند * مرزا باقر چون از بددلی و تنگ‌حوصلگی سپاه خود واقف شد - بحسب ظاهر آوازهٔ کوچ بمقابلهٔ حریف داده - بباطن عزیمت دکهن جزم کرد - و به تهیهٔ نهضت پرداخته - فوجی برای سد راه مهابت‌جنگ بر گهات چوپره معبر رودخانهٔ مهاندا - که مابین شهر کتک جاری ست - گسیل کرد * و (خود با) صولت‌جنگ وغیره - جماعهٔ آساری - معه بنگاه آن طرف - عبور رود خانهٔ کتجوری نمود * مهابت‌جنگ بر رود خانهٔ کمهریه - بفاصلهٔ چهل کروه از کتک - خیمه داشت - که در دل شب منهیان خبر فرار حریف رسانیدند * فی‌الفور میر محمد جعفر بخشی و مصطفی خان و شمشیر خان

---

(۱) درنسخه‌های قلمی از * (۲) درنسخه‌های قلمی طیش خورده و بهلیه *

و سردار خان و عمر خان و بلند خان و سرانداز خان و بلیسر خان
و غیره - جماعه‌داران افاغنه - را طلب داشته - بالاتفاق همان شب -
بسرکردگی میر جعفر خان - بتعاقب مرزا باقر خان یلغر فرستاد *
متعاقب خود هم - با تتمهٔ افواج - پاشنه‌کوب آنها - علم نهضت
افراشت * چون جماعهٔ مذکور به پنج کروهی کتک رسیدند - میرزا
باقر خان اطلاع یافته صولت‌جنگ را بر یک منزل رته پرده‌دار
سوار کرد - و حاجی محمد امین برادر مرشدقلی خان را با خنجر
برهنه حریف و ردیف او گردانید - و دو سوار نیزه‌دار بر پهلوی رته
متعین ساخته - حکم کرد که هرگاه افواج مهابت‌جنگ نزدیک
رسد بخنجر و نیزه کار صولت‌جنگ تمام سازند و زینهار زنده
نگذارند * و خود هم سوار شده - معه رته سواری صولت‌جنگ -
از مکان لعل‌باغ واقع بلدهٔ کتک نهضت نموده تا مالیسار رسیده *
درین اثنا بلیسر خان با پانزده سوار رفقای خود در رسید * بیرق
سواران در جنگل نمودار شد * قضا را دران وقت - از وفور حرارت
تابستان - صولت‌جنگ درون رته تبدیل نشیمن کرده - خود
بجائی که حاجی محمد امین نشسته بود نشست - و حاجی را
بجای خود نشاند * بمجرد نمودار شدن (۱) بیرق سواران بلیسر -
آن هردو سوار نیزه‌دار (۲) از بیرون پرده بطعن نیزه‌های جانستان

---

(۱) در نسخه‌های قلمی شدند * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا تیردار
و پیش ازین نیزه‌دار *

حاجي را - صولت جنگ تصور کرده - بگمان خود کارش تمام ساختند - و راه گریز پیش گرفتند * بحسب تقدیر بمجرد رسیدن سنان بر دست و بازوي حاجي - خنجرش از دست افتاد - و فریاد زدي زدي برکشید - (و) درون رته بغلطید - صولت جنگ - که پیمانهٔ عمرش لبریز نشده بود - بسلامت ماند * چون افواج افاغنه بغارت و تاراج مفهزمان مشغول بودند - میر محمد جعفرخان بهادر و محمد امین خان بهادر - با معدودي چند - در قافلهٔ فراریان رسیده - سعید احمد خان صولت جنگ جویان بهر طرف مي گردیدند - و صولت جنگ از بیم جان - که مبادا حریفي جست و جو مي کرده باشد - دم بر نمي آورد * چون محمد امین خان متصل شد - آوازش شناخته جواب داد * خان مذکور باستماع جواب - فی الحال پردهٔ رته را دریده - و طنابها را بریده - او را برآورد - و از اسپ فرود آمده معانقه کرد - و میر محمد جعفر خان هم رسیده در یکدیگر بغل گیر شدند - و بر سلامتي جان او شکر ایزدي بجا آورده مراتب شادمانیها بتقدیم رسانیدند * در حالتي که آنها بمعانقه و مصافحه مشغول بودند - حاجي محمد امین فرصت دیده - سبکتر از رته برآمده - بر اسپ محمد امین خان سوار شده - بجنگل گریخته پنهان گردید * آنها - بعد از استفسار احوال صولت جنگ - چون بر اسپان خود سوار شدند - محمد امین خان از فقدان مرکب متحیر ماند * بعد از وقوف بران حال سرمایهٔ

حسرت اندوختند * چون افواج افاغنه - از تاخت و تاراج مفروغ شده - نزد مير محمد جعفر خان فراهم شد - صولت جنگ را بحضور مهابت جنگ روانه نموده - بتعاقب ميرزا محمد باقر پرداختند * ميرزاى مذكور - چون قافيهٔ رهائي تنگ ديد - برگشته بمقابله پرداخت - و بجنگ بان و تير و تفنگ درپيوست * چون نوبت به نيزه و شمشير رسيد - مراد خان - بخشى راجهٔ پرسوتم - كه با جمعى كثير رفيق ميرزا باقر بود - بجد تمام عنان اسپ ميرزا گرفته از ميدان جنگ بازگردانيد - و راهبري نموده از راه جنگل روانهٔ دكهن ساخت * علي‌وردى خان - بملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شكر و سپاس بجا آورده - صولت جنگ را براى آسودگي به بلدهٔ كتك رخصت نمود - و خود هم - چندي مقامات داشته - و از طرف حريف دلجمعي نموده - همقرين ظفر رايات معاودت افراشته - داخل كتك شد * و رفقا و دوستداران ميرزا باقر را گوشمال كما ينبغي داده - و اسپان داغ ميرزا باقر را هرقدر (كه) يافت به ضبط درآورد - و شيخ معصوم را - كه جماعه‌دار عمده بود - به نيابت نظامت صوبهٔ اوڈيسه مقرر ساخته - بعد فراغ از نظم و نسق آن ممالك به بنگاله مراجعت كرد * چون جگت ايسر راجهٔ موربهنج - رفاقت ميرزا باقر اختيار نموده - تن باطاعت و انقياد مهابت جنگ نداده بود - از شوخى او خلجاني در دل داشت - لهذا بعد ورود به بندر باليسر - بعزم استيصال او

کمر همت بربست * راجه در هريهرپور - که مسکن و ماواي او بود - مشغول جشن و طوي و رقص و تماشا بود - و بغرور کثرت جنگل و انبوه افواج چواران و کهندتيان(۱) پنبهٔ غفلت از گوش هوش بر نه آورده - از افواج علي‌وردي حسابي فرو نگرفت * افواج علي‌وردي‌خاني - دست قتل و نهيب دراز کرده - بتاخت و تاراج رعايا پرداخته - ملکش را بجاروب غارت روفتند - و زن و بچه‌هاي کهندتيان و چواران به بند در آورده - سنگ تفرقه در جمعيت آن گروه انداختند * راجه - استيلاي افواج بخاطر آورده - با تمامي اثاث‌البيت و اتبعه و الحقه بالاي کوه گريخته - در مامن خفيه که عساکر خيال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بعجز نمايد - ملجا گرفت * و آن ملک بتصرف افواج مهابت‌جنگ درآمد - و بقتل و غارت و سوختن دقيقهٔ نامرعي نگذاشتند * چون مير حبيب - بخشي مرشدقلي خان - بعد از شکست نزد رگهوجي گهوسله رفته او را همواره به تسخير بنگاله ترغيب و تحريص مي‌نمود - دريں وقت که رگهوجي گهوسله - برادرزادهٔ راجهٔ(۲) دکهن که مکاسه‌دار(۳) صوبهٔ برار بود - گرفتاري مهابت‌جنگ بصوبهٔ اوڑيسه بخاطر آورده - (و) عرصهٔ ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو خالي ديده - بهاسکر پندت ، ديوان - سپه‌سالار خود - و علي‌قراول (را) - که سردار عمده

(۱) درنسخه‌هاي قلمي اينجا کهندتيان و ازين پيش کهندتيان - صفحهٔ ۳۱ حاشيه ۱ بنگرند * (۲) درنسخه‌هاي قلمي راجه‌ها * (۳) در نسخه‌هاي قلمي مکاسدار *

بود - با جمعیت شصت هزار سوار مرهته از ناگپور همراه میر حبیب کرده - براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد - مهابت جنگ - بدریافت خبر آمد آمد غنیم - از تعاقب راجهٔ موربهنج دست بردار شده - متوجه ممالک بنگاله گردید * هنوز جنگلهاي ملک موربهنج طي نکرده بود - که افواج غنیم بطرف چکلهٔ بردوان نمودار شد * و مهابت جنگ - بسرعت برق و باد یلغر کرده - شبا شب در سراي اوجالی متصل بردوان رسید * افواج غنیم - از اطراف و جوانب هجوم آورده - بغارت بهیر و بنگاه پرداخت * سپاه بنگاله - که جنگ غنیم ندیده بودند - و از قزاقي و ترکتازي آنها فسانها شنیده - بیکبار از محاصره و دست برد غنیم و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند * و احمال و اثقال یکسر وقف تاراج گردید - و رسد غله مسدود بلکه مفقود گردید * اسپان و فیلان و شتران براي علف از لشکر برمي‌آمدند - (و) افواج غنیم خوش طبعانه مي‌بردند (۱) * افواج مهابت جنگي از ترکتاز و محاصرهٔ غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد * مرهته‌ها بیکبار هجوم آورده بر فیل لدٔهٔ سواري بیگم ریختند - و فیل را کشان کشان بلشکرگاه خود مي‌بردند * مصاحب خان مهمند (۲) - پسر عمر خان جماعه‌دار - را عرق همت هندستان زائي بحرکت آمده - مقابل غنیم شده - پاي جرأت و جلادت افشرده - بحملهٔ مردانه و دست برد رستمانه -

---

(۱) یا بسر مي‌بردند باشد * (۲) شاید که مومند باشد *

فیل را معه سواری از چنگ غنیم وارهانید * اما از بسیاری زخمهای کاری چهره‌افروز - با گروهی از رفیقان و برادران - گلگونهٔ شهادت بر رخ مالید - و در همان مقتل مدفون گشت * و چون غنیم بچیرگی و خیرگی از اطراف نرغه کردند - ناگزیر مهابت جنگ بدره‌های زر کشاده در میدان ریخت - و غنیم را مشغول غارت گذاشته - فرصت غنیمت دانسته - بسرعت برق و باد عنان‌تاب شده - خود را به بردوان رسانید * افواج گرسنه - که از سه شبانروز روی دانه ندیده بودند - از ذخائر بردوان آتش جوع را فرو نشانیدند * متعاقب - افواج غنیم هم شتافتند - دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارتیده - و بقتل و اسیر پرداخته - انبارهای غله را آتش دادند - و اثر آبادی دران نواح نگذاشتند * و چون ذخائر و انبار بردوان بآخر رسیده - و رسد آمدنی غلات بالکل مسدود گردیده - نوبت بآن رسید که آدمی به بیخ گیاه - و حیوانات به برگ اشجار - سد رمق می‌نمودند - و آن هم میسر نمی‌شد * و چاشت و عشا جز قرص مهر و ماه جلوه افروز دیده نمی‌گردید * و شب و روز در نشیمن عالی خانهٔ زین نشسته روی خواب بخواب هم نمی‌دیدند * افواج افاغنه و بهیله - نقد کیسهٔ همت و تهور درباخته - دل بمرگ نهادند * مهابت جنگ - آیهٔ مغلوبیت از صفحهٔ حال سپاه مطالعه نموده - با سران سپاه کنگاش کرده - قرار برین داد که توپخانه پیرامن لشکر چیده - و احمال و اثقال درمیان گرفته - ازین دارالقحط بلغر

شده - به کٹوہ باید رسید - که دران جا آذوقهٔ انسان و علف حیوان
دستیاب خواهد شد - از قرب (و) جوار مرشدآباد از راه تری و
خشکی میتواند رسید - (و) فی‌الجمله رفاهیت سپاه خواهد گردید *
الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده بسمت کٹوہ جاده‌پیما شدند *
و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولانی به کٹوہ رسیدند * ازانجا که
مادیان بادپای غنیم چهل کروه راه در روزه طی می‌کنند - پیش
از رسیدن مهابت جنگ - آبادی و ذخائر و انبارهای غلات را
سوخته بخاک یکسان کرده بودند * و افواج مهابت جنگ - بحالت
یاس ندای الجوع بآسمان رسانیده - مضمون این بیت ادا کردند -

نشد که از سر ما فتنه دست بردارد -
بهر دیار که رفتیم آسمان پیدا ست *

اما حاجی احمد نان‌پزان شهر را فراهم آورده نانها پزانیده با دیگر
اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه به کٹوہ می‌نمود - و رسد
و غلات هم متواتر و متکاثر بلشکر می‌رسانید * فی‌الجمله سپاه از
گرسنگی نجات یافتند - و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند * مردم
سپاه را - که خانه‌های هر یکی در مرشدآباد بود - حب‌الوطن در
دل جا گرفت - و آهسته آهسته راه خانه‌ها سر کردند * چون میر
شریف - برادر میر حبیب - با تمامی اموال و توابع و لواحق در
مرشدآباد بود - باراده برآوردن برادر و توابع و اثاث‌البیت میر حبیب
با هفت صد سوار مرهٹه بر شهر مرشدآباد تاخت آورد * و شبا شب

یلغر کرده علی‌الصباح در دهپاره و گنج محمد خان رسیده آتش درزد * و از محاذی قلعه رودخانهٔ بهاگیرتي عبور نموده - در حویلی خود درآمد - و میر شریف را - باموال نقود و اجناس معه اتبعه و الحقهٔ خود - برآورده همراه گرفت * و خانه های اکثر سکنهٔ شهر را بجاروب غارت روفته - و از کوتهی جگت سیتهٔ نقود سرخ و سفید هر قدر که توانست برداشته * مراد علي خان - خویش سرافراز خان - و راجه دولبه رام - و میر شجاع‌الدین - داروغهٔ سائر بجوتره[1] - را دستگیر کرده - و تیرتکونه - که بجانب مغرب شهر بفاصلهٔ یک فرسخ واقع است - فرودگاه ساخت * حاجي احمد و نوازش احمد خان و حسین‌قلی خان - که در شهر بودند - بمجرد نمود شدن فوج مرهتّه یک دو ضرب توپ شلک کرده - کوچه‌های شهر و دروازهٔ قلعه را بند نموده - متحصن شدند - و یارای مقابله و مدافعهٔ غنیم و حفاظت شهر نیافتند * چون روز دیگر مهابت جنگ با جمعیت خود شباشب داخل مرشدآباد شده - مرهتّه ارادهٔ یورش شهر نکرده - آبادي آن روي دریا را غارت کرده - مراجعت به کتوه کردند * چون موسم برسات رسید - طغیاني دریا بخاطر آورده جنگ موقوف نمودند - اما بنگاه در کتوه مقور ساخته - بملک‌گیری پرداختند * بهاسکر پندت - میرحبیب را در هر امورات[2] مطلق‌العنان نموده - خود در کتوه نشست - و افواج بهر طرف جهت تاخت

---

(۱) صفحه ۲۹۹ سطره بنگرند * (۲) بجای امور *

و تاراج مي‌فرستاد * مهابت‌جنگ هم برای رفاهیت سپاه خود
از شهر حرکت نه نمود * چون نشو و نماي میرحبیب از هوگلي بود -
اکثري از خویشان و دوستان او در هوگلي بودند * میرابوالحسن
سرخیل همهٔ آنها در صدد تسخیر هوگلي شد * اکثري از مغلیه را
با خود متفق ساخته - خفیه نامه و پیام با میرحبیب داشت *
و میر محمد رضا نائب فوجدار - مدار کار خود را بصوابدید
میرابوالحسن گذاشته - از حریف بغلي غافل بوده - شب و روز
بسرخوشی[1] بادهٔ عیش و عشرت مي‌گذرانید - تا آنکه میرحبیب -
بایماي میرابوالحسن - با جمعیت دو هزار سوار - که سرکردهٔ آنها
سیس راؤ بود - عزیمت هوگلي نمود * نیم شبان بر دروازهٔ قلعه رسید -
و به میرابوالحسن اطلاع داد * در حالی که محمد رضا بزم شراب
آراسته محو تماشای رقص لولیان بود - میرابوالحسن خبر داد که
میرحبیب جریده بارادهٔ ملاقات شما رسیده - بر دروازهٔ قلعه ایستاده -
انتظار دارد * آن سرشار بادهٔ بیخبري - بي‌تأمل دروازهٔ قلعه را وا کرده -
باندرون طلبید * میر مذکور داخل شده - باتفاق میرابوالحسن -
محمد رضا و میرزا پیارن را نظربند نموده - درون قلعه بند و بست
خود کرد - و بر دروازهٔ قلعه کسان خود را مسلط کرد * شرفا و سکنهٔ
شهر - همان شب در چوچڑه و غیره فرار نموده - در مساکن اولندیز
و فرانسیس پناه گرفتند * صباح آن سیس راؤ با جمعیت خود

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بسروشي *

داخل قلعه شده - اکثری از مغلیه - آشنایان میر حبیب - بوساطت میر حبیب - باسیس رائ ملاقات کردند * رائ مذکور - بحسن اخلاق و سلوک و مدارا پیش آمده - هر یکي را مستمال ساخته - منادي امن و امان در شهر گردانیده - مرهته را از غارت و تاراج بازداشت * و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مالواجب نموده * و قاضي و محتسب و ارباب دخل پادشاهي را بعدالت مامور ساخته - بدستور - فوجداري بقبضهٔ اختیار میرابوالحسن گذاشت * و میر حبیب - چند ضرب توپ و ذخیرهٔ سرب و باروت و یک منزل سلپ از هوگلي گرفته - نزد بهاسکرپندت در کتوه رسید * چون موسم برسات بود - میر مهدي را - با جمعیت تفنگچیان - بسواري کشتي - برای تحصیل محالات عبور گنگ تعین ساخت * لیکن میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکي معاودت نه نموده * وکلای زمینداران - نزد میر حبیب رجوع شده - برای حفاظت و امنیت ملک از دست غارتگران مرهته - بخرج مبالغ خطیر - نگاهبانان مي بردند * و شرفا و نجبای متمول - بپاس (آبروی) خود جلاوطن شده - عبور گنگ سکونت گرفتند * و از اکبرنگر تا میدني پور و جالیسر بتصرف غنیم درآمد * اما آن غارتگران سفاک عالمي را - گوش و بیني بریده و دستها تراشیده - توبرهٔ خاک بر دهنها بسته - در آب غرق کردند - و بسیاست غیر مکرر کشتند و سوختند .. و ننگ و ناموس جهاني را برباد دادند *

و مهابت جنگ - بفکر تنبیه و اخراج غنیم عاقبت وخیم سرگرم تدابیر شده - در گردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و کشتیهاي فراوان - از اطراف جهانگیرنگر و جلنگي و مالده و اکبرنگر وغیره به مرشدآباد طلبیده - ازین کنار بهاگیرتي بطرف کتوه راهي مي کرد * و دوازده هزار بیلدار براي پل‌بندي بر کشتیها تعین کرد - و بدلداري سپاه پرداخته بساز و یراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلهاي سپاه را بدست آورده - ترغیب وتحریص جنگ مي‌داد * و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشي و ملک گیري غافل دیده - و فرصت را غنیمت شمرده - بسرداران افاغنه و بهلیه مشورت شبخون درمیان نهاد * و باین اراده - با افواج شایسته و سنگین جلوریز شتافت - و بکوچهاي طولاني نیم شبان محاذي کتوه رسید - و در تاریکي شب بر کشتیها - که از پیشتر تیار داشته بود - پل بسته بالشکر جرار از دریا عبور شروع کرد * هنوز خود با سرداران و چندي از جوانان کارآمدني از پل عبره نموده بودند (۱) - که از بار انبوهي گذار لشکریان پل بشکست - و کشتي چند بآب فرورفت * بسیاري از افاغنه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند * مهابت جنگ از دریافت این تخلل بدریاي حیرت فروشد - و بگمان آنکه - چون تمامي لشکر آن طرف دریا از گذر متعذر است - و خود با جماعهٔ قلیلي این طرف دریا بمقابلهٔ (۲) حریف است - اگر از عبور و مرور او غنیم

---

(۱) در چنین مقام اکثر صیغهٔ جمع مي‌آرد * (۲) درنسخه‌هاي قلمي آن *

واقف شود معلوم نیست که مآل حال بکجا انجامد - مشعلها یکسر خاموش گردانید - و بخبرگیري (۱) اعضاي پل و عبور عساکر کل حکم کرد * ازانجا که غنیم سرشار بادهٔ غفلت بود - بخیر گذشت * کشور خان - نائب فوجدار - و منکمت - چودهری بیلداران - بچستي و چالاکي تمام - کشتیها بخاک و خاشاک انباشته - به بستن آن شکسته حکمتهاي لقماني بکار بردند * و افواج بحرامواج بعجلت تمام از پل گذشته به مهابت جنگ و سرداران ملحق شدند * و بیکبار شمشیرها آهیخته - بهیأت اجماعي همچون آفت سماوي - برفوج غنیم ریختند - و آوازهٔ دهاوه از هر طرف بلند گشت * لمؤلفه -

شب تار و تیغ درخشان درو
چو ابر (۲) سیه برق رخشان درو *
زبس ریزش خون دران دشت کین
شده ارغوان‌زار روي زمین *
زبس کشته افتاده بر کشته ها
نمودار شد هر طرف پشته ها *

میر حبیب و بهاسکر پندت وغیره - سرداران غنیم تاب اقامت نیاورده - سراسیمهٔ دشت ادبار گشتند - و عالمي را همچو گاو بقصاب سپرده - خود راه گریز پیش گرفتند * شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد - مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب پرداخت *

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي بخبرگیر * (۲) بجاي چو ابر درنسخه‌هاي قلمي جواهر *

بهاسکر وغیره سرداران مرهتّه - در رام‌گدّه جمع شده باتفاق یکدیگر از راه جنگل بتاخت و تاراج صوبهٔ اوڈیسه یلغر شتافتند * و شیخ محمد معصوم نائب انجا بعزم مدافعهٔ غنیم از کتک برآمده سد راه شد - بعد تلاقی فئتین آتش قتال اشتعال یافت * چون زمینداران از رفاقت پهلو تهي کردند - با جمعیت قلیل - که همگي چهار پنج هزار سوار و پیاده بود - پاي ثبات بمیدان افشرد * افواج غنیم - که زیاده از مور و ملخ بودند - از اطراف مانند حلقهٔ پرکار دائر[1] شده - همچو نقطه درمیانش گرفتند - و شیخ معصوم را با رفقاي او سیراب زلال شهادت ساختند * و صوبهٔ اوڈیسه و قلعهٔ باره‌باتي و قلعهٔ بلدهٔ کتک بتصرف غنیم درآمد * نواب مهابت جنگ - بسنوح این واقعه - جلوریز به بردوان رسید * دو ماه طلب سپاه و انعام اضافهٔ فتح کتوه بهر یکي داده - به کتک شتافت - و افواج مرهتّه را زده زده از کتک اخراج کرده مظفر و منصور داخل قلعهٔ کتک شد * و عبدالرسول خان جماعه‌دار را - که ثاني مصطفی خان و عم‌زادهٔ او بود - با جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت کتک ممتاز ساخته - اعلام مراجعت بصوبهٔ بنگاله بر افراشت * و از دریافت خبر وقوع شکست بهاسکر پندت - سپس راهٔ قلعهٔ هوگلي را خالي کرده به بشن‌پور شتافت * و دیگر سرداران - که به تحصیل زرها جابجا معین بودند - هریکي راه فرار اختیار

(۱) بجاي دائر شاید که دائره باشد *

کردند * و عمال و فوجداران مهابت جنگ - داخل ممالک مغروته شده - مجدداً به ترده و آبادي پرداختند * اما بهاسکر پندت - ازان طرف شکست خورده - تاراجیان برگیي را باطراف اکبرنگر و بهاگلپور و صوبهٔ بهار گسیل کرد * مهابت جنگ - که هنوز نفس درست نکرده بود - باز از بنگاله بآن طرف راه‌نورد شد * و هنوز بصوبهٔ بهار نرسیده بود - که برگیان ازان طرفها برگشته بر مرشدآباد تاخت آوردند * مهابت جنگ - رجع القهقري (۱) نموده - بتعاقب آنها بشتافت * آن غارتگران بتاراج بالوچر مشغول بودند - که صداي کوس و طبل افواج هراول مهابت‌جنگي مقرع دماغ آن شوریده‌دماغان گردید * یکبار نقد کیسهٔ همت درباخته - واحمال و اثقال غنیمت را برجا داشته - از شهر بدر زدند * مهابت جنگ - تا رام‌گده بتعاقب منهزمان شتافته - کوس معاودت فرو کوفت * الغرض این زد و خورد بسه سال کشید - و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید - و غالب از مغلوب ممیز نمي‌شد * نواب مهابت جنگ - مضمون الحرب خدعة را کاربند شده - با علي‌قراول - که یکي از سرداران مرهته و مشرف بشرف اسلام بود و به علي‌بهائي معروف است - بحکمت عملي طرح آشتي انداخته - سلسله‌جنبان دوستي

---

(۱) در نسخه‌های قلمي رجع‌القهری - این سهو کاتب باشد - مؤلف غالباً رجع - القهقری نوشته باشد - چه پیشتر نیز گذشت - صحیح رجعة القهقری *

گردید * و براي مصلحت او[1] را پیش خود طلبیده - برفق و ملاطفت پیش آمده - بدمدمه و لباسات و مدارا و مواسات او را برین آورد که از[2] بهاسکر پندت وغیره سرداران ملاقات نماید * آن ساده‌دل - از بازيِ ایام غافل - فریب خورده - در دیک‌نگر رسید * بعهود (و) مواثیق مهابت جنگ در باب بند و بست چوته - مصالحهٔ[3] یکدیگر خاطرنشان بهاسکر وغیره سرداران نموده - براي ملاقات ترغیب داده * و آنها - بمقتضاي اذا جاء القدر بطل البصر - انگشت اجابت بر دیده‌هاي نابینائي خودها نهاده - راجه جانکي رام و مصطفی خان (را) براي تاسیس اساس عهد و پیمان و حلف و سوگند پیش خود طلبیدند * مهابت جنگ هردو سردار به پیش نهاد * و بعد رسیدن نزد بهاسکر قول و قسم بدستور دین و آئین خودها درمیان آوردند * مصطفی خان بجاي مصحف خشتي در غلاف پیچیده همراه داشت - گرفته اقسام مغلظه یاد کرد * علي‌بهائي و بهاسکر وغیره سرداران - بازي خورده بدام تزویر مهابت جنگ افتاده - اقرار مصالحهٔ موکد کرده - وعدهٔ ملاقات یکدیگر در مقام منکره نموده * مصطفی خان و راجه جانکي‌رام را رخصت معاودت دادند * آنها پیش مهابت جنگ

---

(۱) بجاي اورا پیش در نسخه‌هاي قلمي اورنس * (۲) بجاي با - صفحه ۳۴۵ سطر ۲ بنگرند * (۳) پیش لفظ مصالحه در نسخه‌هاي قلمي و نوشته - اگر و بجا داشته شود بجاي بعهود صرف عهود خوانند *

رسیده از نشستن نقش به مدعا و قول و قرار یکدیگر ذهن‌نشین ساختند * نواب اظهار بشاشت کرده - بحسب ظاهر بترتیب خلاع فاخرة و جواهرات و افیال و افراس و دیگر تحائف نفیسهٔ گران‌بها برای سرداران مذکور پرداخت - و بعوام اشتهار مصالحت داده بباطن آمادهٔ دغا شده - با سرداران ضمیر دل خود را درمیان نهاد * جوانان کاری و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت - (و) در منکره خیمه‌های طولانی و عریض - که فوج سنگین معه اسپان و فیلان درون آن مخفی تواند شد - نصب کرد * و خود داخل خیمه شده مجلس عالی از سرداران و بهادران سپاه - که انیس و جلیس بودند - آراست * و فوج جوانان انتخابی بطور اخفا درون خیمه‌ها تعبیه کرد - و به علی بهائی پیام نمود که بهاسکر را معه جمیع سرداران بحضور بیارد * القصه بهاسکر - تمامی افواج خود را در بنگاه گذاشته - باتفاق علی بهائی و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند * فراشان حسب الاشارت پرده‌های سراچه را انداخته بطنابهای محکم بستند - و راه آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند * مهابت جنگ بمجرد دو چار شدن بهاسکر برفقای خود - که مستعد اشاره بودند - فرمود که بکشید این کفرهٔ فجرة را * فی الفور یکبارگی شمشیرها از هر طرف علم شده بر مرهته‌ها افتادند - ندای ده و زن بر افلاک شد -

ز شمشیــرها سینــه‌ها چاک شد *

بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمهٔ سیوف ساختند * و در عین چپقلش - مهابت جنگ - بر فیل سوار شده - حکم شادیانهٔ فتح - و اشارت بلشکر انتخابی فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون‌آشام سازند * یک سردار غنیم - که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود - بمعاینهٔ این حالت با جمعیت همراهی راه گریز پیش گرفت * و افواج مهابت‌جنگی - همچو شیران جنگی در گلهٔ گوسپندان در(۱) افتاده - از کشته پشته‌ها ساختند - و بقیة السیف را اسیر و دستگیر نمودند * و دیگر افواج غنیم - که در ضلع بردوان و دیک‌نگر وغیره دائره و بنگاه داشتند - و از میدنی‌پور تا اکبرنگر دائر و سائر بودند - از سنوح این واقعه گریخته بطرف ناگپور رفتند * و چون ماجرای این سانحه سامعه‌آشوب رگهوجی گهوسله گردید - لمؤلفه -

زبس خشــم برزد بر ابرو شکنج -
به پیچید چون مار از فکر گنــج *
چنان آتش کینه در دل فروخت -
سر و پای خود را تمامی بسوخت *

و بعد انقضای ایام برسات - جمعی غفیر فراهم آورده - بارادهٔ انتقام بهاسکر وغیره سرداران مقتول کمر عزیمت بسمت بنگاله

---

(۱) در نسخه‌های قلمی از اینجای در *

استوار بست - و بقتل و اسیر و نهیب و غارت پرداخته بسیاری از اسیران را مُثله نمود * علی‌وردی خان باز - (با) افواج بحر امواج - بعزم مقابلهٔ غنیم - رایت نهضت افراشت * درین اثنا بالاجی راؤ - پسر (با)جی‌راؤ پندت - پردهان و مدارالمهام و سپه‌سالار راجه ساهو که خوردسال بود - و با رگهوجی نفاق داشت - بحکم محمد شاه پادشاه - با شصت هزار سوار مرهتّه برای کومک علی‌وردی خان از دارالخلافه به بنگاله رسید * مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را متوجه بنگاله دیده - مراتب حزم و مآل‌اندیشی را کاربند شده - وکلای سخن‌سنج با تحف و هدایا نزد بالاجی راؤ فرستاده - بسلوک و مدارا او را از خود ساخته - در ضلع بیربهوم بیکدیگر ملاقاتها نموده - رابطهٔ پدری و فرزندی درمیان آورد - و باتفاق یکدیگر باخراج رگهوجی گهوسله پرداختند * رگهوجی - دست قدرت خود را از وصول گوهر مقصود کوتاه دیده - بی نیل مقصود از بنگاله معاودت بملک خود کرد * و مهابت جنگ - از اخراج حریف فی الجمله اطمینان بهم رسانیده - مبلغی خطیر تواضع بالاجی راؤ کرده - راضی و شاکر رخصتش فرمود - و خود اعلام مراجعت به بنگاله افراشت * اما خلجانی از طرف رگهوجی - که (در) مادهٔ درخواست چوته باشد - در دل داشته درصدد لشکرآرائی بود * درین وقت با مصطفی‌خان سردار افاغنه ناخوشی درمیان آمد - و نوبت

بآن رسید که جمیع افاغنه با وی متفق شدند - و او - طریق بغی ورزیده - باراده تسخیر عظیم‌آباد و دستگیر کردن حاجی احمد و زین‌الدین احمد خان - با جمعی غفیر - عازم عظیم‌آباد شد - و در مونگیر رسیده قلعه را محاصره کرده - قلعه‌دار آنجا مستعد بجنگ نشست * عبدالرسول خان - پسر عم مصطفی خان - بسینه‌مستی بادهٔ شجاعت و تهور یورش کرده - خواست که دروازهٔ قلعه را شکسته مفتوح سازد * قلعه‌داران سنگی عظیم از بالا برسرش انداختند * از ضرب آن سنگ سنگین کاسهٔ دماغش شکسته بقعر سینه فرو شد * مصطفی‌خان - وقوع این حادثه را بفال بد شمرده - دست از تسخیر قلعه باز داشته - جلو ریز به عظیم‌آباد شتافت - و بمحاصرهٔ شهر پرداخته - با زین‌الدین احمد خان طرح جنگ انداخت * اکثر افواج خان مذکور - از دست‌برد افاغنه تاب اقامت نیاورده - بشهرپناه در آمدند - و خان مذکور - با معدودی از سواران و جزائرانداران و تفنگچیان بهلیه - پای ثبات افشرده بمقابلهٔ حریف ماند * درین وقت افاغنه بغارت و تاراج بنگاه منهزمان پرداختند * خان معزی الیه - چون مصطفی خان را با جمعی قلیل دید - جزائرانداران و (تفنگچیان) بهلیه را پیش نموده حمله کرد - و گوله‌های جزائر و بندوق مانند تگرگ باریدن گرفت * بسیاری از رفقای مصطفی‌خان شربت ناگوار مرگ چشیدند * و گلولهٔ تفنگ بر حدقهٔ مصطفی خان

رسیده یک چشم او را کور ساخت * و جماعهٔ منهزمه نیز از
شهر برآمده بر زمرهٔ غارتگران ریخته ته تیغ نمودند * مصطفی‌خان
هزیمت خورده به جگدیش‌پور رفت * زین‌الدین احمد خان -
مظفر و منصور شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و بتدبیر
تعاقب حریف پرداخت * مصطفی خان نامه (۱) بنام رگهوجي
گهوسله فرستاده استمداد نمود * رگهوجي - که خواهان این لطیفه
بود - این معنی را فوز عظیم دانسته - در تهیهٔ فرستادن فوج
گردید - اما مهابت جنگ - از دریافت این خبر - جلوریز
به عظیم‌آباد شتافت * افواج بنگاله و عظیم‌آباد یک جا شده
بالاتفاق بمقابلهٔ مصطفی‌خان پرداختند * بعد زد و خورد بسیار -
مصطفی‌خان - مجال اقامت ندیده - بپای هزیمت از سرحد
عظیم‌آباد بسمت غازی‌پور بدر رفت - و مهابت جنگ همدوش
فتح و نصرت به مرشدآباد مراجعت کرد * مصطفی‌خان - باز
جمعی غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده - بر عظیم‌آباد تاخت *
زین‌الدین احمد خان - بحکم آنکه زده را می‌توان زد - با افواج
نصرت امتزاج مقابل شده - و بمساعی بسیار و ترددات بیشمار -
بعد کشش و کوشش فراوان - فتحیاب گردید - و مصطفی‌خان -
به نتیجهٔ کفران نعمت - در صف جنگ بقتل رسید * خان

(۱) در نسخه‌های قلمی نامه و پیام رگهوجي - اگر چنان باشد بعد لفظ
پیام حرف به باید خواند *

مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده - براي عبرت بر پاي فيل
بسته - در شهر بگردانيد - و سر آن مايۀ شر را در دروازه آويخت *
فاعتبروا يا اولی[1] الابصار * درين عرصه رگهوجي گهوسله افواج مرهتّه را -
بسرکردگی راجه جانوجي پسر و موهن سنگه متبنۀ خود - و مير
حبيب هزيمت‌نصيب را - باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد -
و جمعي کثير از رفقاي مصطفی خان نيز بآنها در پيوستند - و مجدداً
بازار جدال و قتال فيمابين مهابت جنگ و مرهتّه گرم گشت *
و صوبۀ اوديسه بتصرف جانوجي درآمد - و فتوري در ملک بنگاله
رو داد * و مير حبيب پيغام بند و بست دادن چوته ممالک بنگاله
مي‌نمود - و نوازش احمد خان و احسن‌قلي[2] خان و جگت سيته
و راي رايان در باب مصالحت بجد و جهد تمام ساعي شدند * اما
مهابت‌جنگ اقبال چوته را عار دانسته راضي نمي‌شد - و با جمعيت
خود بمدافعه و مقابله مي پرداخت * چون مهابت جنگ از
شمشير خان و سردار خان و مراد شير خان و حيات خان وغيره -
سرداران افاغنۀ دربهنگه - (که) در هنگامه‌پردازيها شريک مصلحت
مصطفی‌خان بودند - مشکي بوده نفاقي در دل داشت - و
آنها نيز قابوي وقت جويان - و با مير حبيب و مرهتّه نامه
و پيام داشتند - درين وقت در عين شورش غنيم - بطور مصطفی
خان - به بهانۀ طلب و تنخواه شورش و بلواي عام نمودند *

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي اولوالا بصار * (۲) در صفحه ۳۴۳ سطر ۱۰ حسين‌قلي‌خان *

مهابت‌جنگ - چون از آنها مطمئن نبود - طلب و تنخواه بيباق داده رخصت نمود * آنها به دربهنگه رسيده - بعد چندي باتفاق يکديگر - باراده دغا و خديعت پيغام نوکري نزد زين‌الدين احمد خان فرستادند * چون خان مذکور سپاه‌دوست بود - باستمالت آنها پرداخته - باستصواب نواب مهابت‌جنگ استدعاي آن بدخصالان پذيرا نموده - برفاقت خود طلب داشت * شمشير خان و سردار خان و مرادشير خان با جمعي از افاغنه به حاجي‌پور رسيده آن روي دريا مقام کردند - و بموجب حکم زين‌الدين احمد خان - تمامي افواج را گذاشته - با جمعيت سه صد سوار از برادران و رفيقان يکدل - بعزم ملازمت از دريا عبور نموده بشهر درآمدند[1] - و در چلستون - بعد حصول ملازمت و اداي شرائط آداب - در يمين و يسار به نشستند * زين‌الدين احمد خان - بر مسند تکيه زده - باستفسار احوال هر يکي پرداخت * مرادشير خان - خواهرزادهٔ شمشير خان - او را غافل يافته - جمدهر از کمر کشيده - بر شکمش زد که احشايش بيرون افتاد - و بهمان ضرب کارش باتمام رسيد * آن دغاپيشگان - شمشيرها علم کرده - رفقاي حاضر را علف تيغ ساخته - تمامي اموال و امتعه حتي زن و دختر را متصرف شدند - و حاجي احمد را گرفته - معکوس در سه‌پايه آويخته - بضرب و شلاق مبالغ خطير خزينه و دفينه گرفته - بانواع عقوبت کشتند - و نسوان خانه را باموال

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي در آمد *

فراوان بغارت بردند * و همچنین خانهٔ عمده‌هاي شهر بجاروب غارت رفتند * و افاغنهٔ روهیله - بتاراج شهر و نواح پرداخته جان و مال و ناموس عالمي را برباد دادند * طرفه حشرات دران اطراف رو داد * اعوذ بالله من شر الکفار و من غضب الجبار * شمشیر خان قریب یک صد هزار سوار و پیاده فراهم آورده - قانع بملک عظیم‌آباد نشده - هواي تسخیر بنگاله در کاخ دماغش پیچید * مهابت‌جنگ که به مهم غنیم در اماني‌گنج خیمه داشت - بیک ناگاه خبرهاي متوحش قتل زین‌الدین احمد خان و حاجي احمد و خروج افاغنه سامعه‌آشوب شد - و حالتي که بر هیچ کس مباد بر وي بلکه بر تمامي قبائل و عشائر طاري گشت - و از غایت غم و غصه خواست که از علائق دنیا تجرد گزیده شهر و بازار را وقف تاراجیان نماید * سرداران سپاه بانواع تسلي و دلداري آیهٔ مصابرت خواندند - و نطاق همت بعزم انتقام بر میان جانها بستند * و چون بجهت کفایت این مهم درخواست خرج سپاه کردند - مهابت‌جنگ اعتذار ناداریها نمود * نوازش‌محمد خان شهامت‌جنگ - متکفل اخراجات سپاه شده - هشتاد لک روپیه نقد از خانهٔ خود بسپاه داده راضي کرد (۱) * بالجمله مهابت‌جنگ مطمئن شده - نوازش‌محمد خان شهامت‌جنگ را در مرشدآباد گذاشته - خود با جمعیت فراوان و سپاه گران و ضرب‌زن شایان به عظیم‌آباد

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کردند *

شتافت * و میر حبیب (به) ایمای شمشیر خان - بافواج غنیم از
راه جنگل پاشنه کوب بدنبال می‌رفت - و از یمین و یسار دیهات را
آتش زده و غلات را سوخته - بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمی‌شد -
و فرصت خواب و خور بسپاه مهابت جنگ نمی‌داد - و روزی
بی تحریک سیف و سنان نمی‌گذاشت - (تا) از بازه پیشتر
گذشتند * درمیان بیکنته پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع شد *
راجه سندرسنگه زمیندار تکاری با جمعیت شایسته و بایسته (ملحق)
گردید * و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت - افواج غنیم -
که همچو سایه دنبال فوج نمی‌گذاشتند - با فواج چنداول بحرب و
ضرب پیش آمدند * افواج افاغنه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر
مهابت جنگی را درمیان گرفتند * بهادران عساکر مهابت جنگ -
از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده - دل بمرگ نهاده - لوازم
جانستانی و جانفشانی بظهور آوردند* ازانجا که فتح خدا داد است -
از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مراد‌شیر خان وغیرهم -
سرداران افاغنه - بضرب گوله‌های شلک توپخانه - بشامت کفران
نعمت ماخوذ گشته - بر خاک فنا افتادند * و افواج افاغنه بشتردلی
تمام رو بگریز نهادند * سپاه مهابت جنگ - بحمله‌های مردانه
بر فوج حریف دست یافته - بشمشیر و سنان و تیر و بندوق و بان
دمار از روزگار آن بدنهادان برآوردند - و از کشته پشته‌ها ساختند *
و افواج غنیم - از معاینهٔ فتح شگرف پس پا شده - بفات النعش وار

متفرق شدند * مهابت جنگ - سجدات شکر ایزدي بجا آورده - با فتح و فیروزي داخل عظیم‌آباد گردید - و ناموس زین‌الدین احمد خان و حاجي احمد را از شکنجهٔ بدعت آن غارتگران ننگ و ناموس رهائي داده - زنان و دختران آن شوربختان نمکحرام را اسیر و دستگیر ساخت * آري -

زمانه تیغ بکف در پي مکافات است -

چه حاجتست که کس فکر انتقام کند *

اما نواب مهابت جنگ - طریقهٔ مروت و فتوت مرعي داشته - زنانه‌هاي[1] افاغنه را زاد راه داده با حرمت و آبرو به دربهنگه رخصت فرموده - و مضمون احسن الی من اساء را کار بست * و سراج‌الدوله خلف زین‌الدین احمد خان را بصوبه داري عظیم‌آباد قائم‌مقام پدرش نموده - راجه جانکي رام را به نیابت او گذاشته * و خود بعد فراغ از نظم و نسق آن صوبه بتدبیر دفع غنیم عازم بنگاله شد * و چون ملک پورنیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان بدارالخلافه خالي بود - سعید احمد خان صولت جنگ را - که داعیهٔ نظامت بنگاله در دلش مضمر و خیال ایالت این ملک در سرش مخمر بود - بخدمت فوجداري پورنیه مقرر فرمود * و در ایامي که مهابت جنگ با شمشیر خان آویزش داشت - سراج‌الدوله (را) با نواب اعزازالدوله عطاءالله خان ثابت جنگ داماد حاجي[2] -

---

(۱) بجاي زنان یا زنها * (۲) بعد لفظ حاجي در نسخه‌هاي قلمي را *

که فوجداري اکبرنگر بذمهٔ او بود - سوءمزاجي رو[1] نمود * و عطاءالله خان (را) شجاع و سپاه‌دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور نموده - در فکر ذلیل کردنش شده - به مهابت جنگ سخنان دور از کار خاطرنشان کرده - مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرماني ورزد دست از حیات بشوید * خان مرقوم - چندي بخودداري پرداخته - آخر راه دارالخلافه پیش گرفت - و در رفاقت نواب وزیرالملک صفدرجنگ بوده - همراه راجه نبول رای در جنگ افاغنه در فرخ‌آباد رخت هستي بربست * چون بسبب هرج و مرج عظیم‌آباد غنیم در ممالک صوبهٔ اوڈیسه متصرف گردیده مستقل شده بود - مهابت‌جنگ در بنگاله اقامت نه‌نموده متوجه مهم آن صوبه گشت * و افواج غنیم مرهته را ازان ملک اخراج نمود - و سید نور و سراندازخان را معه دیگر جماعه‌داران - رفقای غنیم - که در قلعهٔ باره‌باتي تحصن داشتند - بدلاسا (و) تسلي مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل درآورد * و اسپان واسلحهٔ رفقاي آنها را گرفته - همگي را از کټک اخراج نموده - رایت مراجعت به بنگاله افراشت * و چون وجود میر حبیب خمیرمایهٔ انواع فتن و فساد بود - مهابت جنگ - فکري اندیشده - خطي بطور درجواب بنام او نوشت - مضمونش آنکه خط

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رة *

مرسوله رسید - انچه از ارادهٔ استیصال جماعت غنیم نوشته بودند بر
منظر استحسان جلوه نمود - بسیار بهتر است - شما ازان طرف و این
جانب ازین طرف مستعد و منتظر است - بهر طوري که توانند آنها
را باین طرف آرند - آن وقت انچه مرکوز خاطر طرفین است از قوه
بفعل خواهد آمد * و نوشته را بقاصد سپرد - و تاکید کرد که از طرفي
که تهانهٔ غنیم نشسته باشد راه‌گرا گردد - و بطوري که این خط گرفتار
شود سعي نماید * و چون تیر تدبیر بهدف تقدیر مقابل افتاد - مرهته
از میر حبیب بدگمان شده - بقتلش مبادرت نمودند * القصه
مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فیمابین مرهته و مهابت‌جنگ
اشتعال داشت - و مرهته بدون چوته دست‌بردار نمي‌شدند * و از
کشته شدن حاجي احمد و زین‌الدین احمد خان زور بازویش کم شد -
و ایام پیري و ضعیفي قوایش را مضمحل ساخت * ناگزیر -
بمقتضاي مصلحت بدرخواست نوازش احمد خان شهامت‌جنگ -
بدادن چوته هر سه صوبه با غنیم مرهته صلح اختیار نمود - و بتوسط
مصالح‌الدین محمد خان - همشیره‌زادهٔ میر حبیب - و صدرالحق
خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوته نموده - صوبهٔ اوڈیسه
در عوض چوته بغنیم واگذاشت - و صدرالحق خان را بوکالت و
نیابت مقرر ساخت * و خود بعد فراغ از مهم عظیم غنیم بفراغ
خاطر بسیر و شکار پرداخت * و پس از نظامت شانزده سال -
بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۶۹ سال دویم جلوس

عالمگير ثاني - بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت كوفت - و در خوش باغ مدفون گشت - و سراج الدوله - كه قائم‌مقام بود - بمسند نظامت نشست *

نظامت نواب سراج الدوله *

چون نواب علي‌وردي خان مهابت جنگ مرحله‌پيماي ممالك عدم گرديد - نواب سراج‌الدوله - پسر زين‌الدين احمد خان هيبت جنگ - كه دخترزادهٔ اش بود و نواب معزي اليه از پيشتر او را بوليعهدي ممتاز فرموده بر وسادهٔ نظامت متكي ساخته خود معه جميع عمده‌ها آداب بجا آورده نذرانه‌ها گذرانيده بود - بر مسند ايالت بنگاله و بهار و اوڈيسه متمكن گرديد - و غرور و استكبار كه بدترين اعمال و ناپسنديدهٔ ايزد متعال است پيش‌گرفت * دران عرصه بجهتي چند گهسيتي بيگم زوجهٔ شهامت‌جنگ - كه در موتي جهيل بود[1] - بمقاومت ايستاده - و مير نظر علي را - كه ملازم و دست و پا گرفته و بانواع انعام و بخشش سرفرازكردهٔ او بود - مقدمة‌الجيش - و نواب بيرم‌خان را ميربخشي فوج - مقرر كرده - دست زدن آغاز نهاد * چون بيگم مهابت‌جنگ و جگت سيته فرستادهٔ سراج الدوله نزدش رسيده حرفي چند خاطرنشان او كردند - دست از حركت بازكشيد * و نظرعلي روپوش شد - و بيرم خان در پناه يكي از جماعه‌داران رفته عار بدنامي اختيار كرد * فوج سراج‌الدوله رسيده

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بودند *

بیگم را معه امتعه و اثامي[1] کاینها (؟) کشیده بردند * نادیدنیها دید و نا شنیدنیها شنید * و عمارت و مسکنش را مستاصل ساخته دفائن برآورده به منصورگنج بردند * اما از درشتی مزاج و یاوه‌گوئی سراج‌الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهجي جاگیر شده بود که از سرداران سپاه و عمده‌هاي شهر هیچ کس ایمن نبود - و از مجرائیان هرکه براي سلام حضور او می‌رفت از جان و آبرو دست مي‌شست - و هرکه با حرمت و آبرو باز مي‌گردید دوگانهٔ شکر الٰهي بتقدیم (می) رسانید * و با جمیع عمده‌ها و جماعه‌داران مهابت‌جنگي بتمسخر و ظرافت پیش آمده هریکي را بمناسبتي قبیح - که لائق مرد آدمي و بحال شان نباشد - نسبت مي‌کرد * و هرچه سقط‌گوئي و دشنام بر زبانش مي‌گذشت بلا تأمل بر روي هرکس مي‌گفت - و احدي مجال دم زدن نداشت * و موهن‌لعل نام کایته را - صاحب اختیار و مدار علیه امورات کرده - بخطاب مهاراجه موهن‌لعل بهادر مخاطب ساخت - و رسالهٔ سواران و پیادهٔ زیاده از حد بخشید - و همگي سرداران و عمده‌ها را براي مجراي او حکم کرد - چنانچه بعمل آمد - الا میر محمد جعفرخان - که بزنهٔ نواب مهابت جنگ و بخشي فوج بود - از مجراي او ابا کرد - و چندي از مجراي سراج‌الدوله هم موقوف ماند * اما راجه موهن‌لعل - در مغز و پوست سراج‌الدوله درآمده[2] - آن قدر خود را گم کرد که هیچ

---

(۱) شاید که اثاث مکانها باشد * (۲) الفیها بیمار *

احدی را موجود نمیدانست - و اقارب و خویشاوندان خود را بکارهاي
خالصه و اختیار امورات مالي و ملکي هر سه صوبه تجویز نموده -
عملههاي سابق را از کار عاطل ساخت * چنانچه نواب غلام حسین خان
بهادر را پیام کرد که اگر بدرماه دو صد روپیه راضي شوند باشند - والا
از ملک برآیند * اوشان ناگزیر باظهار زیارت کعبة الله سمت هوگلي
روانه شدند * و چون پیش از وفات مهابت جنگ - در اوائل همان
سال - سیزدهم ربیع الاول - نواب نوازش احمد خان شهامت جنگ - که
بخدمت دیواني بنگاله اختصاص داشت - وفات یافته بود - نواب
سراج الدوله راجه راجبلب پیشکار شهامت جنگ را بعلت اخذ
مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته * هرچند راجبلب مي‌خواست
که چیزي زر داده رفع مطالبه نماید - منظور نکرده نظربند داشت *
و او عیال و اطفال خود را در کلکته بحمایت انگریزان فرستاده *
سراج الدوله مي‌خواست که عیال او را هم دستگیر نماید * مهابت جنگ
در حالت بیماري مانع شده بود که بالفعل موقوف دارند - بعد
حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید * درین وقت راجه
رام جماعه‌دار هرکاره‌ها را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال
او را بر آورده بیارد * و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت
اکبرنگر گردید * تا دونه‌پور رسیده بر لب رودخانهٔ کالاپاني خیمه
داشت که خبر رسید که سرداران انگریز - معترض شده - از
آوردن عیال و اطفال راجبلب مانع گردیدند * بمجرد اصغاي

این خبر آتش خشم در اشتعال آورده - سرداران لشکر را طلبیده -
حکم کرد که من عزیمت مهم کلکته دارم - باید که احدی در
مرشدآباد داخل نشده - از همین راه در چونه‌کهالي ڈیره نمایند *
و صباح روز دیگر کوچ کرده - به چونه‌کهالي رسیده ازان جا کوچ
بکوچ بر کلکته تاخت آورد * و در ماه رمضان با انگریزان جنگ
کرده مظفر و منصور شد * و سردار آنها بر کشتي نشسته خود را
ازان جا بدر زد * و سراج‌الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت روفته -
و شهر را علي‌نگر نام کرده راجه مانک‌چند را با جمعي[1] غفیر
بحراست انجا گذاشته - و تهانجات مستحکم در مکهوه و بجبجیا
وغیره طرق عبور و مرور کشتیهاي انگریز نشانده - اواخر ماه مذکور
علم مراجعت افراشت * و چون صولت جنگ فوجدار پورنیه
در همان سال - پیش از وفات مهابت جنگ - در ماه جمادي‌الاول
وفات یافته - و پسرش شوکت جنگ - که ابن عم سراج‌الدوله
باشد - قائم‌مقام پدر شده بود - درین وقت سراج‌الدوله - در
فکر برانداختن او گشته - درخواست خزانه نمود * او جواب
داد که شما مالک سه صوبه هستید و من درین گوشه افتاده
بنان‌پارهٔ قناعت دارم - اکنون شایان همت عالي نیست که دندان
طمع برین نان‌پاره تیز نمائید * سراج‌الدوله - از حصول جواب
بي‌نیل مقصود دیوان موهن‌لعل را - با دیگر سرداران - مثل

---

(١) بجاي جمعي شاید که جوقي باشد *

دوست محمد خان و شیخ دین محمد و میر محمدجعفر خان وغیره - با فوج عظیم بجنگ شوکت جنگ گسیل کرد * و به رام نرائن - صوبه‌دار عظیم‌آباد - نوشت که زود خود را در پورنیه رساند * ازان طرف شوکت جنگ شیخ جهان‌یار و کارگذار خان بخشی و میر مراد علي وغیره افواج را بمقابله نامزد نمود - و خود هم متعاقب عازم آن سمت شده - حیات‌پور گوله را تاخت و تاراج نموده وقف آتش کرده - مراجعت به پورنیه نمود * و چون افواج سراج الدوله در منهاري رسیده فروکش شدند - و فوج شوکت جنگ بمفاصلهٔ یک کروه در نواب‌گنج مورچال بندي نموده مستعد بجنگ نشستند - روز دیگر شوکت جنگ هم رسیده بلشکر خود ملحق گردید - و همان روز راجه رام‌نرائن صوبه (دار) عظیم‌آباد هم با افواج خود داخل لشکر سراج الدوله گشت * صباح روز دیگر راجه موهن‌لعل با جمعیت خود بعزم جنگ سوار شد - و نشان ماهي‌مراتب که داشت بکشاد * شوکت جنگ بمعاینهٔ ماهي‌مراتب - بگمان آنکه سراج الدوله داخل لشکر شده است و بعزم رزم مي‌آید - با جمعیت خود سوار گردید * شیخ جهان یار هرچند مانع آمد که امروز ساعت جنگ احسن نیست - انشاء الله تعالی فردا علی الصباح پاي جنگ قائم کرده هرچه شدني‌ست خواهد شد - شنوا نشده بمیدان شتافت * ناگزیر شیخ معزي الیه هم - با جمعیت خود سوار شده بمقابلهٔ

حریف داد مردی و مردانگی داده - زخم گولی خورد * و شیخ عبدالرشید برادرش و شیخ قدرت‌الله داماد شیخ جهان‌یار - معه شیخ شهریار برادرزادهٔ او - با چندی از برادران - در میدان جنگ مقتول شده - سرخروئی دارین حاصل نمودند * درین وقت چپقلش - شمشیری بر گردن اسپ شیخ جهان‌یار رسید و عنانش ببرید - اسپ بی اختیار او را از میدان در ربود - از بسکه زخمهای کاری داشت تا رسیدن بیرنگر راه آخرت پیمود * و دران حال شوکت جنگ خود مرتکب جنگ شده تیراندازی کنان در رسید - و با دوست محمد خان مقابل شد * خان مذکور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتی درین است * شوکت جنگ قبول نکرده تیری - که پیکانش دل مرغ بود - بر دندانش زد - دندان پیشین او بشکست * درین وقت همراه شوکت جنگ غیر از دو سوار - که یکی ازان حبیب بیگ بود - نمانده * حبیب بیگ از اسپ فرود آمده پیش فیل او بمیدان ایستاد * قضا را گولی بندوق از دست خواصی دوست محمد خان بر پیشانی شوکت جنگ خورد - طائر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست * و کارگذار خان بخشی و شیخ بهادر نارنولی و ابوتراب خان و مراد شیر خان - همشیره‌زادهٔ شیخ جهان‌یار - و شیخ مرادعلی - چیلهٔ نواب سیف خان - و میر سلطان خلیل تیرانداز و لوها سنگه هزاری و میر جعفر الجو وغیره تردداتی نمایان بظهور رسانیدند -

و در ميدان رزم شربت فنا چشيدند * و سراج الدوله تا اكبرنگر رسيده بود كه خبر فتح رسيد - و شاديانه نواخت * و رفقاي شوكت جنگ را - هركه بدست آمد - بسياست غير مكرر و انواع عقوبت و شدائد مبتلا و متاذي ساخت * راجه موهن لعل - پنجاه و يک زنجير فيل و اسپان و شتران وغيره اموال شوكت جنگ را ضبط نموده - پسر خود را به نيابت فوجداري پورنيه گذاشته - مراجعت نمود * چون سراج الدوله از قتل پسر عم فراغت يافته به مرشدآباد رسيد - شطرنج (۱) روزگار بازئي ديگر روي كار نهاد * انگريزان - كه از دست سراج الدوله سرچنگ خورده و اموال لكوک را بغارت داده بقية السيف گريخته بودند - در جزيرهٔ سكونت ورزيده - بولايت انگريز و ديگر بنادر خود مراسلات فرستادند (۲) - و بفرصت اندک افواج بكومک رسيدند * بعد چند ماه سرداران انگريز - بسركردگی كرنيل ثابت جنگ - با جمعيت سي هزار كس بر جهازات جنگي رسيدند - و افواج تهانجات را - كه جا بجا بودند - همه را گريزانيدند - و با راجه مانكچند جنگ درميان آمد * راجهٔ مذكور شكست فاحش يافت * و انگريزان تا هوگلي رسيده قلعهٔ هوگلي را بضرب غلولهاي توپ منهدم ساختند - و فوجدار قلعه گريخته رفت * سراج الدوله - از دريافت خبر غلبهٔ انگريزان - از مرشدآباد عازم كلكته گرديد -

---

(۱) شايد كه شطرنجی باشد * (۲) در نسخهای قلمي فرستان *

و متصل كلكته در باغ كرهتّي مضروب خيام ساخت * انگريزان
وقت شب تاخت آورده شبخون زدند * روز ديگر سراج الدوله
پاي همت نتوانست افشرد - و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه
راه مرشدآباد پيش گرفت * و بعد رسيدن به مرشدآباد - ازانجا كه
جميع عمده‌ها و رساله‌داران رنجيده‌خاطر بودند - خصوصاً مير (محمد)
جعفرخان بهادر - كه خدمت بخشي‌گري از خان مذكور تغير
نموده خواجه هادي‌علي خان را منصوب بران كار كرده بود -
زياده تر رنجيده - خانه نشيني اختيار كرده - سراج الدوله -
توپهاي كلان محاذي حويلي خان مشار اليه كرده - مستعد بود
كه كار او باتمام رساند - و پيام برآمدن از شهر كرد * خان مذكور -
بعذر و معذرت بخودداري پرداخته - باتفاق رساله‌داران و سرداران
بهليه و جگت سيته (به) تعهد و پيمان همديگر - مخفي امير بيگ
را - كه از رفقاي معتمد او بود - با نوشته‌ها به كلكته فرستاده -
درخواست آمدن افواج انگريز كرد * امير بيگ مذكور - بانواع
تسلي و استمالت مزاج - سرداران انگريز (را) بران آورد كه
از كلكته عازم شده تا به پلاسي رسيدند * چون كار از كار گذشت -
سراج الدوله از دريافت خبر عزيمت افواج انگريزان از شهر برآمد *
اين مرتبه پنبهٔ بيهوشي را از گوش برآورده - با خان معزي اليه
تملق و گرم‌جوشيها درميان آورد - و بيكم مهابت جنگ را
فرستاده ابواب عذرخواهي و استعفاي خطاي خود مفتوح داشت *

ازانجا که بر قول و فعل او اعتمادي نبود - مسموع نشد * بعد
ازان که سراج الدوله از چونه‌کهالي پیشتر روان شد - خان معزي اليه
بهادر نيز کوچ کرده بفاصلهٔ نيم فرسخ از لشکر نواب سراج الدوله
خيمه برپا ساخت * مير مدن داروغهٔ توپخانه به سراج الدوله گفت
که انگريزان حسب الطلب مير محمد جعفر خان مي‌آيند - قرين
مصلحت آنست که اول کار مير محمد جعفر خان تمام سازند -
بعد کشته شدن خان مذکور انگريزان جرأت آمدن اين طرف
نخواهند يافت * ازانجا که دفع تير تقدير بسپر تدبير ممکن نيست
و مشيت ايزدي بطور ديگر رفته بود -

ز حرف (آن) خردمند خود کرش
شد آن سيماب دل سيماب در گوش *

چون فرداي آن به داؤد پور رسيد - خبر آمد که انگريزان قصبهٔ کٹوه
را آتش زدند * آن زمان موهن لعل[1] بعتاب پيش آمد - که تو مرا
خراب و پريشان و اطفال مرا يتيم کردي اگر مير (محمد) جعفرخان
و دولبه[2] رام را از تهانه بر نمي‌داشتي کار تا باين جا نمي رسيد *
القصه صباح آن روز - که پنجم شوال سنه ثُلث عالمگير ثاني بود -
افواج انگريز از پلاسي اين طرف - و سراج الدوله از داؤد پور آن
طرف - بمقابلهٔ همديگر رسيده - جنگ توپخانه شروع شد * مير
محمد جعفرخان با فوج خود بجانب چپ دورتر ايستاده بود -

---

(۱) شايد که باموهن لعل باشد * (۲) در تاريخ بنگاله لتهبرج راي درلبه رام *

هرچند نواب سراج‌الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد *
در عین زد و خورد و گرمیِ هنگامهٔ قتال - که چیرگي و خیرگي
از افواج سراج‌الدوله ظاهر مي‌گردید - ناگاه میر مدن داروغهٔ
توپخانه بضرب گولهٔ توپ رخت هستي بربست * بمعائنهٔ این
حال رنگ فوج برگردید - و مردم توپخانه همراه نعش میر مدن
به بنگاه رسیدند * آفتاب از نصف النهار گذشته بود - که مردم
بنگاه راه فرار سر کردند * هنوز نواب در معرکه مشغول جدال و
قتال بود - که مردم بهیر گریخته از داؤدپور آن طرف رسیدند -
و آهسته آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند * دو ساعت
روز باقي مانده گریزاگریز در لشکر افتاد - و پاي ثبات سراج‌الدوله
هم متزلزل شد - و راه هزیمت پیش گرفت * چون به منصورگنج -
که تعمیر او بود - رسید - ابواب[1] خزائن کشاده بر مردم سپاه
زر پاشي ورزید * اما از غایت وسوسه مجال اقامت دران جا
نیافته - از اموال و تجملات دل برداشته - وقت شب جریده
با زنان و اطفال بر کشتي سوار شده - و مبلغي از جواهر گرانمایه
و اشرفیها همراه گرفته - بسمت پورنیه و عظیم‌آباد روان گردید *
و میر محمد جعفر خان - بعد از شکست سراج‌الدوله - داخل
خیمه شده - شب با سرداران انگریز کنگاش کرده علي الصباح
باشنه‌کوب افواج سراج‌الدوله شتافته - به مرشدآباد رسید *

---

(۱) پیش لفظ ابواب در نسخه‌هاي قلمي و نوشته *

و فلک را بکام خود دیده - داخل قلعه شده - کوس ایالت نواخت - و منادي امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب صوبگي بر افراخت * و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعي از فوج براي بدست آوردن سراج الدوله گسیل کرد * افواج انگریز را در ببنیه (؟) فروکش ساخت * اما سراج الدوله - شبگیر زده از زیر مالده بعجلت هرچه تمامتر گذشته - در بهرال رسید * چون خبر یافت که موهانهٔ ناظرپور مسدود است و کشتي ازان طرف نمي‌تواند گذشت - ناگزیر از کشتي فرود آمده بخانهٔ دانشاه[1] پیرزاده - که مسکن او همان جا بود - رفت * دانشاه - که سابق ازین از دست او متأذي شده بود - قابوي خود یافته - وقت برابر دیده - بدلاسا و تسلي پیش آمده بمکان خود داشت - و به تیاري طعام پرداخته به میر داؤدعلي خان فوجدار اکبرنگر - که برادر میر محمد جعفر خان بود - خبر فرستاد * کسان داؤد علي خان - که بتفحص و تجسس بودند - فوز عظیم دریافته - بر جناح استعجال رسیده - سراج الدوله را از خانهٔ دانشاه گرفتار کرده به اکبرنگر بردند - و ازان جا کسان داؤدعلي خان و میر محمد قاسم خان همراه خود گرفته به مرشدآباد بردند * میر محمد جعفر خان او را آن روز محبوس داشته روز دیگر - بصوابدید سرداران انگریز و اصرار و استبداد جگت سیته - مقتولش ساخته - لاش آن مظلوم را

---

(۱) استوارت دانا شاه نوشته *

از هودج آویزان کرده در شهر گردانیده - در خوش باغ بمقبرهٔ نواب مهابت جنگ مدفون ساختند * و بعد چندي مرزا مهدي علي خان برادر خورد سراج الدوله را نیز در تخته کشیده از جان کشتند - و به پهلوي برادرش بخاک سپردند * نظامت نواب سراج الدوله یک سال و چهار ماه بود - و قتل او در آخر ماه شوال سنه ۱۱۷۰ سبعین و مائه و الف هجري واقع شد *

نظامت شجاع الملک جعفر علي (۱) خان *

چون جعفر علي خان بر چار بالش نظامت بنگاله و بهار و اوڈیسه مربع نشست - بدلداري سپاه وغیره (و) عمدهها - که در استیصال و قتال سراج الدوله همزبان بودند - پرداخته - هر یکي را از خود راضي ساخت * و خادم حسین خان خواهر زادهٔ خود را بفوجداري پورنیه اختصاص بخشید * و رام نرائن را بخلعت بحالي صوبهٔ عظیم آباد ممتاز کرد * چون در همان ایام شاه عالم پادشاه در صوبهٔ عظیم آباد نزول اجلال فرمود - رحیم خان و قادرداد خان وغیره - پسران عمر خان - و غلام شاه و دیگر جماعه داران و رساله داران ملازم سراج الدوله - که جعفر علي خان از حکمت آنها را از پیشتر متعینهٔ (۲) صوبهٔ عظیم آباد کنانیده بود - بلشکر پادشاهي پیوستند - و در فتوحه با رام نرائن جنگ واقع شد * رام نرائن زخمي شده بپاي هزیمت داخل قلعه گردید -

(۱) پیشتر میر محمد جعفر خان آورده * (۲) بجاي متعین *

و افواج پادشاهي بمحاصرهٔ قلعه پرداختند * نواب جعفر علي خان - از دريافت اين خبر - خلف خود نواب ناصرالملک صادق‌علي خان شهامت‌جنگ عرف ميرن را معه افواج انگريز بآن طرف گسيل کرد - و برلب نالهٔ ادهوه (۱) متصل باڑه با عساکر پادشاهي جنگ رو داد * و قادر داد خان و کامگار خان مئين (؟) وغيره در رکاب پادشاهي مصدر تردد نمايان شدند * محمد امين خان زخمي شده و راج بلب هم پس‌پا گشته جنگ در گريز مي‌کردند * قادر داد خان وغيره بحمله‌هاي مردانه درون توپخانه درآمدند * قضارا توپ کلاني - که چار صد راس نرگاو مي کشيدند - محاذي بود * اينها درميان گاوان در آمدند * بسبب آنکه از چپ و راست قطار گاوان بود - در آمدن نتوانستند * درين عرصه فيلبان قادر داد خان بضرب گلولهٔ بندوق کشته شد * قادر داد خان فيل را از پاي خود مي‌راند - و تيراندازي مي‌کرد * نواب صادق‌علي خان هم زخم تير برداشت (۲) * درين اثنا غلولهٔ زنبورک بر پهلوي چپ قادر داد خان خورد - و کارش تمام گرديد * از معاينهٔ اين حال کامگار خان وغيره عنان‌تاب شده بفوج خود ملحق شدند * و افواج صادق علي خان - از دريافت اين حال مجدداً حمله‌آور شده - بر افواج پادشاهي در افتادند - و شاديانهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اينجا دهووهٔ - و در صفحه ۳۸۳ سطر ۷ ادهوه و در صفحه ۳۸۴ سطر ۱۵ ادهوا * (۲) در نسخه‌هاي قلمي انداشت *

فتح در دادند * افواج پادشاهي منهزم گرديد * رحيم خان و
زين‌العابدين خان - كه از طرف پشت افواج صادق‌علي خان
آمده بودند - از شنيدن آواز شادیانهٔ فتح از جانب دست راست
آمده بمقابله پرداختند * اما بضرب گولهٔ توپ انگريزان پاي ثبات
نيفشرده منهزم شدند * بعد شكست - افواج سلطاني بطرف
بردوان عنان‌تاب شد * و صادق‌علي خان بتعاقب پرداخته از
راه جكائي‌كهانتي و بيربهوم به بردوان رسيد * ازين طرف
جعفرعلي خان هم جلوريز انجا رسيد - و برلب رودخانه -
كه زير شهر بردوان واقع است - جنگ گولهٔ توپ شروع شد *
افواج - دران اطراف هم مجال اقامت نيافته - به عظيم‌آباد
رجع القهقري نمودند * و جعفرعلي خان و صادق‌علي خان -
بضبطئ اموال (و) اثاث‌البيت نواب سراج‌الدوله و همگي
بيگمات مهابت‌جنگ وغيره كماينبغي پرداخته - آنها را
بقوت شبانه محتاج ساخته - بيگم مهابت‌جنگ را معه هردو
دخترش - كه يكي ايمنه بيگم مادر سراج‌الدوله و ديگر گهسيتي
بيگم زوجهٔ شهامت‌جنگ بود - معه ديگر زنانه‌ها علاقه‌دار
مهابت‌جنگ به جهانگيرنگر فرستاد (۱) * درين وقت باقرخان
جماعه‌دار را با جمعيت يک صد سوار به جهانگيرنگر فرستاد -
و جسارت خان فوجدار جهانگيرنگر را بتاكيد تمام نوشت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي فرستاده بود *

که بمجرد رسيدن باقر خان گهسيٹي بيگم و ايمنه بيگم را دستگير کرده حواله نمايد * بعد رسيدن جماعه‌دار مذکور - جسارت خان لاعلاج شده پروانگي داد * آنها را بر کشتي نشانده چند کروه از جهانگيرنگر آمده بدريا غرق ساخت * گويند چون آنها را در کشتي بردند و آنها ازين اراده مطلع شدند - هر يکي نماز دوگانه ادا کرده مصحف مجيد در بغل گرفته هردو خواهر بغل‌گير يکديگر شده در آب افتادند * سبحان الله چه سنگدلي‌ست * آخر صادق‌علي خان هم نتيجهٔ آن در دامن روزگار يافت * دران ايام چون از خادم حسين خان بعلت اخذ مالواجب و جهتي ديگر شکرآبي درميان آمد - و صادق علي خان - در صدد اخراج و استيصال او سرگرم شده - بجانب پورنيه عزم جزم داشت - و خادم حسين خان هم - با جمعيت خود از پورنيه برآمده - در گنده‌گوله پاي جنگ قائم ساخت - بيک ناگاه خبر رسيد که افواج پادشاهي قلعهٔ عظيم‌آباد را محاصره نموده - با رام‌نرائن جنگ شروع کردند(۱) * لهذا صادق‌علي خان - عزيمت پورنيه فسخ(۲) نموده - متوجه عظيم‌آباد گشت * خادم حسين خان - خود را مرد ميدان او تصور نه نموده - عازم رفتن بطرف دارالخلافه گرديد * ازين طرف درياي گنگ افواج صادق‌علي خان و ازان طرف خادم حسين خان قطع منازل مي‌نمودند * و چون

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گرديد * (۲) در نسخه‌هاي قلمي فتح *

خبر آمد آمد صادق‌علي خان به عظيم‌آباد شائع شد - افواج پادشاهي - از محاصرهٔ قلعه دست‌بردار شده بجانب منير جاده‌پيما گشتند * صادق‌علي خان - فرصت ديده - از دريا عبور كرده - بتعاقب خادم حسين خان شتافت * خادم حسين پيشاپيش بسرعت برق و باد قطع منازل مي‌نمود - و صادق علي خان هم منزل بمنزل پاشنه‌كوب مي‌رفت * درين اثنا طوفان باد و باران شروع شده راكب و مركوب را از ترددات عاطل ساخت * خادم حسين خان بر لب رودخانهٔ رسيد كه معبر متعذر و عبور بي‌معبر متعسر بود * افواج خادم حسين خان - همچو بني اسرائيل دريا از پيش و دشمن از پس ديده - دست از زندگي شستند * خادم حسين ناگزير - راه گريز مفقود و مسدود ديده - خزائن و اسباب زيادتي را بمردم سپاه وقف و تاراج ساخت - و خود متوكلاً علی الله - نظر بر كارساز لا ريبي - منتظر لطيفهٔ غيبي نشست * افواج صادق‌علي خان - آن روز از كثرت گل ولاي و طغياني بارش از ترک‌تاز (۱) مانده - بفاصلهٔ دو كروه مقام كرده (۲) خيمه و خرگاه مرتفع ساختند * ازانجا (كه) پيمانهٔ عمر خادم‌حسين خان و همراهيانش لبريز نشده بود - نيم شب برق بر خرمن عمر صادق‌علي خان افتاد - و او را با خواصي - كه در خدمتش بود - سوخت * و اين واقعه در سنه ۱۱۷۳ هجري

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ترک وتاز * (۲) در نسخه‌هاي قلمي كرد *

واقع شد * و خادم حسين خان - از چنگ اجل نجات يافته -
بسرعت برق و باد رهگرا شده - بصوبهٔ اوده رفت * و پيمانهٔ عمرش
همان‌جا لبريز گرديد * راج بلب[1] وغيره رفقاى او - خاكستر غم و
الم بر مفارق روزگار خودها بيخته - معه افواج انگريز معاودت كرده
به عظيم‌آباد رسيدند * و بر افواج پادشاهي و مرهته - كه رفيق
ركاب پادشاهي بودند[2] و در هلسه مقام داشتند - متوجه شده هنگامهٔ
جنگ و جدل گرم ساختند * افواج پادشاهي باز (منهزم) شدند -
و سردار فرانسيس كه از رفقاى ركاب بود گرفتار گرديد - و راج بلب
تا بهار بتعاقب پرداخت - و چون عساكر پادشاهي بسمت گياءانپور
نهضت فرمود و كامگار خان بجانب كوه گريخت - عازم معاودت
بود - درين اثنا خبر دستگير شدن نواب جعفرعلي خان و مسلط شدن
نواب قاسم‌علي خان در صوبهٔ بنگاله معه نوشته‌هاي حضور رسيد -
چنانچه مذكور مي‌شود * ايام نظامت مير محمدجعفر خان
قريب سه سال بود *

نظامت عالي‌جاه نصيرالملك امتيازالدوله قاسم‌علي خان بهادر نصرت جنگ *

چون نواب جعفرعلي خان مير محمد قاسم خان خويش
خود را - كه پسرزادهٔ نواب امتياز خان - خالص تخلص - بود - وكالةً
بتقريب سوال و جواب ملكي و بند و بست اين معني كه ده آنه

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي اينجا راجه بلب * (۲) در نسخه‌هاى قلمي بود *

از جعفرعلي خان و شش آنه از انگريزان و خدمت ديواني بندمة جعفرعلي خان باشد - بكلكته فرستاده بود - و بعد وفات صادق‌علي خان - مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خودها - كه از چند سال نيافته بودند - بلواى عام كرده نواب را در چهل‌ستون گرد كردند - حتى كه از طعام و آب مانع شدند - بناءً عليه نواب معزى اليه به مير محمد قاسم خان(1) نوشت كه مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسيار تنگ كرده‌اند * مير محمد قاسم خان باتفاق جگت سيته - با سرداران انگريز ساختگي كرده - آنها را بران آورد كه سرداران انگريز - تابع مرضى خان معزى اليه شده - به نواب جعفرعلي خان نوشتند(2) كه هنگامة طلب و تنخواه سپاه رو بطولاني دارد بهتر آنست قلعه و صوبه به مير محمد قاسم خان سپرده خود از قلعه برخاسته بكلكته بيايند * مير محمد قاسم خان بدلجمعى تمام با حصول مطالب مراجعت به مرشدآباد نمود * و سرداران سپاه انگريز - با وى موافق شده - نواب جعفرعلي خان را از قلعه برآورده بر كشتي سوار كرده به كلكته رسانيدند * و مير قاسم خان داخل قلعه گرديده مسندآراى نظامت شد - و منادي امنيت بنام خود گردانيد * و درباب مراجعت كنانيدن رايات پادشاهى به عظيم‌آباد نوشته بنام راج‌بلب فرستاده - و خود متعاقب باستمالت و دلجوئى سپاه پرداخته - بعد بند و بست طلب و

(1) بعد حصول خطاب - قاسم‌علي - صفحه ۳۸۱ * (2) در نسخه‌هاى قلمي نوشت *

تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس و اعلی تیاری کوچ بسمت عظیم آباد نمود * و میر تراب علی خان عم خود را به نیابت نظامت در مرشدآباد گذاشته - خود همگی اسباب و لوازمات و فیلان و اسپان و خزائن و دفائن از نقود و اجناس و جواهرات و قورخانه وغیره حتی لوازمهٔ نقرئی و طلائی امام بارهٔ - که مال لکوک (بود) - همراه برداشته ملک بنگاله را خیرباد گفته رهگرا گردید * بعد رسیدن به مونگیر باستحکام قلعهٔ انجا پرداخته - بعزم ملازمت پادشاه عازم عظیم آباد شد * و تا رسیدن - رایات پادشاهی به عظیم آباد مراجعت فرموده بود و انگریزان استقبال نموده در کوتهی خود فرود آورده بودند - متعاقب قاسم علی خان هم رسیده بسعادت ملازمت فائز گردید - و بخطاب نواب عالیجاه نصیرالملک امتیاز الدوله قاسم علی خان نصرت جنگ مخاطب گردید * اما بندگان اقدس و اعلی - مزاج خان مذکور را دگرگون دریافته - بی اطلاع رایت نهضت افراشته عازم بنارس شدند * نواب قاسم علی خان - بتعاقب پرداخته - تا حدود بکسر و جگدیش پور تاخت - و آن ملک را تاراج ساخته - مراجعت به عظیم آباد کرده - در حویلی رام نرائن فروکش شده - به نظم و نسق انجا پرداخت * و چون محصول اموال تجارت از نصارای انگریز طلب نموده - سرداران انگریز در دادن محصول ابا نموده استادگی ورزیدند * نواب قاسم علی خان محصول بالکل تاجران قلمرو بنگاله

و بهار معاف کرد - و فرمود که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان
دست بردارم * بهمین سبب و بجهتي چند دیگر با سرداران انگریز
شکرآبي درمیان آمد - و در صدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر
شد * آخر راي او برین قرار گرفت که بعرصهٔ یک روز همه را
معرض تیغ سازد - لهذا به نائبان و فوجداران بنگاله براي هر یک
نوشته‌ها فرستاده که در فلان تاریخ در هرجا که هر قدر نصاراي انگریز
باشند بخداع و فریب و جدال و قتال علف سیف و سنان سازند *
و خود بسرداران سپاه در باب قتل و اسیر و نهیب (و) غارت آنها
بتاریخ معینه بمبالغهٔ تمام تاکید نموده - علم معاودت بسمت مونگیر
افراشت * و چون بروز معهود افواج قاسم‌علي خان بکار مامورہ
مستعد شدند - با افواج انگریز جنگ درمیان آمد * آخر بحمله‌هاي
متواتر غالب شده - بقتل و اسیر پرداخته - همگي را یکسر مقتول
و کوٹهیها را غارت ساخته - (قتل)[1] جماعهٔ اجل گرفته‌ها نمودند -
و کوٹهیهاي انگریز در هرجا وقف تاراج کردند * مگر صدرالحق
خان فوجدار دیناجپور و راجهٔ بردوان دست ازین حرکت لغو باز
داشتند * قاسم‌علي خان چون به مونگیر داخل شد - عملهٔ نظامت
بنگاله را یکسر طلب داشته بامورات ضبط و ربط ممالک متوجه
گردید * و راي رایان امیدراي را معه پسرش کالي پرشاد و
رام کشن و راج‌بلب و جگت‌سیٹه (و) مهتاب راي و راجه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ساخت *

سروپچند برادر جگت سیته و زمیندارن دیناجپور و ندیه و کهرکپور و بیربهوم و راج شاهي وغیره و دولال رای دیوان بهوجپور و فتح سنگه و راجهٔ تکاري پسر راجه سندر و رام‌نراین نائب صوبهٔ عظیم‌آباد (و) (۱) محمد معصوم منشي جگت رای وغیرهم را یک یک در مونگیر طلب داشته محبوس کرد * و قلعه را مستحکم‌تر ساخته افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد * و متصل اکبرنگر بر نالهٔ ادهوه اجتماع سپاه گردید * و به فوجداران و نائبان بنگاله در باب ترغیب و تحریص جنگ با انگریزان بتاکید تمام نوشت * ازان جمله شیخ هدایت الله - نائب فوجدار ندیه - با جمعي فراوان و جعفر خان و عالم خان جماعه‌دار ترک سواران متعینهٔ حضور - بر جناح استعجال عازم شده تا کتوه رسیده بود که ازان طرف افواج انگریز - نواب جعفرعلي خان را بسالاري برگزیده - همراهش گرفته - بمقابله شتافته بفاصلهٔ دو کروه در دائین‌هات لشکرگاه ساختند * سیوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال را اشتعال دادند * افواج قاسم‌علي خان - بعد قتل جمعي از اجل رسیده‌ها - شکست خورده بپای هزیمت در پلاسی نزد محمد تقي خان فوجدار بیربهوم رسیدند * بعد دو سه روز که افواج بنگاله اجتماع یافت و سرداران انگریز همه تعاقب کنان رسیدند - محمد تقي خان - با جماعت کثیر در میدان رزم پای ثبات افشرده - بزخم گلولهٔ

(۱) شاید که چنان باشد . " و محمد معصوم و منشي جگت رای " *

بندوق جام شهادت نوشيد - و سپاه منهزم شده به مرشدآباد رسيد * سيد محمد خان - كه بعد رفتن مير تراب‌علي خان به مونگير نيابت بنگاله تعلق باو داشت - با جماعت موجوده از شهر برآمده در چونه‌كهالي مورچال آراست * و چون خبر آمد آمد افواج انگريز سامعه‌آشوب خاطرش گشت - ازانجا كه اكثر افواج نيش خوردهٔ حربه‌هاي انگريز شده بودند - بي وقوع جنگ و زد و خورد توپ و تفنگ مضطر شده - مورچال را خالي كرد - و عنان هزيمت منعطف ساخته در سوتي برد * افواج قاسم‌علي خاني - كه شمرو فرنگي وغيره سرداران لشكر با افواج سنگين دران جا مقام داشت - رسيد * اما انگريزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند - و جنگي عظيم در سوتي رو داد * ازانجا كه ستارهٔ دولت قاسم‌علي خان رو بانحطاط و طالع انگريزان در ترقي بود - بعد جنگ بسيار و مقابلهٔ بيشمار درين جنگ هم انگريزان فتحياب شدند * و افواج قاسم‌علي خان تاب ضرب غلوله‌هاي توپ و بندوق انگريزان نياورده - شكست خورده - بر لب آب ادهوه - كه پيشتر بنگاه سپاه بود - دران جا هم تمام عساكر فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال ورزيدند * آخر اكثري از سرداران فوج قاسم‌علي خان مثل گرگين خان - كه سردار فوج پياده‌هاي برقندازان بود - وغيرهم با انگريزان موافق شدند * و نصاراي انگريز بدلجمعي تمام شبخون زده پاي ثبات موافق و منافق را متزلزل گردانيد - و گريزاگريز در لشكر افتاد * و شكست

عظيم رو داد * مفهزمان بحال تباه خود را به مونگير رسانيدند * قاسم‌علي خان - از دريافت خبر اين شکست - دل باخته[1] رنگ بر رو شکست * و نمکحرامي و دغابازي حريفان نمک‌پرورده بخاطر آورده - حوصلهٔ جنگ در خود نيافته - پهلو از رزم تهي کرده - سراسيمه عازم بطرف عظيم‌آباد گشت * و گرگين خان را بشامت نمکحرامي مقتول ساخت - و وجوه هردو برادر جگت‌سيته را - که درباب طلب جعفرعلي خان و نصاراى انگريز ساعي شده خطوط نوشته بودند و آن نوشته‌ها بجنس گرفتار گرديد - مايهٔ فتنه و فساد انگاشته - معه ديگران (و) زميندارات وغيره - که از سابق محبوس بودند و هريکي در فتنه سازي و هنگامه پردازي يگانهٔ عصر بود - جملگي را مقتول و معدوم ساخت * و بعد رسيدن عظيم‌آباد دران جا هم جرأت اقامت در خود نيافته - باضطرار تمام به پيشتر روان گرديد - و زنانه‌هاى خود را در رهتاس‌گده گذاشته - بصوبهٔ اوده پيش وزيرالممالک نواب شجاع‌الدوله بهادر رفت * و دران جا هم با نواب وزير صحبت برهم خورده - و نواب اکثر اموال او را بضبط درآورد * و ازان جا هم روان شده در اطراف کوه رسيد - و چند سال دران نواح بانواع ناکامي بسر برده آخر وديعت حيات سپرد *

نظامت بار ثاني جعفرعلي خان بهادر *

بعد هزيمت قاسم‌علي خان - سرداران انگريز باز نواب جعفرعلي

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ باخته حرف و نوشته *

خان را بر مسند مستعار نظامت بنگاله متمكن ساختند * و ده آنه با ضميمهٔ خدمت ديواني انگريز و شش آنه به نواب جعفرعلي خان مقرر شد * اين بار هم بكمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاريتي كرده - در سنه ۱۱۷۸ يك هزار و يك صد و هفتاد و هشت هجري - از تنگناي جسماني بوسعت‌آباد روحاني شتافت * سرداران انگريز نجم‌الدوله پسرش را بجاي او متمكن ساختند - و نواب محمد رضا خان بهادر مظفرجنگ را به نيابت نظامت مقرر نمودند * او هم دو سه سال متكي وسادهٔ نظامت بوده راه سفر آخرت پيمود * پس از وفات نجم‌الدوله برادر خورد او سيف‌الدوله بجاي برادر جانشين مسند نظامت گرديد - و نواب مظفرجنگ بدستور به نيابت نظامت بحال ماند * او هم بعد نظامت دو سه سال به بيماري چيچك درگذشت * و برادر ديگرش مبارك‌الدوله بهادر مسندآراي نظامت گرديد[1] * سرداران انگريز - نواب محمدرضا خان مظفرجنگ را از نيابت معزول كرده - نواب مبارك‌الدوله را شانزده لك روپيه ساليانه در وجه نظامت مقرر كرده سال بسال مي‌دهند * و خود بر هر سه صوبه مسلط شده - قلعداران جا بجا فرستاده - در كلكته كچهري خالصه مقرر كرده تشخيص و تحصيل و عدالت و بحالي و معزولي عمال[2] وغيره امور

---

(۱) لفظ گرديد در نسخه‌هاي قلمي بعد الفاظ سرداران انگريز نوشته *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي اعمال *

نظامت و حکومت را باختیار خود می‌کنند * و تا حالت تحریر این رساله - که سنه ۱۲۰۲ یک هزار و دو صد و دو هجري و سنه ۳۱ جلوس عالمشاه پادشاه است - دخل(۱) و عمل انگریزان درین هر سه صوبه جاري ست *

روضهٔ رابع در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاراي فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

بر ضمائر خورشید نظائر صیرفیان نقود آثار و گهرسنجان جواهر اخبار مخفي و محتجب مباد که طائفهٔ یهود و نصاري پیش از ظهور اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن - مثل ملیبار وغیره - برسم بازرگاني از راه دریا آمد و رفت داشتند - و با مردم آن ملک مالوف شده - در بعضی از شهرها سکونت ورزیده - مکانها و باغیچه‌ها ساختند - و برین نهج سالهاي دراز بسر بردند * و چون نیر اعظم دین محمدي طلوع فرموده - و پرتو شعاع آن آفتاب بر مشارق و مغارب تافت - و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز فیضیاب انوار مهر شرع احمدي گردید - و تردد اهل اسلام دران ممالک شد - و اکثري از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام محلی

(۱) پیش لفظ دخل در نسخه‌هاي قلمی و نوشته *

شدند - و راجه‌های بنادر گوه و دابل و جبول وغیره بطور حکام اهل اسلام مسلمانانی[1] را - که از ممالک عرب می‌آمدند - در سواحل دریا مساکن داده - لوازم اعزاز و احترام آنها بجا می‌آوردند - لهذا یهود و نصاری در آتش حسد و رشک می‌سوختند * و چون ممالک دکن و گجرات بحوزهٔ تصرف سلاطین دهلی درآمد و اسلام دران ممالک دکن قوی گردیده بود - مهر سکوت بر درجک دهان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمی‌آوردند - تا آنکه در سنه ۹۰۰ هجری ضعف و تخلل در سلطنت دکن راه یافت * دران وقت نصارای پرتگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمیر قلاع در سواحل بحر هند مامور شدند * و در سنه ۹۰۴ چهار منزل جهاز نصارای پرتگال در بندر قندرینه و کالیکوت آمده - کماهی حقائق آن مرزبوم را بخاطر آورده - بملک خود برگشتند - و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند - و با حاکم انجا - که مخاطب به سامری بود[2] - استدعائی کردند که مسلمانان را از سفر عرب مانع شوید که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشما عائد خواهد شد * سامری گوش برین سخن نه نهاد * اما نصاری در معاملات داد و ستد تعدی بر اسلامیان آغاز نهادند - تا آنکه سامری بخشم درآمده - حکم بقتل و غارت آنها نموده - هفتاد نفر

---

(۱) در نسخه‌های قلمی مسلمانی * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا ساوری و جاهای دیگر سامری *

معتبر نصاری را مقتول ساخت * ما بقی بر سلپها برنشسته راه سلامت گرفتند - و نزد بادهٔ کوچي - که حاکم انجا با سامري منازعت و خصومت داشت - توطن گرفته - رخصت احداث قلعه حاصل کردند - و در اندک ایام بعجلت تمام قلعهٔ مختصر طیار نمودند - و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند * و این اولین قلعه است که نصاری در دیار هند تیار کرده اند * و در همان زودي اهالی بندر کنور نیز با ایشان اتفاق ورزیدند * ایشان دران جا هم قلعه بسته - بجمعیت خاطر بتجارت فلفل و زنجبیل اشتغال نمودند - و دیگران را ازین تجارت مانع آمدند - لهذا سامري لشکرکشي نموده پسر پادشاه کوچي را بقتل درآورده - و آن ولایت را ویران ساخته - معاودت کرد * و ورثهٔ حکام مقتول - باز جمعیت نموده علم حکومت افراشته - ولایت را بحال آبادي آوردند - و بقول فرنگیان جهازرا بدریا متردد کردند - و حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت* سامري - ازین ممر غصه خورده - جمیع خزائن و دفائن بصرف لشکر داده - دو سه دفعه بر کوچي لشکرکشي نموده - چون فرنگیان هربار لوازم امداد و اعانت بظهور مي‌رسانیدند - بر کوچي دست نیافته - بي نیل گوهر مقصود رجع‌القهقري مي‌نمود * و چون عاجز شد ایلچیان نزد حکام مصر و جده و دکن و گجرات فرستاده از تعدي نصاری شکایتها نموده استمداد کرد - و احوال بدعت نصاری بر اهل اسلام

ضميمۀ آن ساخته - عرق غيرت و حميت آنها را بحركت آورد * چنانچه سلطان قابصور غوري اميرحسين نام سرداري را با سيزده منزل غراب مملوي مردم جنگي و آلات كارزار روانۀ ساحل هند ساخت - و سلطان محمود گجراتي و سلطان محمود بهمني دكهني نيز از بندر ديو و سورت و كوله و دابل و جبول بعزم جنگ با فرنگيان جهازات در غايت استعداد مرتب ساختند * اول جهازات مصر به بندر ديو آمدند - و باتفاق سفائن گجرات متوجه جبول - كه محل اجتماع فرنگيان بود - عازم شدند * و چهل منزل غراب سامري و چند منزل غراب گوه و دابل هم بايشان پيوسته - نائرۀ جنگ را مشتعل ساختند * بيك ناگاه يك غراب مملوي فرنگيان - بي آنكه ايشان را خبر شود - از عقب در رسيد * لوازم آتشباري بظهور رسانيدند - و عرصۀ بحر را پر از آتش كردند * ملك اياز حاكم ديو و اميرحسين ناگزير بجنگ ايشان مبادرت نمودند - اما كاري از پيش نبردند - و چند غراب مصر گرفتار گشت - و مسلمانان شربت شهادت چشيدند - و فرنگيان بفيروزي به بنادر خود شتافتند * چون درهمان ايام سلطان سليم خنكار(۱) روم بر سلاطين غوريۀ مصر استيلا يافت و سلطنت آن طائفه سپري شد - سامري كه باني آن كار بود بيدل گرديد - و فرنگيان تسلط تمام پيدا كردند - تا آنكه در رمضان سنه ۹۱۵ به كاليكوت آمده مسجد جامع را

---

(۱) صحيح خنداگار *

سوختند - و شهر را نيز بجاروب غارت روفتند * اما روز ديگر مليباريان هجوم آورده بر سر نصاري ريختند - و پانصد کس فرنگي معتبر را کشته - و بسياري را در آب غرق کردند * و بقية السيف گريخته در بندر کرلم درآمدند - و با زميندار انجا ساختگي کرده - در نيم فرسخي آن شهر حصاري مختصر احداث کرده - گردآوري خود نمودند * و در همان سال حصار گوه را از تصرف يوسف عادل (شاه) برآوردند * اما يوسف عادل شاه - باندک فرصت - خوش طبعانه از دست اوشان برآورد * وليکن پس از ايام معدود - فرنگيان - باز حاکم[1] انجا را بزرهاي فراوان فريفته - بران حصار متصرف شدند - و آن قلعه را - که متانت و حصانت تمام دارد - حاکم نشين خود ساخته - باستحکام پرداختند * و سامري ازين غيرت و اندوه در سنه ۹۲۱ عرضهٔ مرگ شد * و برادرش - قائم مقام گرديده - بساط منازعت در چيد[2] - و با فرنگيان طريقهٔ مصالحت پيموده - نزديک شهر کاليکوت اجازت احداث قلعه داد * و از ايشان قول گرفت که هر سال چهار منزل کشتي فلفل و زنجبيل به بنادر عرب مي فرستاده باشد * فرنگيان چندي تعهد و قول خود وفا نمودند * و چون قلعه باتمام رسيد - از تجارت اجناس مرقوم مانع آمده - بر اهل اسلام انواع تعدي و بدعت شروع کردند * و همچنين طائفهٔ يهود - که در کدنکلور بودند - ضعف سامري دريافته - پاي از اندازه بيرون

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي حکم * (۲) بجاي برچيد *

نهاده - اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشانیدند * و ساموري - از کردهٔ خود نادم گشته - نخست در کدنکلور رفته - نوعي استیصال یهود نمود که ازان فرقه دران دیار اثري نماند * پس ازان - باتفاق تمامي مسلمانان ملیبار - به کالیکوت رفته قلعهٔ فرنگیان محاصره نموده - بسعی فراوان[1] مغلوب ساخت - و حصار را مفتوح گردانید * ازین ممر قوت و شوکت ملیباریان برافزود - و جهازات را بي قول فرنگ مملو از زنجبیل و فلفل وغیره به بنادر عرب متردد ساختند * و در سنه ۹۳۸ فرنگیان در جالیات - که شش کروهی کالیکوت است - قلعه بستند - و تردد کشتیهای ملیبار دشوار گردید * و همچنین ترسایان[2] در همان سنوات در عهد برهان نظام شاه در ریکونده قریب بندر جیول قلعه ساخته متوطن گشتند * و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتي بندر روسن و دمن (و) دیو را - که بسلاطین گجرات تعلق داشت - قابض شدند * و در سنه ۹۴۳ در کدنکلور هم قلعهٔ احداث کرده استیلاي تمام بهم رسانیدند * و درین وقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومي اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف شود - لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یک صد غراب جنگي به بندر عدن فرستاد (که) اول آن را که سر راه است

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اوان * (۲) در نسخه‌های قلمي ترسان - مؤلف ترسان جمع ترسا خیال کرده *

مفتزع ساخته به بنادر هند رود * و او در همان سال بندر عدن را
از شیخ داؤد انتزاع نموده - و او را مقتول ساخته - به بندر دیو روانه
شد - و طرح جنگ انداخت * نزدیک بود که مسخر سازد - لیکن
بسبب کم شدن آذقه و خالي شدن خزانه بي نیل مقصود مراجعت
به روم کرد * و در سنه ۹۶۳ ترسایان بر بندر هرموز (۱) و مسکت و سمطره (۲) و
ملوکه و میلافور و ناک و فتن و ناشکور و سیلان و بنگاله تا سرحد چین
مسلط شدند - و در هرجا طرح قلعه انداختند * اما سلطان علي اخي
قلعهٔ سمطره را مفتوح گردانید * و حاکم سیلان هم - فرنگیان را
مغلوب ساخته - آسیب ایشان از ملک خود دفع ساخت * و
سامري حاکم کالیکوت - به تنگ آمده - ایلچیان نزد علي عادل شاه
فرستاد - و ایشان را بغزاي فرنگیان و اخراج از ممالک خود ترغیب
و تحریص کرد * و در سنه ۹۷۹ سامري قلعهٔ جالیات را مسخر
و محاصره کرده - و نظام شاه و عادل شاه به ریکونده و گوه چسپیدند *
سامري بزور بازوي شجاعت و همت قلعهٔ جالیات را مسخر
ساخت * و نظام شاه و عادل شاه از شامت نوکران نادولتخواه -
که به تطمیع فرنگیان فریب خوردند - بي حصول گوهر مقصود
مراجعت کردند * و ازان وقت نصاری - در ایذا و تعدي
بر مسلمانان راسخ شده - بحدي دست دراز کردند که بعضي
جهازهای جلال الدین محمد اکبر پادشاه - که بي قول فرنگ

---

(۱) هرمز نیز خوانند * (۲) غالباً مسقط باشد *

به مکهٔ معظمه متردد بودند - در هنگام مراجعت از بندر جده
بغارت برده - انواع ایذا و اهانت کمال به اهل اسلام رسانیدند *
و بندر عادل‌آباد و فرابین - که تعلق به عادل شاه داشت -
وقف آتش و خراب مطلق کردند * و بطریق تجارت در بندر
دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران نیز دست
تصرف دراز کنند * اما حاکم انجا خواجه علی‌الملک تاجر
شیرازي - بر ارادهٔ شان مطلع شده - یک صد و پنجاه کسان
فرنگیان معتبررا مقتول ساخته - باطفاي آتش فتنه پرداخت *

خیابان دویم در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک بنگاله و دکهن وغیره *

معلوم ضمیر دانشوران اخبارپژوه باد که ازان تاریخي که
جهازات جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بدست نصاري گرفتار شد -
فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم یکقلم موقوف کرد - زیرا که
قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عار بر چهرهٔ همت عالي
تصور کرد - و بي‌قول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضییع اموال
بود * اما امراي او مثل نواب عبدالرحیم خان خان‌خانان
وغیره قول از فرنگیان گرفته سفائن را به بنادر روانه مي‌کردند *
و چند گاه برین منوال گذشت * چون نورالدین محمد جهانگیر
بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرمود - فرقهٔ نصاراي انگریز را -
که در معتقدات از فرقهٔ نصاراي پرتگال (و) فرانسیس وغیرهم

تخالف تمام دارند و تشنهٔ خون یکدیگر شده نسخهٔ منسوخهٔ عداوت را در همدیگر می‌خوانند - علی‌الرغم آنها در ولایت سورت - که از جملهٔ ممالک گجرات است - جای سکونت داد * نخستین جائی که نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود * پیش ازین نصارای انگریز هم کشتیهای تجارت در بنادر هند آورده اجناس را فروخته معاودت بولایت خود می‌کردند * و بعد ازان بتدریج در ممالک دکهن و بنگاله جا بجا کوتهیهای تجارت نصارای انگریز هم بدستور نصارای پرتگال و فرانسیس وغیره قائم گردید - و محصول بطور دیگران می‌دادند * چون در عهد سلطنت اورنگزیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته شدند - و فرمان احداث کوتهیهای تجارت در ممالک محروسه علی‌الخصوص احداث کوتهی در بنگاله معه فرمان معافی محصول جهازات کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه محصول بخشبندر حاصل کردند - چنانکه در ذکر آبادی کلکته گذارش یافت - ازان وقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند * و چون در سنه ۱۱۶۲ نواب مظفر جنگ نواسهٔ نظام الملک آصفجاه باغوای حسین‌دوست خان عرف چندا - که از روسای[1] ارکات بود - نصارای فرانسیس ساکن پولچری را رفیق خود ساخته - بر سر انورالدین خان شهامت‌جنگ گوپاموی -

(۱) در نسخه‌های قلمی پیش لفظ روسای لفظ روی نوشته *

كه از عهد نواب نظام الملك آصفجاه ناظم اركات بود - بعزم انتزاع ملك اركات شتافت - و جنگ عظيم درميان آمد * نواب شهامت جنگ در ميدان رزم پاي شجاعت افشرده داد مردانگي داده مقتول گرديد * و نواب نظام الدوله - خلف دويم نواب آصفجاه - كه بعد وفات پدر بمسند رياست ممالك دكهن جانشين بود - از اطلاع تخالف خواهرزاده با جمعيت هفتاد هزار سوار و يك لك پياده بعزم تنبيه مظفر جنگ بر سمند عزيمت بر نشست * و به بندر بولچري رسيده - بست و ششم ربيع الآخر سنه ۱۱۶۳ - صف جنگ آراسته فتحياب گرديد - و مظفر جنگ زنده دستگير گرديد * نظام الدوله موسم برسات در اركات گذرانيد * نصاراى بولچري - با همت خان وغيره سرداران افاغنهٔ كرناتك - كه نوكران نظام الدوله بودند - ساختگي كرده - بطمع ملك و اموال فريب داده - چشم دل را از ملاحظهٔ حقوق تربيت نابينا ساختند * آن نمكحرامان كمر غدر و دغا بسته - باتفاق نصاراي بولچري - شب شانزدهم محرم سنه ۱۱۶۴ - شبخون زده - نواب نظام الدوله را (جامپيماي) رحيق مختوم شهادت ساختند * بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاري نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند * و مظفر جنگ با جماعهٔ افاغنه به بولچري رفته - و جمعي كثير نصاراي فرانسيس را نوكر گرفته - اعتقاد (۱) خود ساخت * و هم در سال مذكور جمعيت

---

(۱) شايد كه اعتضاد باشد - صفحه ۹۹۳ سطر ۱ نگرند *

غفير از افاغنه و نصاری گرفته عازم حيدرآباد شد * و بر سر اركات
مرور نموده - بملک افاغنه در آمد * از نيرنگی تقدير - درميان
مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده - بجنگ و پرخاش
منجر گشت * و هفدهم ربيع الاول سنه مذكور بهمديگر معركهٔ
قتال آراستند * از يک طرف مظفر جنگ و نصاراي فرانسيس
و از طرف ديگر افاغنه صف‌آرا شدند * همت خان وغيره
سرداران افاغنه - نتيجهٔ نمکحرامي يافته - مقتول شدند * و
مظفر جنگ هم بزخم تيري - كه در حدقهٔ چشم رسيده بود -
مالک ممالک فنا گرديد * بعد ازان نصاراي فرانسيس در
ركاب اميرالممالک صلابت جنگ پسر سيوم آصف جاه اختيار
ملازمت كردند * و سيكاكل و راج بندري وغيره باقطاع يافته -
اقتدار كمال بهم رسانيدند * و در ممالک دكهن حكم ايشان نافذ
و جاري گشت * فرقهٔ نصاراي فرانسيس - كه از مدتها در
بنادر دكهن آمد رفت مي‌كردند - پيش ازان كسي ايشان را
نوكر نداشته بود * اين مظفر جنگ است (۱) كه نصاراي فرانسيس
را نوكر كرده بديار اسلام آورد * چون نصاراي فرانسيس باين اقتدار
رسيدند - نصاراي انگريز - كه تشنهٔ خون گروه فرانسيس اند -
نيز حوصلهٔ دخل در ممالک پادشاهي بهم رسانيدند * و بر
بعضي ممالک دكهن متصرف شدند - و قلعهٔ بندر سورت را

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نيست *

بقبض اختیار خود آوردند - و در ممالک بنگاله کوتهیهای مستحکم قائم کردند * و ازانجا که فرانسیسیان - نواب انورالدین خان گوپاموی صاحب صوبهٔ ارکات را بقتل در آورده و شخصی را برای نام بسرداری برگزیده - در ممالک دکهن مسلط شده بودند - نواب محمد علی خان پسر نواب انورالدین خان با سرداران انگریز ساختگی نمود * و ایشان - بکومک و امداد نواب محمد علی خان پیش آمده - دقیقهٔ از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند - و باستیصال فرقهٔ فرانسیس کماینبغی پرداختند * و در سنه ۱۱۷۴ قلعهٔ پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیس انتزاع نموده عمارات پهلچری را منهدم ساخته قاع و هموار گردانیدند * و سیکاکل و راج بندری وغیره اماکن جاگیرات فرانسیس - نه قیاس خلاص آن مکانات از وهم بیرون بود - خود مستخلص گردید * نواب محمد علی خان - بتوجهات سرداران انگریز بجای پدر بر مسند ایالت ارکات متمکن گشته - بخطاب والاجاه امیرالهند محمد علی خان منصور جنگ مخاطب گردیده - باطاعت سرداران انگریز تن داده مدت العمر بعیش و عشرت می‌گذرانید[1] * اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف سرداران انگریز است * و چنانکه سابقاً مرقوم شد - چون سراج الدوله ناظم بنگاله از ناتجربه‌کاری تیشه سنگ در زنبورخانه زده - تا آنکه نتیجهٔ آن دید - آنچه دید *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی می‌گذرانیده *

و نواب جعفر علي خان - اينها را اعتقاد[1] خود ساخته در نظامت
ممالک بنگاله سهيم و شريک خود نموده - در امورات ملکي
دخيل ساخت * چون در سلطنت دهلي ضعف تمام راه
يافته بود - در هر صوبه امرايان قابض شده دم استقلال مي‌زدند *
اکنون از مدت يک قرن تمامي ولايت بنگاله و بهار و اوڙيسه
در قبض و تصرف سرداران انگريز در آمده است * و در کلکته
سرداري مخاطب به گورنر جنرل از ولايت ايشان آمده اقامت
مي‌کند[2] * و نائبان تحصيل و عدالت و فوجداري (و) تجارت
از حضور خود تجويز نموده در هر جا مي فريسد - و کچهري خالصه
در کلکته مقرر داشته تشخيص هر ضلع از قبل خود بند و بست
مي‌کند - و نائبان و ضلعداران زرها تحصيل کرده ارسال کلکته
مي‌نمايند * و چون در سنه ۱۱۷۸ بر نواب وزيرالممالک شجاع الدوله
ناظم صوبهٔ اوده و الهٰ‌آباد ظفرياب شدند - باز بمدعاگر مصالحه
نموده ملک وزير را باو مسلم داشتند * ازان وقت دران ملک
هم دخيل شده - و ملک بنارس را ازان صوبه علحده کرده گرفتند *
و افواج ايشان در ممالک وزير بطور نوکر حاضر بوده - در همگي
امورات دخل دارند * والله اعلم - مآل اين حال بکجا انجامد *
همچنين در ممالک دکن در قلعهٔ مندراج کونهي قديم و افواج
متکين مي‌باشد * و صوبهٔ ارکات در تصرف دارند * شهر گنجام

---

(۱) صفحه ۳۹۶ سطر ۱۹ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي مي‌کون *

و برم‌پور و ایچهاپور و سیکاکل و اسحاق‌پتن و قلعهٔ قاسم‌کوته
و راج[1] بندر و ایلور و مچهلی بندر و بجواره و قلعهٔ کوند بایی
وغیرهم بطور جاگیر از نظام‌علی خان گرفته در تصرف دارند *
و زمینداران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگذاری می‌نمایند *
و هرگاه نظام علی خان را احتیاج بکومک میشود - افواج سنگین
همراه میدهند - و بحسب ظاهر از حکم او سرتابی نمی‌ورزند *
اما فرقهٔ نصارای انگریز بحلیهٔ[2] دانائی و هنرمندی آراسته و
بحلهٔ مروت و اخلاق پیراسته اند * بدرستی عزم و کمال حزم
و تدبیر رزم و لیاقت بزم بی عدیل - و به آئین عدالت‌گستری
و رعیت‌پروری و ظالم‌گدازی و مظلوم‌نوازی بی‌نظیراند * درستی
قول بحدی که اگر سر برود زبان تغییر نکنند - و دروغ‌گو را در
مجلس خود راه ندهند * سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و وقار اند *
حرف دغل نیاموخته‌اند - و صحیفهٔ شرارت نخوانده‌اند * و با وجود
مخالفت دینی متعرض دین و آئین و اسلام احدی نیستند *

گفتگوی کفر و دین آخر به یکجا میکشد -
خواب یک خوابست - باشد مختلف تعبیرها *

---

(۱) پیش ازین راج بندری آورده * (۲) در نسخه‌های قلمی نابه *

تمت بالخیر *